

شرح کوتاهی بر دعای کمیل

نوشته:

عبدالله حیدری

سه‌شنبه ۹/۳/۱۴۲۳ هـ ۳۱ اردیبهشت ۱۳۸۱ خورشیدی

این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

آدرس ایمیل:

سایت‌های مفید

www.aqeedeh.com

www.islamtxt.com

www.ahlesonnat.com

www.isl.org.uk

www.islamtape.com

www.blestfamily.com

www.islamworldnews.com

www.islamage.com

www.islamwebpedia.com

www.islampp.com

www.videofarda.com

www.nourtv.net

www.sadaiislam.com

www.islamhouse.com

www.bidary.net

www.tabesh.net

www.farsi.sunnionline.us

www.sunni-news.net

www.mohtadeen.com

www.ijtehadat.com

www.islam411.com

www.videofarsi.com

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست مطالب

مقصود آفرینش ۵

دعا چیست؟ ۵

مقصود آفرینش

بنام خداوند یکتا و بی نیاز

انسان بهترین موجودی است که در این کائنات آفریده شد است، لذا آفریدگار دانا و توانا در این باره می فرماید: ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ﴾ [التین: ۴].

«به یقین انسان را در نیکوترین قوام آفریدیم».

و چون بهترین موجود است به والاترین مقام و منزلت از سوی پروردگار نائل آمده است ﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ﴾ [الإسراء: ۷۰]. «و به راستی فرزندان آدم را گرامی داشتیم».

بنابر این، تمام آنچه در این کائنات وجود دارد برای خدمت و آسایش او آفریده و رام گردیده است.

ابرو باد و مه و خورشید و فلک در کارند تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری همه از بهر تو سرگشته و فرمانبردار شرط انصاف نباشد که تو فرمان نبی پس خداوند متعال که اینهمه انسان را تکریم فرموده عبث و بی هدف نبوده است. بزرگ ترین هدفی که خداوند از آفرینش انسان در نظر داشته پرستش وی بوده است ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ [الذاریات: ۵۶]. «و جنّ و انس را جز برای آنکه مرا بندگی کنند نیافریده ام».

پس خداوند از آفرینش تمام این کائنات و همه موجوداتی که در درون یا ماورای این کائنات است یک هدف داشته و آن پرستش اوست.

دعا چیست؟

دعا چیست؟ خواندن طلب کردن، خواهش کردن، ندا کردن الحاح در دعا یعنی با گردن کجی خواستن، با کرنش و نیایش چیزی خواستن، با اصرار و تملق و بر روی خواستن، دعا

یک اصطلاح شرعی است، یعنی حاجت خود را از خدا خواستن، که انسان مؤمن عجز و ناتوانی خودش را به بارگاه پروردگارش اظهار کند، هر چه می‌خواهد مستقیماً از او بخواهد، دعای بنده بارگاه خداوند دعای مضطر و بیچاره و ناتوان بارگاه ذات با عظمت قادر و توانا است، انسان این کودک ناتوان در تمام مراحل زندگی‌اش هر چه سن و سال و زور و توانای بدست آورد مانند عنکبوتی است که از هیچ خطری محفوظ نیست، باد، باران، گزنده، رهگذر، در برابر همه چیز آسیب پذیر است، پس بدون کمک از دعا کاری برای انسان مشکل است بنابراین

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شکر، خودش عمل است عبادت است ﴿أَعْمَلُوا ءَالَ دَاوُدَ شُكْرًا﴾ [سبأ: ۱۳]. «ای آل داود، در عمل سپاسگزار باشید»، تنها با زبان کافی نیست عمل کنید و با عمل نشان دهید که شما ممنون خدا هستید نشان دهید که از او شکر می‌کنید، اینجا امیرالمؤمنین از خداوند می‌خواهد طلب می‌کند که به او توفیق شکر کردن و عمل کردن را عنایت فرماید، طلب دیگر چه؟ «وَأَنْ تُلْهِمَنِي ذِكْرَكَ» «و از تومی خواهم که ذکر خودت را به من الهام کنی» یعنی اینکه من از خودم چیزی ندارم حتی حرکت دادن زبانم به تو در اختیارم نیست نمی‌دانم چگونه ذکر تو را کنم پس تو به من فرما، ذکر تو را خودت به من بیاموز، خودت راهنمایی‌ام کن که چگونه ذکر کنم، پس شکر کردن را هم باید از خدا بخواهیم از معبودمان بخواهیم، توفیق او اگر نباشد کوچک‌ترین حرکت برای ما دشوار است پس خدا از این هم به ما توفیق شکر کردن و ذکر کردن عنایت می‌فرمائی شکر گذار توئیم ممنون و سپاسگذار توئیم، مگر مرگ غیر از این است که نفسی که بالا آمده نگذاری پائین رود، مگر ممکن است که نفس بدون اجازه و حکم تو پائین رود، این است توحید و خدا پرستی و این است اسلام ناب، این است مذهب اهل بیت نه آنکه ما بافته‌ایم «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ سُؤَالَ خَاضِعٍ مُتَذَلِّلٍ خَاشِعٍ» «پرودگارا من از تومی خواهم خواستن یک عاجز و خوار فروتن». از این کلمات چه می‌آید،

توحید و اخلاص و تواضع در برابر معبود حق خدا همه ما عاجز و خوار فروتنیم، اگر نیستیم به ما عجز و فروتنی در برابر عظمت خود عنایت بفرما و ما را از شر نفس‌های مان و از شر شیاطین انس و جن نجات بده، سؤال چیست؟ نمی‌دانیم بنیم امیر المؤمنین چه سؤالی دارد که همه همان را بخواهیم، امیر المؤمنین می‌فرماید: «أَنْ تُسَاجِدَنِي» خدایا! پروردگارا! مانند یک بنده عاجز و خوار و فروتن در برابر تو از تومی خواهیم که از سر تقصیرات من در گذری، اشتباهات مرا نادیده بگیری، خطاهای مرا در گذر کنی مرا مورد رحم و شفقت و محبت و لطف خودت قرار دهی، خدایا به ما نیز رحم فرما، کرم فرما لطف کن و ما را مورد عفو و بخشش خود قرار بده، دیگر چی؟ دیگر اینکه «وَتَرَحَّمَنِي وَتَجْعَلَنِي بِقِسْمِكَ رَاضِيًا قَانِعًا» مرا به قسمت و تقدیری که برایم نوشته‌ای و مقدر فرموده‌ای راضی و قانع بگردان، ایمان به قضاء و قدر یکی از مهم‌ترین بخش‌های ایمان است، لذا از خداوند می‌خواهد که به او توفیق داشتن چنین ایمانی را عنایت فرماید، چگونه ایمانی؟ ایمانی که قضاء و قدر را کاملاً برایم شریک جلوه دهد هر سخنی روزگار را که خداوند برایم مقدر فرمود، با دل جان بپذیرم، شکایت نکنم از عصر و زمانه شکایت نکنم، از سختی و دشواری و فقر و مشکلات شکایت نکنم، به هر حالتی راضی و قانع باشم کم یا زیاد شکر خدا را بکنم همواره استحضار داشته باشم که این حالت خودش پدید نیامده از طرف خداوند است، «وَفِي جَمِيعِ الْأَحْوَالِ مُتَوَاضِعًا» و از تو می‌خواهم که مرا در هر حال متواضع بگردانی، که در پیشگاه تو فروتن باشم متواضع باشم، عاجز و گردن شکسته باشم، غرور و خود خواهی، استغناء و بی‌نیازی، غلفت و سردرگمی به من نزدیک نشود، می‌خواهم در هر حال به یاد تو باشم فروتن باشم عاجز باشم حتی در حالتی که تداعی غرور می‌کند غرور نورزم بلکه پیش تو اظهار عجز و فروتنی کنم، «اللَّهُمَّ وَأَسْأَلُكَ» پروردگارا! همچنین از تو می‌خواهم، چگونه می‌خواهی؟ «سُؤَالَ مَنْ اِسْتَدَّتْ فَاقْتُهُ» خواستن کسی که بسیار محتاج است، شدت فقیر است بی‌حد ناتوان است به هیچ جا دسترسی ندارد، از هیچ طرفی امید کمک و یاری ندارد، دستش از همه جا کوتاه است، امیدش از هر طرف قطع شده است، «وَأَنْزَلَ بِكَ عِنْدَ الشَّدَائِدِ حَاجَتَهُ» طلب و خواستن

کسی که هنگام مصیبت و اندوه به تو بسیار محتاج است، بشدت به تو احساس نیاز می کند سختی و دشواری و مصیبت خوردش کرده حاجت و نیازش بسیار است، قبلا هم از جایی امید نداشت اما اینکه که بلا و مصیبت او را در چنگ گرفته همه کس از او بریده است همه ناچار و ناتوانند همه می گویند ما نمی توانیم به تو کمکی کنیم در چنین حالتی در وقت چنین مصیبتی خواب حاجت و نیاز خودم را پیش تو آورده ام از تو می خواهم کمکم کنی کسی به دادم نمی رسد، کسی کمکم نمی کند خدایا کمکم کن، «وَعَظُمَ فِيمَا عِنْدَكَ رَغْبَتُهُ» خدایا آنچه در خزائن تو است بسیار نیاز مندم و حاجت و نیاز من به آنچه تو در اختیار داری بسیار شدید شده است، رغبت و میل من همه به جای دیگری نیست فقط به داشته های توست، من از کسانی نیستم که چشم به این و آن بدوزند و حاجت و نیازی شان را پیش این و آن ببرند، من می دانم که همه محتاج در گاه تویند، همه از تو خواهند، همه گدای دری تویند، همه کشکول پیش تو کج می کنند، من چقدر بیچاره و بدبختم اگر پیش گدای دیگری بروم اگر چاره ای جز گدای ندارم که هیچکس ندارد، پس چرا از کسی نخواهم که همه چیز را در اختیار دارد، گداهایی که ظاهرا گدای نیستند هم گدایند، گداهای زنده هنوز شاید بتوانند عده را بفرینند اما خدا من تعجب می کنم به حال کسانی که پیش گداهای مرده می روند و حاجت و نیاز خودشان را از گدایی می خواهند که در زندگی اش بیش تو گدایی می کرد، از خزائن می گرفت شاید تو بعضی از آنها را دوست داشتی بعضی از آنها هم تو را دوست داشتند اما امروز تو راضی هستی که مایه گدایان مرده برویم و دست نیاز و حاجت دراز کنیم؟ خدایا گویا چشمان ما کور است عقل و درک ما را طلسم کرده اند که تشخیص نمی دهیم خزانه کجاست ﴿قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ﴾ [آل عمران: ۱۸۱]. «یهود» می گفتند: خدا فقیر و ما دارائیم». ﴿بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ يُنفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ﴾ [المائدة: ۶۴]. «بلکه دو دست او گشاده است هر گونه که بخواهد انفاق می کند». ﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنزِلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ﴾ [الحجر: ۲۱]. «و هیچ چیز نیست مگر آنکه گنجینه هایش به نزد ماست. و آن را جز به اندازه ای معین فرود نمی آوریم». ﴿وَلَوْ بَسَطَ

اللَّهُ الرَّزَقَ لِعِبَادِهِ لَبَعُوا فِي الْأَرْضِ وَلَكِنْ يُنَزِّلُ بِقَدَرٍ مَّا يَشَاءُ ﴿۲۷﴾ [الشوری: ۲۷]. «و اگر خداوند روزی را برای بندگانش فراخ می‌گرداند، به یقین در زمین تباهی می‌کردند. ولی به اندازه آنچه بخواهد فرو می‌فرستد».

پس خزائن خدا پر است، شفاء و سلامتی، فرزند، باران هر مشکل و نیازی که ما داشته باشیم خزائن خداوند از آن پر است اینکه چرا مزاحم پیامبران و امامان و اولیاء الله در قبرهایشان می‌شویم پرسشی است که بهتر است چند بار دعای کمیل و ترجمه قرآن کریم را بخوانیم و آنگاه برای این پرسش و امثال آن پاسخ جستجو کنیم، خدا توفیق خواندن و عمل کردن عنایت بفرما و دست ما کوران باطنی را خود بگیر و به راه راست راهنمایی فرما.

«اللَّهُمَّ عَظَمَ سُلْطَانُكَ وَعَلَا مَكَانُكَ وَخَفِيَ مَكْرُكَ وَظَهَرَ أَمْرُكَ وَغَلَبَ قَهْرُكَ وَجَرَتْ قُدْرَتُكَ وَلَا يُمَكِّنُ الْفِرَارُ مِنْ حُكُومَتِكَ» «خدایا سلطنت و پادشاهیت بس بزرگ و مقامت بسی بلند است مکر و تدبیرت در کارها پنهان و امر و فرمانت آشکار است قهرت غالب و قدرت و نیرویت نافذ است و گریز از تحت حکومت تو ممکن نیست».

اینجا امیرالمؤمنین باری دیگر به صفات و قدرت پروردگار برمی‌گردد و با ذکر چند صفت و نمونه‌هایی از قدرت او تعالی در پایان می‌فرماید: «وَلَا يُمَكِّنُ الْفِرَارُ مِنْ حُكُومَتِكَ» پروردگارا! از حکومت تو نمی‌توان فرار کرد. به کجا باید رفت همه جا دایره حکومت تو گسترانیده شده ﴿يَمْعَشَرِ الْحِجِّ وَالْإِنْسِ﴾ [الرهن: ۳۳]. «ای گروه جن و السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ فَأَنْفُدُوا لَا تَنْفُدُونَ إِلَّا بِسُلْطَانِ ﴿۳۳﴾ [الرهن: ۳۳]. «ای گروه جن و انس، اگر می‌توانید از کناره‌های آسمان‌ها و زمین بگذرید، پس بگذرید. جز به توانی [شگرف از آنها] نمی‌توانید بگذرید». خداوند اختیار داده است تحدی کرده است جن و انس را آزاده گذاشته است که اگر می‌توانند از حکومت او فرار کنند اما مگر می‌توانند، طبیعی است هیچ مفر و جای فراری نیست ﴿أَيُّنَ الْمَفْرُ ﴿۱۰﴾ [القیامة: ۱۰] نیست، راه فراری وجود ندارد جز یک راه ﴿فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ﴾ [الذاریات: ۵۰]. «بسوی خداوند فرار کنید»، پس

خود او بروید این تنها راه نجات است، آنگاه پس از ذکر نمونه‌هایی از صفات و قدرت او تعالی مجدداً با کلمه دل‌نشین «اللَّهُمَّ» آغاز می‌کند و مجدداً بیاد آموزش خطا و گناه‌ها می‌افتد گرچه پیش من و شما گناه و تقصیر ندارد اما هیچ کسی نیست که پیش خدا و معبودش و محسن حقیقی‌اش ملامت نباشد، لذا می‌فرماید: «لَا أَجِدُ لِدُنُوبِي غَافِرًا» «پرودگارا! من برای گناهانم آمرزنده‌ای نمی‌یابم»، کسی را سراغ ندارم که پیش او بروم و از او بخواهم گناهانم را بیامرزد «وَلَا لِقَبَائِحِي سَاتِرًا» «و نه کسی را که بتواند زشتی‌هایم را پنهان کند» «وَلَا لِشَيْءٍ مِنْ عَمَلِي الْقَبِيحِ بِالْحَسَنِ مُبَدَّلًا غَيْرَكَ» و نه کسی را که بتواند چیزی از زشتی‌هایم را به خوبی تبدیل کند جز تو، پس ملاحظه می‌کنیم که امیر المؤمنین در اینجا مجدداً به گناه و آموزش روی می‌آورد و تاکید می‌کند انسان گناه دارد، و بخشنده گناه جز خود خداوند کسی نیست هیچ کسی نمی‌تواند با سفارش و شفاعت و واسطه وسیله گناهانش را پاک کند برای بخشایش گناهان و برای سرپوش گذاشتن بر کارهای زشت و قبیح هیچ راه دیگری جز توبه وجود ندارد، ما در دین تحریف شده مسیحیت نیستیم که مدعی‌اند پیامبر اولوالعزم حضرت عسی عليه السلام برای آموزش گناهان آن‌ها خودش را کشت، در اسلام برای آموزش گناهان و سرپوش گذاشتن بر زشتی‌ها و قبائح فقط راه توبه باز است و بس، یعنی بخشیدن و آمرزیدن، فقط کار خداست یک امتیاز مهم دیگری که ما در اسلام داریم و خداوند لطف و احسان خودش را بر ما فزونی بخشیده این است که چنانکه امیر المؤمنین در اینجا اشاره کردند وقتی بنده‌ای صادقانه توبه کند نه تنها خداوند گناهانش را می‌آمرزد که گناهانش را نیز به نیکی تبدیل می‌کند، یعنی به جای دزدی صدقه می‌نویسد بشرطیکه توبه صادقانه و راست باشد ﴿فَأُولَٰئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ﴾ [الفرقان: ۷۰]. «پس اینانند که خداوند بدی‌هایشان را به نیکی‌ها تبدیل می‌کند».

پس امیر المؤمنین در اینجا می‌فرمایند که: بخشنده و آمرزنده و سرپوش‌گذارنده و به اصطلاح آبروی ما را حفاظت‌کننده فقط خداوند است و بس، هیچ کس دیگری چنین اختیاری ندارد. همچنین در دین تحریف شده مسیحیت می‌دانید که یک یک هفته گناه

می کند آخر هفته پول و پله‌ای می گیرد و پیش پاپ می رود تا اینکه او گناهانش را ببامزد، در اسلام چنین و کالتی به هیچکس داده نشده حتی پیامبر ﷺ قدرت و اختیار بخشیدن گناه را ندارد، چون گناه یعنی نافرمانی و سرپیچی از اوامر و نواهی خداوند، مثل آن است که خداوند از مثال پاک است برای توضیح عرض می کنم) سر بازی از دستور یک ژنرال سرپیچی کند آنگاه پیش دیگری بیاید و بگوید: من غلط کردم اشتباه کردم، او که کاره‌ای نیست و اختیار ندارد که ببخشد یا نبخشد.

در پایان این خواسته امیر المؤمنین چند تمجید دیگر از ذات باعظمت پروردگار بعمل می آورد وقتی می فرماید: «عَيْرُكَ» خدایا غیر از تو بخشنده‌ای نیست آمرزنده‌ای نیست بلا فاصله می فرماید: «لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ وَبِحَمْدِكَ، ظَلَمْتُ نَفْسِي وَتَجَرَّأْتُ بِجَهْلِي وَسَكَنْتُ إِلَى قَدِيمِ ذِكْرِكَ لِي وَمَتَّكَ عَلَيَّ اللَّهُمَّ مَوْلَايَ كَمَّ مِنْ قَبِيحِ سَرْتَرْتُهُ وَكَمَّ مِنْ فَادِحِ مِنَ الْبَلَاءِ أَقْلَتُهُ (أَمَلْتُهُ) وَكَمَّ مِنْ عِنَارٍ وَقَيْتُهُ وَكَمَّ مِنْ مَكْرُوهِ دَفَعْتُهُ وَكَمَّ مِنْ ثَنَاءٍ جَمِيلٍ لَسْتُ أَهْلًا لَهُ نَشَرْتَهُ اللَّهُمَّ عَظْمَ بَلَائِي وَأَفْرَطَ بِي سُوءِ حَالِي وَقَصْرْتَ حَالِي وَقَصْرْتَ (قَصْرْتَ) بِي أَعْمَالِي وَقَعَدْتَ بِي أَغْلَالِي وَحَبَسَنِي عَنْ نَفْعِي بُعْدَ أَمَلِي (أَمَالِي) وَخَدَعْتَنِي الدُّنْيَا بِغُرُورِهَا وَنَفْسِي بِجِنَائَتِهَا (بِحِيَانَتِهَا) وَمَوْطَالِي يَا سَيِّدِي فَأَسْأَلُكَ بِعِزَّتِكَ أَنْ لَا يَحْجُبَ عَنْكَ دُعَائِي سُوءَ عَمَلِي وَفِعَالِي وَلَا تَفْضُخْنِي بِخَفِيِّ مَا أَظْلَعْتَ عَلَيَّ مِنْ سِرِّي وَلَا تُعَاجِلْنِي بِالْعُقُوبَةِ عَلَى مَا عَمِلْتُهُ فِي خَلَوَاتِي مِنْ سُوءِ فِعْلِي وَإِسَاءَتِي وَدَوَامِ تَفْرِيطِي وَجَهَالَتِي وَكَثْرَةِ شَهْوَاتِي وَعَفْلَتِي». زیرا که معبودی جز تو نیست تو پاکی حمد و ثنای تو را می گویم، من به نفس خودم ظلم کردم و به سبب جهل خودم نسبت به مقام والا و با عظمت تو جرأت و جسارت کردم و با اینکه تو همواره مرا بیاد داشته‌ای و به من منت و احسان کرده‌ای من تو را فراموش کرده‌ام، پروردگار من مولای من «اللَّهُمَّ مَوْلَايَ» چقدر زشتی‌ها مرا پوشانده‌ای از مشکلات و مصیبت‌ها را دفع کردی و چقدر ستایش و تجلیل که من مستحق آن نبودم از من نشر کردی، سؤال چیست این مقدمه برای چیست؟ پروردگارم دشواری و مصیبت بر من سنگینی می کند، و حالم به شدت بد شده است، و عمل اندکی دارم گناهانم پایم را به زنجیر بسته است، امیدهای طولانی‌ام مرا از نفع و

فایده بازداشته است، و دنیا مرا با غرور خودش و نفسم با جنایات خودش فریب داده است، و ای سرور من! تو را به عزت تو سوگند که نگذاری بد اعمالی‌های من دعایم را از تو باز دارد، و مرا با آنچه مخفیانه بر آن مطلع شدی رسوایم مکن، و بخاطر اعمال زشتی که در تنهایی به آن دست زده‌ام و بد کرده‌ام و به ظلم و جهالت و افراط در شهوت‌رانی ادامه داده‌ام و غفلت ورزیده‌ام زود عذابم مکن.

ملاحظه می‌فرمائید امیر المؤمنین همچنان پیرامون ملامت نفس خوف از گناه و طلب آمرزش و پیشمانی از غفلت و غرور دنیا و خوف از عدم قبولیت دعا و ترس از گرفت بر گناهان، تنهایی و ترس او از عذاب و غیره پروردگارش را راز و نیاز می‌کند، این حالت با اینکه از یک سو افسانه بودن عصمت و معصوم بودن این بندگان پاک خدا را می‌رساند از سوی دیگری کمال عشق و علاقه و محبت و ایمان و امید و وابستگی و نیاز مندی و عاجزی و همدمی و آنان را با پروردگار بزرگ و مهربان شان می‌رساند، بنابراین مکرراً عرض می‌کنم که این حالت و این کیفیت و این عاجزی و این راز و نیاز و این اوج بندگی هزار بار از آن عصمت خیالی و افسانه‌ای ارزش و اهمیت بیشتری دارد، کاش کسانی که خیال پردازی و افسانه سرایی می‌کنند و با آب و تاب می‌فرمایند: ((اَئمه ما مقام و منزلی دارند که هیچ فرشته مقرب و هیچ پیامبر مرسل به آن نمی‌رسد)). کاش این صوفیان جاهل و سرسپرده گان فلسفه و عرفان دروغین بجای شرح نصوص کلام ابن عربی اندکی باروح قرآن آشنا می‌شدند و بجای آن اسلام ناب و اسلام خالص را می‌شناختند تا اینکه به عوض اینگونه افسانه تراشی و خیالپردازی و غلو و افراط در بندگان نیک خدا، می‌توانستند مقام والای آن بزرگوران را بشناسند و حق آنان را ادا گردانند، نه اینکه باشعارهای توخالی و نقاشی شده نام آنان را بیش از نام خدا ورد کنند و صفات خدایی را به آنان نثار کنند و از خدای قدیر و متعال که در اسلام خالص همه کاره اوست خدایی بسازند که همچون خدای مسیحیت کارها و مسئولیت هایش را (نعوذ بالله) به علی و خاندانش سپرده و خودش بدون صفات و بدون کمالات و بدون اداره کائنات فقط یک خیالی کهنه و رنگی در اذهان باقی مانده که چندان نیازی که به

او نیست چون آنقدر وسیله و واسطه و شفیع و دلال و امام و امامزاده کارهای او را انجام میدهند که جایی برای او خالی نگذاشته‌اند، خدایا! چقدر بردباری، چقدر صبوری، چقدر حتی باین حریف سازان و همتاتراشان هم مدارا می‌کنی، واقعا که تو خدایی و شایسته هر مدح و ستایش فقط تویی، اگر قرار بود که تو هم مانند ما (نعوذ بالله) کم ظرف و کم صبر می‌بودی این جهان را بارها خاک کرده بودی، با اینکه اعلان خطر کردی، و حریف سازی و همتا تراشی را بشدت نکوهش کردی اما بردباری‌ات همچنان گسترده‌تر و عمیق‌تر و زیاب‌تر و قشنگ‌تر می‌شود، ﴿تَكَادُ السَّمَوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَتَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًا ﴿٩١﴾ أَنْ دَعَوْا لِلرَّحْمَنِ وَلَدًا ﴿٩٢﴾﴾ [مریم: ۹۰-۹۱]. «نزدیک است آسمان‌ها از آن سخن پاره پاره شوند و زمین بشکافد و کوه‌ها درهم شکسته فرو ریزند. [از آن روی] که برای [خداوند] رحمان فرزندی مدعی شدند». حتی پیامبرت را تهدید کردی ﴿لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿٦٥﴾﴾ [الزمر: ۶۵]. «اگر شرک آوری، بی‌گمان عملکردت نابود شود. و به یقین از زیانکاران شوی». امام آشکارا همه دنیا می‌بیند که دارد اختیارا تو را محدود می‌کنند با اسالیب مختلف و شیوه‌های گوناگون دارند حکومت تو را بین غلامانت تقسیم می‌کنند اما تو همچنان صبوری و صبوره، آنان به بهانه اینکه غلامانت را دوست گرفته‌ای می‌خواهند اختیارات تو را سلب کنند، و این غلامان تو را که فقط به دلیل یکتا پرستی تو دوست تو شده‌اند، با تو دشمن گردانند، ما هم از حلم و بردباری و صبوری تو ناراحت نیستیم، خدایا ناراحتی ما همچون ناراحتی آسمان و زمین و کوه‌ها است و از اینکه مبادا این‌ها با این عقیده دوگانه و خطرناک از دنیا بروند و آنجا برای همیشه حکم بر دوزخی بودن آنان کنی، پس خدایا باینکه سنت تو لایتغیر است از تو می‌خواهیم که این بندگان ره گم کرده‌ات را ره بنمایی و هدایتشان بخشی که تو هادی و مهربانی.

«اللَّهُمَّ» اینجا بار دیگر امیر المؤمنین، بهترین کلمه مدح را برای پروردگارش بکار می‌برد، و می‌فرماید: «وَكُنِ اللَّهُمَّ بَعِزَّتِكَ لِي فِي كُلِّ الْأَحْوَالِ رَوْفًا وَعَلَيَّ فِي جَمِيعِ الْأُمُورِ عَطُوفًا» «پروردگارا! رب من پروردگار من، به عزت تو سوگند، عزتت را وسیله می‌کنم، عزت تو را

واسطه می‌آوردم که در همه حال به من رؤف و مهربان باشی، و در هر حال به من عطوف و مهربان باشی»، عجیب است واقعا این ایمان و این عشق را و این محبت و این رابطه بنده با پروردگار بسیار پند آموز است ملاحظه فرمائید: «إِلَهِي وَرَبِّي مَنْ لِي غَيْرُكَ أَسْأَلُهُ كَشْفَ ضُرِّي وَالنَّظَرَ فِي أَمْرِي» اله من، خدای من کارساز من، مشکل گشای من حاجت روی من، پروردگار من، غیر تو من چه کسی را دارم که برای بر طرف کردن مشکل و حاجت و نیازم او را بخوانم و تا اینکه در امر من، قضیه من، مشکل من نظر کند، من نمی‌دانم کسانی که در وسیله تراشی واسطه پروری و شفیع پردازی و دلال کاری مهارت دارند این کلمات پرنور و ایمانی را که ترجمه بسیاری از آیات کریمه است، چگونه توجیه می‌کنند، آیا هنگامی روضه خوانی و نقالی و ادا در آوردن در مراسم ریا کاری حقه بازی دعای کمیل بویژه در شب‌های جمعه هنگام خواندن این کلمات چه در ذهن تصور می‌کنند، آیا واقعا خجالت نمی‌کشند و خجالت آور نیست که این کلمات را با آن زشت عجیب و غریب تکرار کنند، و از سوی دیگر شاید در همان مراسم و یا اندکی بعد یا قبل از آن بازار دلال تراشی را گرم کنند و بجای اینکه به این کلمات عمل کنند مردم را به سراغ بندگان مرده و محتاجی بفرستند که در زندگی شان نتوانستند حتی خودشان را شفاء دهند، امام اکنون پس از مرگ ما از آنان می‌خواهیم که ما را نا امید نکنند و خواهش بیماران را شفاء دهند، نا امیدان ما را فرزند ببخشند، کوران ما را بینائی عنایت فرمایند، خوشا به حال ما که دوستداران اهل بیتیم، واقعا که جای سعادت است بشرطیکه راست می‌گفتیم، اما اکنون که برخلاف گفتار و کردار اهل بیت علیهم السلام عمل می‌کنیم معلوم نیست ما کی هستیم؟، اگر اهل بیت زنده می‌بودند (البته نماینده شان زنده است ولی معلوم نیست کی تشریف خواهد آورد!) معلوم نیست با ما چه می‌کردند؟، آیا این تناقض ادعاء عمل و تضاد گفتار و کردار ما را چگونه تحمل می‌کردند، آیا ما هم مانند اهل کوفه هستیم و، بنابراین همه سرزنش‌هایی که اهل کوفه شده‌اند ما هم حق دار آن هستیم؟ خدایا چشم بینا گوش شنوا و قلب سالم عنایت فرما، و ما را از این دوگانگی و تضاد در عقیده بدر آور و براه راست هدایت و راهنمایی مان کن، آمین.

«إِلَهِي وَمَوْلَايَ أَجْرَيْتَ.....». امیر المؤمنین همچنان به راز و نیاز با پروردگارش ادامه می‌دهد و بدون آنکه وسیله و واسطه و دلالی در میان باشد مستقیماً سفره دلش را پیش پروردگارش می‌گشاید، گرچه خداوند همه چیز را با علم خودش می‌داند اما دوست دارد بندگانش با او راز و نیاز کنند، و عجز و ناتوانی شان پیوسته اظهار کنند، لذا امیر المؤمنین که پیش از هر عالم و مجتهد و فقیه و فیلسوف و عارف و متکلم و مرجع تقلیدی به قرآنکریم و تفسیر و تأویل آن و با اسرار شریعت محمدی ﷺ آشنایی داشت بسیار صاف و روش و با کلماتی درشت‌تر از قله‌ها کوه‌ها، روشن‌تر از خورشید زیباتر از گل غنچه و بهار گلشن، با الهام از نور قرآن و رسول اعظم ﷺ با شفافی که شفاف‌تر از آن نمی‌توان جستجو کرد چگونه بندگی کردن، چگونه پرسیدن، چگونه دعا کردن، و چگونه وسیله گرفتن، چگونه شفیع گرفتن، و چگونه توبه کردن و عاجزی کردن، و زاری کردن و فقط به خدا روی آوردن و از غیر خدا مستغنی بودن، و هر کسی را سر جای خودش نشانیدن و مقام شایسته خودش را به او سپردن را به ما آموخت، ایشان در این دعا تنها، دعا نیاموخت بلکه توحید آموخت، اتباع سنت آموخت، تنفر، گریز از بدعت آموخت، لذت و کیف عبادت آموخت، برای یک خدا بنده بودن آموخت، وابستگی به معبود آموخت، از اسماء و صفات او کمک گرفتن آموخت، در دعا صاف و شفاف بودن آموخت، تنها به خدا محتاج بودن آموخت، از هر آنچه غیر خداست بی‌نیاز بودن آموخت، کمال بندگی کردن آموخت، و خلاصه اینکه جز در خود از هر در دیگری مأیوس بودن آموخت، و مؤمن را بدون دعا همچون ماهی بدون آب آب نپیدن آموخت، خدایا تو را سپاس که پس از پیامبر بزرگوار ﷺ ما را چنین بندگان مؤمن و موحدت آشنا و مأنوس کردی، و با همه تلاش و کوشش دشمنان آگاه و ناآگاه و نیت عقیده و آثاری که بیانگر حقائق دین باشد برای ما محفوظ و مصون گذاشتی.

آری، عرض می‌کردم که امیر المؤمنین همچنان به راز و نیاز با معبودش ادامه می‌دهد، و همچنان بحکم بنده بودن در برابر ذات با عظمت آن خدای بزرگ و مهربان از ظلم و خطای نفس سخن می‌گوید، و از آمرزش و مغفرت، و بخشش و مرحمت می‌طلبد این کلمات را

مجددا بخوانید، معانی آن را مکرراً بخوانید و دقت کنید و تصور نکنید که در مجالس ریاکاری - حقه بازی - می‌توانید به عمق معانی این کلمات پی‌برید، و تصور نکنید که همین اداء در آوردن‌ها اسمش دعاست خیر، اگر می‌خواهید آزمایش کنید مجانی است یک انسانی که ممکن است مسلمان هم نباشد، باخواندن کلماتی (مهم نیست چه کلماتی باشد) به حالت گریه خیلی راحت می‌تواند شما را به گریه وادارد یا عکسش شما می‌توانید کسی را خیلی راحت به گریه وادار کنید البته خدای نکرده منظور انکار مهارت آقایان نیست، چون این خودش نقش دارد اما کسب مهارت دشوار نیست و خیلی راحت ممکن است حاصل شود، پس خواندن کلماتی در اجتماعاتی آنگونه به تنها دعا نیست که هیچ ربطی هم به دعا ندارد می‌توان اسمش را مأثور گذاشت، حقه بازی گذاشت، اداء در آوردن گذاشت، جلسه سیاسی گذاشت، جلب نیرو گذاشت، ضعیف کردن مخالفین گذاشت، تولید اخلاص و محبت در مخاطبین گذاشت، جمع آوری نذر و وجوهات شرعیه گذاشت، آزمایش درجه حرارت چاکر بودن گذاشت، و خلاصه دیگر چیزهایی که برگزار کنندگان آن در دل داشته باشند اما دعا نیست، البته حالت مخاطب مهم نیست ممکن است ایشان خیلی هم اخلاص داشته باشند، خیلی هم اشک بریزد خیلی بیاد مظلومیت خودی‌ها بیفتند، اما چه سود به همین آقا یا خانم اگر می‌خواهد بداند که واقعا چقدرش دعا بوده و چقدر دیگر فقط یک تأثیر روانی و بس می‌تواند خیلی راحت نه به کار شکنی این و آن توجه کند و نه به نیت‌های مردم شک کند، فقط در تنهایی و تاریکی شب که هیچکس او را نبیند لازم به خودش دروغ بگوید او که خیلی راحت می‌تواند حدس بزند که مثلا در فلان مسجد و در فلان وقت ممکن است کسی او را ببیند یا خیر؟ آنگاه دو رکعت نماز بخواند، و دستانش را بلند کند و علی وار با ذکر اسماء و صفات خداوند و دخالت ندادن هیچگونه وسیله و واسط و شیفع و دلال دیگری فقط با توجه به اعمال نیکویش و پیرهیز از محرّمات و گناهانی که بعنوان، اعمال نیکو برای خودش ذخیره کرده از خداوند آمرزش بطلبد و با معبودش راز و نیاز کند با هر زبان و هر لهجه‌ای که دوست دارد باخدایش درد دل کند آنگاه ببیند که کیف این دعا بیشتر است یا

آن دعا! و ببیند که واقعا اسم دعا به کدامیک باید اطلاق شود؟ آیا علی علیه السلام چگونه دعا می کرده است؟ هیچ اشکالی هم ندارد که بنده از کلمات دعای کمیل یا هر دعای مأثور دیگری که خالی از موانع شرعی باشد استفاده کند، اما بالهجه خودش و با زبان خودش آن را بگوید دعا خواندن نیست، راز دل کردن است، احساس نیاز کردن است، نیاز خود را به معبود گفتن است، با او رابطه برقرار کردن است، در تنهایی و خلوت چشم را با آب دیده تر کردن است، و قلب را با نم این آب شور شستن و صیقل دادن است، زنگار دل را با آه و ناله تنهایی تکاندن است، رسول گونه و علی وار دست نیاز بلند کردن است، گناهان را بزرگ دیدن و عملها را ناچیز شمردن است، دعا تکرار کلمات دیگران نیست، در حالات مختلف عبادت دردها و رنجهای معنوی او نیازها و مشکلات اخروی را به کلمات تبدیل کردن است، اندرون سیاه را با ذکر اسماء و صفات ذات باری سفید کردن است، توبه و استغفار و ذکر را مخلوط کردن و از آنان قلبی مملو از ایمان و محبت ساختن است، خود را از خالق معبود پنهان نکردن است، و در تنهایی شب با سائیدن پیشانی بر زمین به معراج رفتن است، و در تمام دقائق نماز بویژه در مسجد دل به او سپردن و خود را از دام شیطان رهانندن است، بهترین نعمتها را از او خواستن و برای همیشه خواستن است، (بزرگترین نعمت ایمان سپس توبه و سپس حلاوت عبادت است از ذات باعظمت و کبریائی اش این نعمتها را خواستن کمال دعا است). پس ببینیم ما چقدر دعا می کنیم، وقتی دعا بهترین عبادت است و دعا عین عبادت است روزی چند ساعت یا چند دقیقه برای دعا گذاشته ایم؟ باور می کنید که ما دعا نمی کنیم و دعا را نمی شناسیم و با دعا سروکاری نداریم، البته شخص شما ممکن است اینطور نباشید من به شکل عام عرض می کنم، ما مسلمانان بویژه در این عصر شلوغ و مشغولیت های فراوان عموما در غفلت به سر می بریم کاش بیدار می بودیم آگاه می بودیم غافل نمی بودیم، فراموش نمی کردیم که رابطه آگاهانه ما با معبود و إله و خدایمان هر روز و هر لحظه نیاز ماست بدون آن مشکلات ما حل نخواهد شد، پول و امکانات و قدرت و پارتی مشکلی را حل نمی کند، اینها وسایل بی جانی است که تا برق به آنها نرسد سرد و بی اثرند،

این برق قدرت و حکمت خداست که اسباب و وسایل مؤثر می‌افتد، حل هر مشکل به دست خداست از او بخواهیم که مشکلات مان را حل کند و ما را تنها نگذارد، به همین دلیل رسول بزرگوارمان ﷺ می‌فرمودند: «فَلَا تَكِلْنِي إِلَى نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ» «چشم بهم زدنی هم ما را به خودمان وا مگذار». پس خدایا! ما نیز از تو همین را می‌خواهیم که حتی لحظه هم ما را به خودمان و نفس‌های اماره مان و شیطان مکارمان وا مگذار که عاجز و نتوان و بیچاره‌ایم.

«فَلَكَ الْحَمْدُ (الْحُجَّةُ) عَلَيَّ فِي جَمِيعِ ذَلِكَ.....» در اینجا امیرالمؤمنین پس از تکرار مجدد ثناء و ستایش ویژه پروردگار عجز و ناتوانی خود را در برابر قضاء و قدر الهی بیان می‌دارد و اذعان می‌کند که هر حکم او تعالی الزاماً بر او و بر سایر کائنات نافذ و جاری است، و هر مشکل و مصیبتی که از جانب خداوند مقدر شود بناچار می‌رسد و هیچ راه گریز و فرار از آن وجود ندارد، و این ایمان و اعتراف، کمال بندگی را می‌رساند که انسان از ته دل اذعان و باور داشته باشد که او و هر موجود دیگری در این جهان جز دایره محدود و مشخصی که آنهم در اصل پدیده قدرت اوست در زیر اختیار و قدرت و اداره آن ذات کامل و حکیم و عادل است که هر چه بخواهد و هر چه مقدر کند و هر چه برنامه بریزد همان می‌شود، و هیچ راه گریزی از دایره قدرت او وجود ندارد، البته او جز به عدل حکم نمی‌کند و جز خیر و سعادت مقدر نمی‌کند مگر آنکه کسی خودش با عمل و اصرار مکرر راه دیگری را برگزیند، بنابر این تقدیر خداوندی جز آنچه نیست که انسان بادیست و خودش پدید می‌آورد، فرق این است که خداوند چیزی که با علم ازلی خودش در باره فلان شخص می‌داند همان را مقدر می‌کند و می‌نویسد، (خداوند از مثال پاک است جهت توضیح عرض می‌شود) که مهندسی که نقشه ساختمانی را ریخته خوب می‌تواند که اگر این ساختمان با این مواد و طبق این نقشه ساخته شود چنین در می‌آید و نتیجه‌اش چنین می‌شود، و اگر با این مواد و طبق این نقشه ساخته نشود به این حالت منجر خواهد شد یا متخرج ماشین و هواپیما و هر وسیله دیگری وقتی آن را عرضه می‌کند کاتولینگ آن را نیز به بازار می‌دهد و با بیان روش بکارگیری آن به هر کاربری گوشزد می‌کند که اگر طبق این کاتولینگ عمل کردی که از

این وسیله استفاده می‌کنی، و اگر به بجای بنزین چیز دیگری استعمال کردی اعم از آب و حتی غسل و آب زعفران و گرانترین عطرهم که قیمتش چندین برابر این مایع بدبو است نه تنها نتیجه مطلوب را نخواهد داد که هواپیما سرنگون خواهد شد. بنابراین خداوند حکیم و دانا و قادر و توانا که عالم الغیب است و هیچ ذره‌ای از او پنهان نمی‌ماند پیش از آفرینش انسان می‌داند که تک تک انسان‌ها و موجودات در آینده چه خواهند کرد و از چه مراحل خواهند گذشت و با چه نتیجه‌ای روبرو خواهند شد؟ نام این دانستن علم غیب است، و این نتیجه‌گیری را پیشکی در کتاب مخصوصی که لوح محفوظ نامیده می‌شود درج کردن و به پرونده هر کسی پیشکی آگاه بودن تقدیر یا قضا و قدر است که یکی از پایه‌های شش گانه یا هفتگانه ایمان بشمار می‌رود، «آمَنْتُ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْقَدَرِ خَيْرِهِ وَشَرِّهِ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى».

«وَقَدْ أَتَيْتُكَ يَا إِلَهِي بَعْدَ تَقْصِيرِي وَإِسْرَافِي عَلَى نَفْسِي مُعْتَذِراً نَادِماً مُنْكَسِراً مُسْتَقِيلاً مُسْتَغْفِراً مُنِيباً مُقِرّاً مُدْعِئاً مُعْتَرِفاً لَا أَجِدُ مَقَرّاً مِمَّا كَانَ مِنِّي وَلَا مَفْرَعاً أَتَوَجَّهُ إِلَيْهِ فِي أَمْرِي غَيْرَ قَبُولِكَ عُذْرِي وَإِدْخَالِكَ إِلَيَّ فِي سَعَةٍ (سَعَةٍ مِنْ) رَحْمَتِكَ».

واقعا کلمات پرشور و هیجانی است که انسان وارسته چقدر خود را بر برابر معبودش کوچک می‌کند، چقدر خود را محتاج و ناتوان می‌داند (که هست و همه بندگان چنین‌اند) چقدر از خطایا و گناهای که مطمئناً جز گناهان صغیره و خطاها و لغزش‌های اندک نخواهد بود ترس و حراس دارد، چقدر عجز و ناتوانی‌اش را تکرار می‌کند، چقدر اقرار و اذعان می‌کند، چقدر اعتراف می‌کند و با چه ایمان و باور یقین می‌فرماید: از دست کرده‌ایم می‌یابیم، هیچ پناهگاهی نمی‌یابم، جز اینکه عذر را بپذیری و مرا در آن دریای بیکران رحمت جای دهی، و در آن وسعت و فراهمی لطف و رحمت داخل کنی، این کلمات، کلمات ساده‌ای نیست، کلمات معصومی نیست، کلمات کسی نیست که میزان اعمال باشد قسیم جنت و نار باشد، تقسیم کننده بهشت و دوزخ باشد، خنده آور و گریه آور است که چنین دروغ‌ها و افتراءاتی را به این بنده مخلص خدا روا داشته‌اند، به این ولی کامل خدا

بسته‌اند و بافته‌اند، تعجب از جعل سازان و دروغ بافان نیست که چنین افتراءاتی را به این بندگان خدا چسپانده‌اند، تعجب از کسانی است که امروز و در این عصر علم و تکنولوژی و دانش و رایانه و انترنت و اوج فزونی کتاب و علم و اطلاعات بیابند و اینگونه خرافات را باور کنند و به دیگران بیاوراند و به دروغ‌های بی‌ریشه دیگران را توجیه کنند، و به آن‌ها رسمیت بخشند، و آیات مقدس کلام الهی را بخاطر آن هر جوری که خواستند گوش و دم کنند و به خدمت جعل کاران و برنامه‌های شوم آنان در آورند عجباً!!! واقعا که باور کردنی نیست که آیه الله روشنفکری که بسیاری هم او را روشنفکر می‌خوانند، روحانی و متبحر در تفسیر موضوعی‌اش که بتازگی دارد به عربی می‌نویسد بفرماید، و تأکید که علی قسیم الجنة والنار است و با تشبث به تار عنکبوت علمای مسلمین را ملامت کند که چرا این خرافه را نپذیرفته‌اند، واقعا حیرت انگیز و تعجب آور است، آیا واقعا ایشان قلبا به این خرافه سراسر ضد قرآنی و غلو و افراط در شخصیت امیر المؤمنین و سایر ائمه اهل بیت علیهم السلام ایمان و باور دارند یا اینکه به فرموده خودشان ((اگر خلاف خواسته جامعه تشیع حرکت کنند از جامعه طرد خواهند شد)) باورم این است که ایشان و بسیاری دیگر مانند ایشان یقیناً به پوچ بودن و باطل بودن اینگونه افسانه‌ها ایمان و باور کامل دارند اما عوام زدگی این آقایان به حدی است که جرأت و شهادت آن را ندارند که حق را بر زبان آورند، همچنانکه هرقل شهادتش را نداشت، همچنانکه ابوطالب نداشت. بنابراین باهم از خداوند طلب هدایت می‌کنیم هم برای خودمان و هم برای این آقایان، و از خداوند منان و مهربان می‌خواهیم که به این‌ها جرأت و شهادت لازم را عنایت فرماید که نار را بر عار ترجیح ندهند، و بخاطر آخرت خودشان هم که شده مردانه حق را برملا کنند، که سعادت در همین است، بدون شک در چنین صورتی ممکن است خیلی از مزایا را از دست بدهند و با دشواری‌ها و ناملایماتی روبرو شوند اما نهایتاً برنده‌اند، این سنت الهی و سنت این دین است، که هر کس حق بگوید مخالف خواهد داشت، هیچ پیامبر هیچ دعوتگری نبوده که تلخی نچشیده و سختی نکشیده باشد، قرآن کریم گواه همیشه جاوید این حقیقت است، در جامعه خودمان

هم نمونه‌های فراوانی داریم، تاریخ دعوت و اصلاح در ایران مردان مبارزی همچون شریعت سنگلجی، و حیدر قلمداران، و جلال احمد، و احمد کسروی را فراموش نخواهد کرد و کلمات پر بهای آیه الله مبارز سید ابوالفضل برقی را با خط زرین خواهد نوشت، از علامه خوئینی بعنوان چهره‌ای مبارز و مترقی و دین دوست خدا یاد خواهد کرد، و ده‌ها و صدها چهره دیگر که هر کدام آنان تاریخ درخشانی دارند، به نظر شما دکتر موسی موسوی و دکتر علی مظفریان را نسل جوان ما و نسل‌های آینده فراموش خواهند کرد، درست است که هر کدام این رادمردان مبارز مثل بعضی آقایان امتیازات مادی و پست‌های سیاسی و وجهه اجتماعی حاصل نکردند و بعضی داشته ایشان را از دست دادند اما چیزی حاصل کردند که با مقایسه مادی این جهان نمی‌توان ارزش آن را تخمین زد، و چقدر خنده آور است که همین آیه الله روشنفکر ما که علی علیه السلام را قسیم جنت و نار می‌داند و برای آن دلیل می‌تراشد دیگران را که چنین خرافاتی بر او نپذیرفته‌اند به تعصب متهم می‌کند، و اسباب عدم پذیرش حق را بر می‌شمارد که بعضی‌ها بخاطر منصب، بعضی بخاطر امتیازات مادی بعضی از روی تعصب و غیره نمی‌توانند حق را قبول کنند، ولی آیا این حقی که ایشان آن را حق می‌دانند و یک میلیارد و دویست میلیون مسلمان دنیا را به خاطر نپذیرفتن آن ملامت می‌کنند مبنای قرآنی و حد اقل عقلانی دارد؟ دین خدا اینقدر مسخره است که ما بیائیم هر چرندی را که دلمان خواست جعل کنیم و جزو دین بشماریم و آنگاه تمام مسلمین دنیا را متهم کنیم که چرندیات ما را نپذیرفته‌اند، امروز عصری است که جهان یک دهکده کوچک است، تمام علوم مدون دنیا در یک هاردیسک جای گرفته است، طی یک دقیقه انسان می‌تواند هر موضوعی که بخواهد با تمام تفصیلاتش در جلو خود مجسم ببیند و خیلی راحت حل‌جی کند و نتیجه بگیرد، در چنین شرایطی مسخره نیست که عقل و دانش را به بازی بگیریم و با هنرنمایی کاذب سر مردم را کلاه بگذاریم و هر چرت و پرت و دری وری را بنام دین به خورد مردم دهیم؟ شایسته است که دیگر مردم را آزاد بگذاریم که دین خدا و قرآن خدا و شریعت مصطفی صلی الله علیه و آله را بدون شائبه و تأویل و تفسیرهای خلاف قرآن و عقل و دین، اسلام

خالص را نسبت سند و از آن پیروی کنند تا سعادت هر دو جهان را حاصل نمایند، و شایسته آنکه خود ما هم پیش از این خود را نفریبیم و حداقل با وجدان و اندرون خودمان صادقانه برخورد کنیم که بهر حال این جهان فانی است، و فنای داشته‌های ما حتمی و ضروری است و زندگی باقی و دائم ولایتناهی ما چه در سعادت و چه در شقاوت بزودی شروع خواهد شد و آن زندگی هیچ پایانی ندارد، بهشت هم جاویدان و دوزخ هم جاویدان است و همه این کلک بازی‌ها و اسباب مادی ناپدید خواهد شد، تنها بار وفادار و همیشه همراه ما عمل ما خواهد بود فقط عمل، عملی که زیربنایش ایمان و یقین و باور اذعان صادقانه باشد، و اگر این سرمایه را همراه نداشته باشیم خدای نکرده جز ﴿هَلْ مِنْ مَّزِيدٍ﴾ [ق: ۳۰] دوزخ یار و آشنایی نخواهیم داشت، بنابراین خود ما هستیم که سرنوشت خود را رقم می‌زنیم و بس، خدایا عقل سالم، گوش شنوا، و چشم بینا عنایت فرما.

«اللَّهُمَّ (إِلَهِي) فَاقْبَلْ عُذْرِي وَارْحَمْ شِدَّةَ ضُرِّي وَفُكِّنِي مِنْ شَدِّ وَثَاقِي يَا رَبِّ ارْحَمْ ضَعْفَ بَدَنِي وَرِقَّةَ جِلْدِي وَدِقَّةَ عَظْمِي يَا مَنْ بَدَأَ...» عجز و زاری همچنان ادامه دارد، اظهار ضعف و ناتوانی بنده مقرب خداوند همچنان به درازا می‌کشد، ولی همچنان با گریه و ناله و زاری خودش را نزد پروردگارش کوچک می‌کند و از او می‌خواهد که او را مورد عفو و بخشش قرار دهد، و از تقصیراتش در گذرد و از پروردگارش می‌خواهد که بر بدن ضعیف، پوست نازک و استخوان باریک او رحم کند و او را عذاب نکند، این کمال ایمان است، اوج یقین و باور صادقانه است که انسان از یکسو آتش دوزخ را تصور کند و از سوی دیگر جسم ضعیف و نازک خودش را و آنگاه مقایسه کند که این بدن ضعیف و پوست نازک و استخوان باریک او می‌تواند آتش دوزخ را تحمل کند یا خیر؟ اگر این احساس نگرانی وجود داشته باشد هر عمل نیکویی را انجام دادن آسان می‌شود و از هر حرامی پرهیز کردن شیرین لذت بخش است، لذا خداوند بخاطر پیدا کردن چنین احساس می‌فرماید: ﴿قُوًّا أَنْفُسِكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا﴾ [التحریم: ۶]. «خودتان و خانواده تان را از آتش دوزخ حفاظت کنید»، وقتی ما ایمان داریم که دوزخی وجود دارد، و آتش شعله می‌زند باید همراه به آن

بیندیشم و برای رهایی از آن تلاش کنیم، رسول گرامی ﷺ فرمودند: کمترین درجه عذاب، برای ابوطالب است که بر لایه نازکی از آتش می ایستد که این آتش بقدری شدید است که مغز سرش بجوش می آید، این بعد از شفاعت رسول گرامی ﷺ برای وی است، پس از شخصیتی همچون امیر المؤمنین علیؑ بعید نیست هنگام راز و نیاز با پروردگارش بگوید: پروردگارم بر این پوست نازک و استخوان باریک و بدن ضعیف من رحم فرما که تاب تحمل عذاب تو را ندارد، پس آیا در ما نیز چنین احساسی به وجود خواهد آمد یا کما کان مانند یهودیان و مسیحیان خوشبینی ما به حدی خواهد بود که بهشت از آن خود و دوزخ را نصیب دیگران بپنداریم ﴿لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصْرِيًّا﴾ [البقرة: ۱۱۱]. «جز کسی که یهودی یا مسیحی باشد، هرگز به بهشت در نیاید». خداوند بلا فاصله رد کرد فرمود ﴿تِلْكَ أَمَانِيُّهُمْ﴾ [البقرة: ۱۱۱]. «این آرزوی [واهی] آنان است» این فقط در حد یک آرزو است. بهشت و دوزخ ایمان و عمل است، این عملی ماست که بشکل بهشت یا دوزخ با ما عرضه خواهد شد به عبارتی دیگر بهشت و دوزخ هر کسی اعمال او خواهد بود، پس آیا هنگام فرا نرسیده که از خیالپردازی و افسانه سرایی صرف نظر کنیم و واقع بینانه به قضایا بنگریم و بندگان مخلص خداوند را در ردیف خدا نشانیم و همچون دیگران آنان را ابن الله بپنداریم، و غلو و افراط نکنیم و تقسیم بهشت و دوزخ را که خداوند حتی به پیامبران و فرشتگانش نسپرده به آنان نسپاریم و آنان را میزان اعمال معرفی نکنیم، آیا هست گوشی که بشنود، چشمی که ببیند، و قلبی که درک کند یا اینکه خدای نکرده ﴿لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا﴾ [الأعراف: ۱۷۹]. «دل‌هایی دارند که با آن در نمی‌یابند و چشم‌هایی دارند که با آن نمی‌بینند و گوش‌هایی دارند که با آن نمی‌شنوند».

يَا إِلَهِي وَسَيِّدِي وَرَبِّي، أَتُرَاكَ مُعَذِّبِي بِنَارِكَ بَعْدَ تَوْحِيدِكَ وَبَعْدَ مَا انْطَوَى عَلَيْهِ قَلْبِي مِنْ مَعْرِفَتِكَ وَلَهَجَ بِهِ لِسَانِي مِنْ ذِكْرِكَ... اعترافي هیهات أَنْتَ أَكْرَمُ... مَا ذَلِكَ الظَّنُّ بِكَ.
چه کیفی دارد این مناجات و راز دل گفتن با معبود حقیقی، چقدر لذت دارد تکرار این

کلمات و چقدر عمیق است این معانی، و چقدر قابل تأمل است این نوع دعا کردن و این نوع توسل جستن، و این نوع وسیله آوردن و این نوع حسن ظن به خداوند و معبود و به به، آیا هنوز هم پند نگرفته‌ایم، این کلمات را تکرار کنیم و دقت کنیم چه می‌گوید، با چه لهن و لهنم، واقعا بندگی خودش را کوچک می‌کند که طبعاً بنده در برابر پروردگارش کوچک است، و با عجز و انکسار و قلبی مملو از ایمان و اعتماد و سرشار از خوف و رجاء می‌گوید: پروردگار من، إله من، سرور من، آیا مرا به آتش خودت عذاب می‌کنی، من که توحید تو را و شناخت تو را و ذکر تو را توشه آورده‌ام، من که محبت تو را همراه دارم، من که صادقانه معترفم، من که دعایم کنم از تومی خواهم خاضع و فرمانبردار تویم، هرگز هیئات چنین نخواهی کرد، ببینید که چقدر این کلمات آموزنده است، در اینجا و در این مقام بندگی نمی‌فرماید که پروردگام من پسر عموی پیامبرم، داماد پیامبرم، همسر حضرت زهرا یم، پدر حسن و حسینم، خلیفه بلا فصلم، مظلوم کسی هستم که حق مرا خوردند، حق مرا غصب کردند، مجبور شدم که بیست و پنج سال تقیه کنم، در باره من پیامبرت فرموده: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ» در باره من فرموده: (أَنْتَ مِثِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى)، در باره من فرموده: «فَسَيِّمُ النَّارِ وَالْجَنَّةِ» من یکی از دوازده امام آخر شان مهدی است که در غار است، فرزندان مرا کشته‌اند، زهر داده‌اند شهید کرده‌اند، پهلوی فاطمه را شکسته‌اند، خانه‌اش را سوخته‌اند، چنین چیزی به چشم نمی‌خورد، می‌گوید: من توحید آورده‌ام شناخت تو را دارم ذکر کرده‌ام، تو را دوست داشته‌ام، تو را خوانده‌ام و دعا کرده‌ام، صادقانه به تو اعتراف کرده‌ام، از این کلمات و از اینگونه دعا و مناجات و راز و نیاز چه چیزی مشخص می‌شود؟ برای آنانی که تصمیم گرفته‌اند، به هیچ عنوان حرف حق را نپذیرند، نه گفته علی ارزش دارد، نه گفته اهل بیت، نه گفته پیامبر و نه حتی گفته خدا، زبان حال این‌ها می‌گوید: ما به کسی شوخی نداریم، اگر خدا در جهت توجیه اسلام ناب ما حرف بزند می‌پذیریم و إلا هیچ پیامبر هم همچین، چون اسلام همین اسلام ناب ماست که در آن ولایت اصل است «مَا نُودِيَ مِثْلَ مَا نُودِيَ لِلْوَلَايَةِ» علی و اهل بیت نپذیرند یا بپذیرند مظلومند، و حق شان غصب شده، قبول

داشته باشند یا نه آن‌ها میزان اعمالند، قسیم جنت و نارند، عالم الغیب‌اند، به اختیار آن‌ها هم نیست که قبول کنند یا نه، هر چه در جهت خدمت به این اسلام ناب باشد ما می‌پذیریم و سرچشم می‌گذاریم و إلا خیر، اما برای کسانی که اسلام باز بخواند طوری که خداوند نازل کرده و جبریل رسانیده و محمد ﷺ تبلیغ کرده و تمام صحابه و اهل بیت آن را بکار بسته‌اند بفهمد برای او در این کلمات درس پند است، او به روشنی در می‌آید که علی از اسلام ناب آگاه نبوده است، او فقط ایمان و عمل معیار است و بس، لذا علی نه پیامبر را وسیله کرد، نه خدا را به خودش قسم داد، نه مظلومیت خودش و خانواده‌اش را ذکر کرد، نه بزرگواری حضرت بقیه الله الأعظم را واسطه کرد نه دست به دامن امام حسین و امام رضا و شاه عبد العظیم و هزاران امامزاده دیگر انداخت، بلا فاصله عملش را ذکر کرد توشه‌اش پیش معبودش عرضه کرد، به کمیل هم نه گفت که عزیزم ما معصومین که نیازی نداریم ولی تو اگر مشکلی پیدا کردی مرا فراموش نکنی، حسین شهید را فراموش نکنی، خاک کربلا را از یاد نبری، خدا را به من قسم دهی چون پیامبر خدا را به من قسم می‌داد، فراموش نکنی که من یدالله و عین الله و أذن الله و قدرت الله هستم جز اینکه مرا وسیله کنی هیچ مشکلت حل نخواهد شد، نگفت که: کمیل عزیزم به نسل‌های بعدی بفهمانی که هیچ عملی بدون ذکر مصیبت ما اهل بیت ارزش ندارد، بخصوص در آن هنگام که شیعیان نوین من اسلام ناب را به جهان خواهند کرد، هنگامیکه نوه عزیز من گویا حرف را به اسلام ناب دعوت خواهد کرد باید همه انسان‌ها از اسلام ناب پیروی کنند و هرچه نماینده‌های فرزندانم امام زمان گفتند قبول کنند، در آن زمان این دعا را حتما دسته جمعی بخوانند و هر شب جمعه در هر جایی که بودند یکی آن را با صدای خوش بخواند ادای گریه در آورد بقیه هم گریه کنند تا اینکه عامه همه کسانی که دنبال اسلام امریکایی افتاده‌اند درک کنند که اسلام ناب یعنی چه؟ بنده تاکنون با چنین وصیتی روبرو نشده‌ام، و در این دعاهم چیزی که لازم بنظر می‌رسد دیده نمی‌شود. اینکه چرا ما نمی‌دانیم، بنابراین مشخص شد که دو نوع برداشت از دعای کمیل وجود دارد، یکی برداشت ناب و یکی برداشت غیر ناب، پیروان اسلام ناب بهر حال باید

بدانند و اصرار کنند که دعا بدون توسل به اهل بیت و قبور و ضریح‌های آن بویژه قبرهای ناب امام هشتم و شاه عبدالعظیم و معصومه و خمینی کبیر آن و سر عاشق هیچ معنایی ندارد، اینکه علی علیه السلام چرا چنین نکرده ممکن است فراموش کرده باشد، ممکن است کمیل آن را انداخته باشد، ممکن است بعضی مخالفین به آن دست برده باشند ما به این کاری نداریم، خلاصه اینکه ما طبق فتاوی مراجع عمل می‌کنیم اگر حضرت علی به این فتاوا عمل نکرده خودش باید جواب دهد، ما وظیفه شرعی داریم که حتما از روایات ناب و فتاوی ناب پیروی کنیم، تقلید ناب از این روایات ناب و فتاوی ناب جهت نشر اسلام ناب حتمی و لازمی است چه ائمه معصومین و چه هر کس دیگر چاره‌ای جز عمل مذکور چاره‌ای ندارند، بپذیرند اسلام ناب باید از اسلام امریکائی متمایز باشد، مخالفت با عامه نه تنها واجب که شرط اساسی برای حصول سعادت و رستگاری است «خالقوا العامة فإن فيه الرشاد» «حتما باعامه مخالفت کنید که سعادت در همین است»، این است اسلام ناب! غاصبان و ظالمان را که جز سه چهار نفر همه صحابه پیغمبر از این صنف بشمار می‌روند همه کافر هستند لعن آن‌ها واجب است، بنابراین تنها راه سعادت چنگ زدن به اسلام ناب و فقه پویای اهل بیت است، هیچگاه کثرت، علامت حق بودن نیست حق همیشه در اقلیت است هیچ مهم نیست که یک میلیارد و دویست میلیون مسلمان دنیا خلاف اسلام ناب رفتار کنند همه در هلاکتند پیروز و رستگار فقط پیروان اسلام ناب آنهم خودی‌ها هستند، هر شیعه هم بر حق نیست اسماعلی‌ها، زیدی‌ها، علوی‌ها، نصیری‌ها، و همه کسانی که به امامت دوازده امام و غیبت کبری امام زمان معتقد نباشند خارج از فرقه ناجیه و دوزخی‌اند، و نماز خواندن و زکات دادن و روزه گرفتن و حج کردن و غیره ارزش ندارد تا زمانیکه ولایت نباشد «بني الإسلام علی خمس الولاية... و ما نودي مثل ما نودي للولاية» و همچنانکه پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده‌اند: «استغفر الله» اساس دین ولایت است، بنابراین، جز شیعیان اثناعشری ولایتی خودی بقیه همه در دوزخ‌اند و همه برای خدمت این‌ها آفریده شده‌اند، هر اجر و ثوابی که دیگران حاصل کنند به این‌ها داده خواهد شد و هر گناه و نافرمانی‌ای که این‌ها داشته باشند بردوش دیگران بخصوص عامه گذاشته

خواهد شد، تنها راه نجات اسلام ناب است. ممکن است کسی پرسد که اگر چنین است پس این شعارهای وحدت و تقریب بین المذاهب الإسلام دینی چه جواب ساده است اما عموم نیست، باید به گوش عامه نرسد هدف از این شعارها و کنفرانس‌های وحدت این است که بقیه به ما اعتماد کنند و مانع کار ما نشوند تا اینکه بتوانیم به راحتی اسلام ناب را تبلیغ کنیم، سابق که تقیه می‌کردیم جهت حفاظت خود از خطر عامه بود اما اکنون خطر وجود ندارد، اما تبلیغ اسلام ناب جز به این طریق ممکن نیست هر چه می‌توانید از وحدت و تقریب صحبت کنید اما هدف را فراموش نکنید که اگر یک نفر را بتوانیم به مذهب اهل بیت دعوت کنیم بزرگ‌ترین پیروزی را به دست آورده‌ایم، به هر نحوی که می‌توانید، حتما رابطه برقرار کنید بحث کنید کتاب‌های مفید بخشش کنید مثل الغدیر، و شب‌های پشاور، و کتاب‌های تیجان و امثال این‌ها، در هر جایی که هستید به هر زبانی که می‌توانید دعوت کنید، اما مبدا به غیر مسلمان‌ها نزدیک شوید و آن‌ها را به شیعه دعوت کنید که آن‌ها به ما بد ظن هستند، کوشش شما فقط روی عامه باشد، چون این‌ها را فریب دادن آسانتر است اما مبدا عامه سر در آورند که شما چکاری کنید، هوشیار باشید در ضمن فراموش نکنید که به هیچ عنوان کتاب‌های عامه را نخوانید که گمراه کننده است، بسیار کسانی که اهل بیت آن‌ها را از مذهب شان اخراج کردند چون با دیده شک نگاه کردند و هر شبه‌ای را جدی گرفتند لذا محروم شدند به هیچ شبه‌ای اهمیت ندهید، بعضی‌ها کارشان شبه ایجاد کردن است گرچه ما هم همین کار را می‌کنیم اما باید شکار آن‌ها نشد و از آن‌ها نگرفت و با آن‌ها نشست، هر کسی که گمراه شده تقصیر خودش است یا کتاب‌های آن‌ها را خوانده یا قرآن را بدون تأویل اهل بیت خوانده است، یا با آن‌ها نشسته و به حرف‌های آن‌ها گوش فراداده همین‌ها اسباب گمراهی است، بزرگ‌ترین گمراهان را اگر مطالعه کنید می‌بینید که تقصیر خودشان است، همین سید ابو الفضل برقعی که آیه الله هم بود چرا گمراه شد؟ این انسان یهودی است از یهودی هم بدتر فکر این انسان گمراه هیچ ارزشی ندارد، بنابراین باید مواظب بود، پس عزیزان قدر مذهب حقه اهل بیت را بدانید که ممکن است از این نعمت محروم شوید، مبدا قرآن را به دقت

بخوانید، مبادا به کتاب‌های عامه نزدیک شوید مبادا با آن‌ها نشست و برخاست داشته باشید، در مجالس عزاداری و دعای کمیل حتما شرکت کنید این بود جواب یک سوال.

برمی‌گردیم به اصل مطلب و شرح متن ارزشمند دعای کمیل به امید آنکه خداوند هیچ بنده‌اش را از نعمت هدایت محروم نگرداند و توفیق تشخیص و پیروی از حق را به همه مان عنایت بفرماید، آمین، «هَيْهَاتَ أَنْتَ أَكْرَمُ مِنْ أَنْ تُضَيِّعَ مَنْ رَبَّيْتَهُ» یکی از صفات بندگان مؤمن خداوند حسن ظن به خداوند است، چون ایمان یعنی اینکه سه چیز در قلب انسان نسبت به معبودش جمع شود، اول اینکه از او بترسد، دوم اینکه به او امید داشته باشد، و سوم اینکه با او محبت داشته باشد، مجموعه این سه کیفیت خمیره ایمان را تشکیل می‌دهد، هر کدام از این سه حالت به تنهایی در باره هر مخلوق صادق است دوتا هم ممکن است در باره چیز یا شخص دوست داشتن جمع شود. اما اینکه انسان در عین اینکه از کسی امید دارد به همان درجه از او بترسد و به همان درجه هم با او محبت داشته باشد محال است که جز در باره خداوند که معبود حقیقی ماست این سه چیز صادق آید ترس کامل، امید کامل، و محبت کامل، بنابراین از لوازم امید و محبت این است که انسان نسبت به پروردگارش حسن ظن داشته باشد گمان نیکو، در حدیث قدسی آمده است که خداوند متعال مفرماید: «أَنَا عِنْدَ ظَنِّ عَبْدِي لِي» «من بایندهام مطابق گمان او معامله می‌کنم»، اگر به من گمان نیک داشته باشد معامله نیکو می‌کنم، اگر گمان بد داشته باشد معامله بدی کنم. پس گمان خوب داشتن و حسن ظن به خداوند از لوازم ایمان است، لذا امیر المؤمنین در اینجا حسن ظن خودش را به خداوند اظهار می‌دارد و با کمال اعتماد یقین و باور و اذعان می‌فرماید: هَيْهَاتَ، هرگز چنین نخواهد شد که تو بنده‌ای را که با توشه توحید و ذکر و دعای خالصانه نزد تو آمده به آتش دوزخت بسوزانی «أَنْتَ أَكْرَمُ»، کرم و لطف و احسان تو بیشتر از این است، که بنده‌ای را که تو پرورش داده‌ای و او طبق خواسته تو عمل کرده بسوزانی، یا او را که به خود نزدیک کرده‌ای دورش کنی، یا او را که جای داده‌ای اخراجش کنی، یا او را که کفالتش کردی و مورد رحم قرار دادی به بلا و مصیبت بسپاریش، آری این حسن ظن است، امید است، توقع

است، در عین حال ترس هم وجود دارد، ممکن است چنین شود ممکن اشتباه کرده باشد ممکن است عوضی گرفته باشد، یا اینکه ترس از عذاب وجود دارد با اینکه محبت وجود دارد، در عین حال امید وارست که چنین نکند عذابش ندهد، او را به خودش وا نگذارد، این است ایمان، این است مؤمن واقعی این است، اسلام ناب این است مکتب اهل بیت، خوشا به سعادت کسانی که اهل بیت را از این زاویه راست شناخته‌اند، باعینک طبیعی دیده‌اند، حقیقت محبت اهل بیت را دریافته‌اند، صدق را از کذب راست از دروغ صداقت را از کلک و حقیقت را از طلسم و افسون، بیداری را از خواب، عینیت را از هینونیزم و راه را از چاه باز شناخته‌اند، در محبت و اطاعت اهل بیت صادق هستند، از نفاق و دورنگی کار نمی‌گیرند، خوشا به حالشان و بدا به حال کسانی که خود را می‌فرینند و با ادعاهای کاذبانه گمان می‌کنند برجاده مستقیم حرکت می‌کنند، غافل از اینکه فریب خورده‌اند و دچار بیماری سرگیچی شده‌اند و بجای آنکه با سلاح تحقیق آینده همیشه جاوید شان را درست بسازند، بامرض تقلید برای همیشه دارند خود را و شاید هم فرزندان و زیر دستانشان را به گرداب هلاکت می‌کشاند کاش هم اینک فکر می‌کردند و عاقلانه و آگاهانه گام بر می‌داشتند و این مسیر پر خم و پیچ زندگی را به این سادگی به دست سوداگران مرگ نمی‌سپردند نه خیر، خطرناک‌تر از مرگ سوداگران همیشه در خسران و تباهی سوداگران سعادت به شقاوت سوداگران بهشت به دوزخ، سوداگران نعمت به عذاب، چشم بینا و گوش شنوا و قلب بیدار و آگاه می‌باید که انسان فرمان زندگی لامتناهی‌اش را خودش بدست گیرد چشم بسته به کسی اعتماد نکند، در این جهان اسباب بازی که به تعبیر قرآن همیشه متاع اندکی بیش نیست اگر در معامله حتی چندین میلیارد دولاری هم ضرر کند بازهم ضرر نکرده، زیرا که واحد پولی آن جهان دلار نیست اصلا ماده نیست معنی است عمل است، البته عمل با مهر ایمان و **إِلَّا ﴿۱۹﴾ أَجَعَلْتُمْ سِقَايَةَ الْحَاجِّ وَعِمَارَةَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ كَمَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ** **الْآخِرِ ﴿۲۰﴾** [التوبة: ۱۹]. «آیا آب دادن به حاجیان و آباد ساختن مسجد الحرام را مانند [کار] کسی قرار داده‌اید که به خداوند و روز قیامت ایمان آورده». چنین کارهایی که مشرکین هم

انجام می‌دادند اما ارزش ندارد، پس ضرر در اینجا نیست ضرر این است که کسی فرصت را از دست بدهد زمان بگذرد پایان وقت با حضور عزرائیل و فرشته مرگ اعلان شود اما آقا آمادگی نگرفته، چیزی همراه ندارد اصلاً گذرنامه حاصل نکرده چه جای مبلغ مطلوب با آن واحد رایج آنجا، آقای مشغول بوده آنکه در ژابن مشغول طراحی وسایل مارک سونی و ناسیونال بوده که هیچ ظاهراً آنکه در پنتاگون مشغول طراحی دفاع ضد موشکی بوده که هیچ آنکه در وزارت علوم روسیه مشغول پژوهش‌های علمی بوده که هیچ این‌ها به این دلیل معذورند که اسلام به آن‌ها نرسیده ممکن است شکایت ما مسلمانان را بکنند که آقایان به ما چیزی نگفتند، اصلاً پیش ما نیامدند نه کتاب در دسترس بود نه مجله نه وسایل تحقیق و نه هم زمینه پژوهش دینی، سؤال اینجاست که آقای آیه الله و آقای حجة الاسلام، آقای دکتر، آقای مهندس آقای پرفسور آقای دانشجو آقای کارمند شما که امکانات داشتید شما که امکان تحقیق را داشتید و شما که می‌توانستید بخوانید و تحقیق کنید و در شر و بهتر را انتخاب کنید شما دانشجو آقای کارمند شما که امکانات داشتید شما که امکان تحقیق را داشتید و شما که می‌توانستید بخوانید و تحقیق کنید و در شر و بهتر را انتخاب کنید شما چرا خالی آمدید، شما چرا پوچ آوردید، آیا جواب این خواهد بود که ما گمان کرده بودیم که فرمایشات گذشتگان درست است و اسلام ناب همین است که بزرگوران چون سلیم بن قیس و کلینی و طوسی و طبرسی و مجلسی و صرعاملی و علامه امینی و کاشف الغطاء و عبدالحسین شرف الدین و غیره معرفی کرده‌اند، ما فکر کرده بودیم که اسلام ناب همین اسلامی است که رهبر کبیر گورباچوف را به آن دعوت کردند اسلامی که ریشه‌اش فقط به سه چهار نفر می‌رسد به اضافه چهارده معصوم پاک بقیه تاریخش سیاه است و چون همه مرتد و کافر شدند، همه با پیامبر و خاندانش دشمن بودند، اسلام ناب همین است که با کل مسلمین جهان مخالفت واجب است، زیرا که سعادت در همین است ما گمان کرده بودیم، اسلام ناب همین است که در هیچ جزئی از اسلام با مسلمانان موافق نباشیم از کلمه گرفته تا نماز و روزه و حج و زکات و وضوء و حتی سلام دادن در نماز، خدایا ما را ببخش ما که

تقصیری نداریم، به نظر ما اسلام ناب همین است گاهی مسجد به این قبر و گاهی استغاثه از آن ضریح، و گاهی نذر برای این مرده، و گاهی و گاهی توسل به آن امام و امامزاده، گاهی سائیدن پیشانی بر در این، و گاهی خاک خوردن از قبر آن، گاهی مسجد عقبه این زیارت و گاهی پیشانی مالیدن بر خاک کربلا، گاهی بر حسین گریستن^۱ به سرو سینه کوبیدن و زنجیر و قمه خون آلود کردن، و گاهی به مناسبت دیگری لباس عزا پوشیدن و ادا در آوردن، گاهی بسوی این زیارت راه پیمایی کردن و گاهی به آن زیارت رخت سفر بستن، گاهی علی گفتن، و گاهی لب به ورد امام زمان شیرین کردن، گاهی دست نیاز به سوی این دراز کردن و گاهی گردن دراز به سوی آن نگریستن، گاهی به این بنده خدا توسل جستن، و گاهی از آن ولی خدا کمک خواستن، گاهی روضه این تعال را شنیدن، و گاهی پای منبر آن روضه خوان سر تکاندن، گاهی با خمس و صیغه و عزا داری دین پاک و اسلام خالص را بدعت آلود کردن، و گاهی و با مخالفت مسلمین از گوشه و کنار آن کاستن، گاهی آیات قرآن را به میل و کیف خود تأویل و تحریف کردن، و گاهی روایات دروغ جعل کردن و بازار قرآن ستیزی را رونق بخشیدن، گاهی شیون و احسینا سردادن، و گاهی سرود ادرکنی یا مهدی سردادن، و خلاصه گاهی یک جور اسلام و قرآن را به مسخره گرفتن، و گاهی جور دیگر به ریش مسلمانان خندیدن و بازار سیاه دین ستیزی را گرم کردن، آری خدایا معبود ما، إله ما، ما را ببخش که تقصیری نداشتیم تقصیر آن‌های بود که این اسلام ناب را ساختند و روی غلتک انداختند و ما را چنان سرگرم کردند که نگذاشتند قدرات کنیم، نگذاشتند تحقیق کنیم، نگذاشتند به قرآن روی آوریم، روزی هم که به قرآن روی آوردیم دیدیم که قرآن فقط با تأویل و تفسیرهای آنان به گوش می‌رسد، اجازه ندادند که مستقیماً نور قرآن را از خود قرآن بگیریم، پس تقصیر ما چیست؟ اگر قرار باشد خداوند به همین سادگی قضاوت کند و حساب بگیرد و چنین عُذرهای بدتر از گناهی را بپذیرد عذر مهندسان شرکت سونی و ناسیونال ژاپن و پژوهشگران روسیه و نظامیان امریکا باید قابل پذیرش باشد، بنابراین نه دوزخی در کار خواهد بود و نه آزمایش و ابتلاء معنایی خواهد داشت، و اگر قرار باشد امام

زمان بیاید و با یک شفاعت خودی چشم انتظارانش را از ورطه نجات دهد دیگر ﴿لِيَبْلُوكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾ [الملک: ۲]. «تا شما را بیازماید که کدامیک از شما نیکوکارتر است؟». معنایی نخواهد داشت پس بیائیم به سرنوشت خودمان جدی باندیشیم و با آینده خودمان بازی نکنیم، ایمان و عقیده که قیمت بهشت و کلید سعادت است جز با تحقیق حاصل نمی‌شود ایمان تقلیدی همچون ماشین کاغذی است، که نه وزن دارد و نه حقیقت، اگر به سعادت خودمان و نزدیکانمان ارزش قائل هستیم اگر همچون علی علیه السلام از آتش دوزخ بر پوست نازک و استخوان باریک و بدن ضعیف مان هراس داریم بیائیم و علی وار ایمان داشته باشیم، در ایمان و عقیده پیرو و مقلد هیچ کسی نباشیم، زمان دارد می‌گذرد فرصت دارد تمام می‌شود، وقت دارد رو به پایان می‌رود، دفتر عمر هر روز از او راقش کاسته می‌شود و هیچ کس نمی‌داند که چقدر باقی است، به امید آنکه ما بتوانیم از محبان صادق و پیروان واقعی رسول گرامی صلی الله علیه و آله و یاران جانباز و اهل بیت اطهارش باشیم. از حسن ظن امیرالمؤمنین به خداوند سخن می‌رفت که یک بنده مؤمن باید به خداوند حسن ظن داشته باشد گمان نیکو داشته باشد با معبودش محبت داشته باشد ایشان در ادامه می‌فرماید: «وَلَيْتَ شِعْرِي يَا سَيِّدِي وَإِلَهِي وَمَوْلَايَ أَتَسَلَطُ النَّارَ عَلَى وُجُوهِ خَرَّتْ لِعَظْمَتِكَ سَاجِدَةً وَعَلَى أَلْسِنٍ نَطَقَتْ بِتَوْحِيدِكَ صَادِقَةً وَدُشْكُرِكَ مَادِحَةً وَ...» واقعا آموزنده است با چه کیف و هیجان این کلمات را تکرار می‌کند بلکه از اعماق قلب دارد این کلمات فواره می‌زند و با امید و تکیه بر سجده خالصانه و توحید بی‌شائبه، و شکر شاکرانه و قلبی سرشار از اعتراف حقیقی به الوهیت پروردگار و با سینه ای سرشار از علم توحید، و اعضای تابع و فرمانبردار در عبادت، و قلب و زبانی مملو از استغفار و پشیمانی دائم، آری با تکیه ایمان و عمل نه واسطه و وسیله و دلال و پارتی امیدوار است که خدایش عذاب نکند، و آتش دوزخش را بر چنین چهره‌هایی مسلط نکند، «مَا هَكَذَا الظَّنُّ بِكَ» عین ایمان و اوج محبت حقیقی نسبت به معبود است، پس توشه ایمان و عمل است، و آنهم بشرطیکه سکه عمل ایمان و عمل واقعی باشد فقط وجود ایمان و عمل مطلوب نیست اگر غش داشته باشد اگر قلبی باشد ارزش ندارد، لذا خداوند متعال مکرر به

اخلاص ترغیب می‌کند و می‌فرماید: ﴿وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ﴾ [البینة: ۵] «و فرمان نیافتند جز آنکه خدا را - در حالی که پرستش را برای او خالص ساخته‌اند بپرستند». دین و عبادت باید خالص برای او تعالی باشد پیامبر و امام و امامزاده هیچ سهمی در عبادت ندارند چون بنده‌اند، و بنده یعنی غلام یعنی بی‌اختیار به همه مقام و منزلی که نزد معبودشان دارند با این وجود بنده‌اند و در نظام الهی بنده شایستگی ندارد که بنده‌ای دیگر مانند خودش برای او بندگی کند و چاکر و نوکر شود، که اگر چنین شود گرچه چیزی از عظمت پروردگار کاسته نمی‌شود، اما او این نوع کردار را شرک می‌نامد یعنی با او کسی را شریک کردن، و آنقدر در مسئله سختگیر است که به پیامبرش هشدار می‌دهد ﴿لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ [الزمر: ۶۵]. «اگر شرک آوری، بی‌گمان عملکردت نابود شود. و به یقین از زیانکاران شوی». یعنی توهم ای پیامبر اگر شرک کنی حتما عملت بر باد خواهد رفت و از زیانکاران خواهی شد. و در جای دیگری شرک را چنان خطرناک توصیف می‌کند ﴿وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخَظَفُهُ الظُّيُورُ أَوْ تَهَوَّىٰ بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ﴾ [الحج: ۳۱]. «کسی که با خداوند شریک می‌تراشد گویا از آسمان پرت شده که پرندگان (لاشخوار) او را خواهد ربود یا اینکه در جای دوردستی سقوط خواهد کرد»، این یکی أصلاً قابل تحمل نیست لذا توحید خالص مطلوب است سجده خالص، دعای خالص، نماز خالص، نذر خالص، استعانت خالص که هیچ کسی در آن سهم نداشته باشد، این ایمان و این عمل است که علی با تکیه بر آن امیدوار است عذاب نبیند، بر او عذاب مسلط نشود بدن ضعیف و دست نازک و استخوان باریکش از عذاب رهایی یابد، اینجا باید ما مقلد علی باشیم مقلد پیامبر باشیم در کسب چنین ایمان و عمل تقلید واجب است، یعنی عین همین ایمان و عملی خالص. لذا خداوند ایمان صحابه را معیار سنجش قرار داده و در قرآن کریم آن‌ها را با مدل ایمان، نمونه ایمان، الگوی ایمان، و معیار سنجش برای ایمان معرفی می‌کند ﴿فَإِنْ ءَامَنُوا بِمِثْلِ مَا ءَامَنْتُمْ بِهِ فَقَدِ

أَهْتَدُوا^ط [البقرة: ۱۳۷]. «اگر مثل ایمان شما ایمان آوردند هدایت شده‌اند»، از ما هم همین مطلوب است، اگر مثل ایمان ابوبکر و عمر و عثمان و علی و حسن و حسین و بقیه آل و اصحاب علیهم‌السلام ایمان آوردیم کامیاب شده‌ایم رستگار شده‌ایم هدایت یافته‌ایم، و إلا تخیر و تنها عمل کردن نه تنها سعادت نمی‌آفریند که به قسو شقاوت و عمق دوزخ می‌رساند ﴿عَامِلَةٌ نَّاصِبَةٌ ﴿۳﴾ تَصَلَّى نَارًا حَامِيَةً ﴿۴﴾﴾ [الغاشية: ۳-۴]. «تلاشگر [و] در زحمت.

به آتشی سوزان در آیند»، بنابر این الگو و سرمشق نمونه، در قدم اول رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا ﴿۲۱﴾﴾ [الأحزاب: ۲۱]. «به راستی برای شما، برای کسی که [پاداش] خداوند و روز قیامت را امید می‌دارد و خداوند را بسیار یاد می‌کند، در رسول خدا سرمشقی نیکوست». بعد از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نمونه‌های بارز ایمان و عمل نسخه‌های اولیه و ترجمه صحیح این الگو دفتر کتابی که دقیق ایمان و عمل پیامبر مهاجرین و انصار هستند که خداوند ایمانشان را معیار سنجش قرار داد هنگامی که قرآن برای مشرکین نمونه معرفی کرد که اینگونه ایمان می‌خواهم، در آنجا دوازده امام و امام زمانی نبود که خدا آن‌ها را نمونه معرفی کند، نمونه و الگو و سرمشق کسانی بودند که شب و روز دور رکاب پیامبر بودند در مجلس پیامبر بودند، یکی از آن‌ها هم علی بود اما آن‌ها مجموعه بودند و نه یک فرد، کوچک‌ترین غزوه، غزوه بدر بود که سیصد و سیزده نفر بودند، بعد هزار نفر بعد سه هزار نفر بعد ده هزار نفر در تبوک، آخرین غزوه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم صحابه به سی هزار نفر بودند، این‌ها منافقین نبودند کسانی بودند که می‌گفتند: ﴿لَا تَنْفِرُوا فِي الْحَرِّ﴾ [التوبة: ۸۱]. «در گرما بیرون نروید». خداوند فرمود: ﴿قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا﴾ [التوبة: ۸۱]. «بگو: آتش جهنم سوزاتر است». سی هزار نفر موسم چیدن خرما را که ستون فقرات اقتصاد مدینه بود رها کردند و هشتصد کیلومتر راه را پیاده طی کردند که سفر جيش العسرة لقب یافت، چون خیلی دشوار بود بعضی از پا مانده بودند، اما برای امتثال امر رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم سینه خیز می‌رفتند، عثمان ذی النورین رضی‌الله‌عنه نصف امکانات این

غزوه را به تنهایی تأمین کرد دویست شتر با بارش در راه خدا داد که پیامبر فرمودند: «اشری عثمان الجنة مرتین» عثمان دو بار بهشت را خرید، یکی اینجا و دیگری هنگامی که چاه آب کنار وادی عقیق (رومه) را خرید وقف مسلمانان کرد، اینها بودند که خداوند ایمانشان را سرمشق قرار داد و به دیگران شرط گذاشت که اگر مثل ایمان اینها ایمان آوردند رستگارند، حالا منبر رفتن آسان است، روضه خواندن آسان است سرود لعنت و نفرین سرودن آسان است دم از اسلام ناب زدن آسان است، اما آیا پیامبر گونه و ابوبکر گونه و عمر گونه و عثمان گونه و علی گونه ایمان داریم؟ عاقلان دانند، پس عرض می‌کردم که علی با تکیه بر ایمان و عمل امیدوار است از آتش جهنم رهایی یابد، ما چی؟ وقتی علی علیه السلام از حدیث غدیر و حدیث منزلت و پسر عمو بودن و پدر حسین بودن و همسر زهرا بودن کمک نمی‌گیرد، ما چه نتیجه می‌گیریم، اگر برای ورود به بهشت رشوت و پارتی و دلال بازی و وسیله سازی کافی می‌بود علی بیش از هر کس دیگر این امکانات را داشت، اما فقط این ادعاها خود را فریفتن و خلق الله را گمراه کردن است کلید نجات فقط ایمان و عمل و بس، پس خوشا به سعادت کسانی که ایمان کسب کردند و عمل اندوختند خدا یا به ما هم توفیق عنایت کن.

«وَأَنْتَ تَعْلَمُ ضَعْفِي عَنْ قَلِيلٍ مِنْ بَلَاءِ الدُّنْيَا وَعُقُوبَاتِهَا وَمَا يَجْرِي فِيهَا مِنَ الْمَكَارِهِ عَلَى أَهْلِهَا عَلَى أَنَّ ذَلِكَ بَلَاءٌ وَمَكْرُوهٌ قَلِيلٌ مَكْنُوهٌ يَسِيرٌ بَقَاؤُهُ قَصِيرٌ مُدَّتُهُ فَكَيْفَ احْتِمَالِي لِبَلَاءِ الْآخِرَةِ وَجَلِيلٍ (حُلُولِ) وَفُجُوعِ الْمَكَارِهِ...» «و تو ناتوانی مرا در مقابل اندکی از بلای دنیا و کیفرهای ناچیز آن و ناملایماتی که معمولاً بر اهل آن می‌رسد می‌دانی، در صورتی که این بلا و ناراحتی دوامش کم است و دورانش اندک و مدتش کوتاه است، پس چگونه تاب تحمل بلای آخرت و آن ناملایمات بزرگ را در آنجا دارم...». ایمان هر چه پخته و عمیق باشد انسان را وادار به تفکر می‌کند، که آینده‌اش را ببیند و برای آن آمادگی بگیرد زندگی دنیا در مقابل آخرت اندکی بیش نیست ﴿فَمَا مَتَعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ﴾ [التوبة: ۳۸]. «[بدانید که] متاع زندگی دنیا در [برابر] آخرت جز اندکی نیست».

بنابراین همه چیز دینا در مقابل آخرت اندک و ناچیز و اصل غیر قابل مقایسه است، همچنانکه زندگی نه ماهه رحم مادر برای کودک در مقایسه با زندگی ناچیز و اندک و تنگ و لخبزار است زندگی دنیا در مقایسه با آخرت از آن هم تنگتر و تاریکتر و بدتر و ناپایدار است و همچنانکه ذهن کودک در آنجا نمی‌تواند فراتر از دایره زندگی اش بیندیشد ذهن انسان نیز در این جهان نمی‌تواند فراتر از آنچه می‌بیند و لمس می‌کند بیندیشد لذا خداوند متعال در حدیث قدسی می‌فرماید: «أَعَدَدْتُ لِعِبَادِي الصَّالِحِينَ مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَلَا أَذُنٌ سَمِعَتْ، وَلَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ» «برای بندگان نیکوکارم نعمت‌هایی آماده کرده‌ام که هیچ چشمی ندیده و هیچ گوشی نشنیده و به قلب هیچ انسان خطور هم نکرده باشد»، پس هر چه در اینجا مشاهده می‌کنیم گویا هیچ، چه عذاب و چه نعمتش، لذا در حدیث صحیح رسول گرامی ﷺ می‌فرماید: در روز قیامت پرآسایش‌ترین بنده‌ای که در دنیا همواره غرق نعمت و آسایش بوده احضار می‌شود غوطه‌ای در دوزخ داده می‌شود و بیرون آورده می‌شود آنگاه از او پرسیده می‌شود که «هَلْ مَرَّ بِكَ نَعِيمٌ قَطُّ» آیا در گذشته هیچ نعمتی چشیده‌ای؟ می‌گوید: «لَا وَاللَّهِ يَا رَبِّ» به ذات تو سوگند پروردگرم هیچ نعمتی نچشیده‌ام «مَا مَرَّ بِي نَعِيمٌ قَطُّ» و فقیرترین بنده‌ای که همواره به غم رنج پریشانی مبتلا بوده آورده می‌شود و یک غوطه در بهشت داده می‌شود و از او پرسیده می‌شود که «هَلْ مَرَّ بِكَ شِدَّةٌ قَطُّ» آیا هرگز رنجی دیده‌ای؟ می‌گوید: «لَا وَاللَّهِ يَا رَبِّ مَا مَرَّ بِي بُؤْسٌ قَطُّ» هرگز رنج و مصیبتی ندیده‌ام. پس همه چیز این جهان در مقابل جهان باقی و دائم و ابدی و جاویدان هیچ و پوچ است خواب و خیالی بیش نیست که برق آسا دارد می‌گذرد. پس خوشا به حال کسانی که این جهان فانی را فانی می‌دانند و برای آن جهان باقی دارند اسباب سعادت و آسایش فراهم می‌کنند، علی ﷺ که می‌بایست چنین می‌بود چون هر بنده نیک خداوند چنین است به آخرت می‌اندیشد، و مقایسه می‌کند بین این سختی و رنج و عذاب در دنیا و بین آن سختی و عذاب در آخرت همچنانکه با پروردگارش دارد راز و نیاز می‌کند می‌فرماید: «وَأَنْتَ تَعَلَّمْ صَعْفِي...» خدایا تو

می‌دانی که من در برابر عذاب و سختی و رنج این دنیا که بسیار اندک و ناپایدار است ضعیف و ناتوانم و تاب تحمل آن را ندارم «فَكَيْفَ اِحْتَمَلِي لِبَلَاءِ الْآخِرَةِ...» پس عذاب و مصیبت آخرت را چگونه تحمل کنم که بسیار سنگین و طولانی و لایتناهی و لاینقطع است، عذاب که «لَا يَكُونُ إِلَّا عَنْ غَضَبِكَ وَانْتِقَامِكَ وَسَخَطِكَ» عذابی که جز از خشم و غضب و انتقام تو سرچشمه نمی‌گیرد خشم و عذابی که آسمان‌ها و زمین تاب تحمل آن را ندارند، من بنده ضعیف و ناتوان چگونه آن را تحمل کنم من بنده ذلیل و حقیر و مسکین و ناتوان چگونه تحملش کنم، ای پروردگاری من، ای إله من، ای معبود من، ای سرور من، ای مولای من، از چه بنالم اگر بخواهم پیش تو شکایت آورم از چه شکایت کنم از چه بگیریم از چه ناله کنم از سختی دردناکی عذاب یا از طولانی بودن غم مصیبت.

آری، برای کسانی که حقیقتاً به خدا ایمان داشته باشند و بهشت و دوزخش را متصور و متبلور بیند این حالت بسیار طبیعی است باید چنین باشد، بنده مؤمن باید چنین تصور کند باید به خداوند متعال با همین یقین ایمان داشته باشد باور و اذعانش همین باشد که صحبت بهشت و دوزخ افسانه نیست، خیال نیست، سرگرمی نیست، حقیقت است آمدنی است نزدیک است. وقتی حال علی علیه السلام این باشد حال ما باید چگونه باشد؟ کسانی که امروز مدعی پیروی از علی هستند چگونه باشند، آیا علی هم چیزی بنام صیغه و متعه می‌شناخت و به آن فتوا می‌داد؟ آیا علی هم غیر یک همسر به اصطلاح دائم حتی صیغه با هزار همسر دیگر روا می‌دانست؟ آیا علی هم صیغه با دختر ده ساله را روا می‌دانست؟ آیا علی هم به صیغه با دختر شیرخوار را جایز می‌دانست و به آن فتوای می‌داد؟ (تحریر الوسيلة امام خمینی). آیا علی هم خمس کسب و کار می‌گرفت؟ آیا علی هم بیست درصد عرق پیشانی و آبله کف دست کارگر را نوش جان می‌کرد و هر کس نمی‌داد او را ولد الزنا می‌خواند؟ آیا علی هم به یاران پیامبر و داماد و پدر زن ایشان لعنت می‌فرستاد؟ آیا علی هم مخالفت با تمام امت مسلمه را واجب می‌دانست و سعادت و رستگاری را در مخالفت با آن می‌پنداشت؟ آیا علی هم مرز خودی و غیر خودی می‌کشید؟ آیا علی هم از شنیدن حرف حق ابا می‌وزرید؟ آیا علی هم

دورغ گفتن را دین می‌شمرد؟ (التقية ديني ودين آبائي). و نود درصد دینداری را در دروغ گفتن می‌دانست (تسعة أعشار الدين في التقية). و هر کس دروغ نمی‌گفت او را از صف خودش اخراج می‌کرد (من لا تقية له لا دين له) آیا علی هم لواط را جایز می‌شمرد؟ آیا علی هم با مسلمانان نفاق می‌کرد؟ آیا علی هم خودش را مرجع تقلید می‌دانست؟ آیا علی هم تقلید از خودش را واجب می‌دانست؟ و این سلسله پرسش‌ها را اگر ادامه دهیم خودش هزاران پرسش می‌شود اما پاسخ این پرسش‌ها را از که باید گرفت آیا مرجعی، فقهی، رساله ای هست که پاسخ دهد؟ خدا کند باشد، و إلا اگر اینجا پاسخ نگیریم و بگذاریم که از خود علی پرسیم آنوقت تیر شده است، امروز می‌توان نتیجه گرفت، اما آنروز دیگر فرصت نیست و همه چیز تمام شده است، پس باید بنیدیشیم و علی گونه بهشت و دوزخ را تصور کنیم و برای آن آمادگی بگیریم، تا دیر نشده مسیر خودمان را مشخص کنیم، «فَلَيْتُنَّ صَيَّرْتَنِي لِلْعُقُوبَاتِ مَعَ أَعْدَائِكَ...» در اینجا امیرالمؤمنین نکته بسیار زیبایی را بیان می‌کند، در بسیار جوامع مکتبی به نام عرفان وجود دارد و عرفان و تصوف اسلامی تاریخ مفصلی دارد گرچه عرفان اسلامی معنایش شناخت پروردگار است، اما متأسفانه بسیاری از عرفان و صوفیان مسلمان بدلائل مختلفی از خط اصيل تصوف و عرفان به خطا رفته‌اند، بعضی آن را با فلسفه یونان آمیخته‌اند، بعضی دیگر در بدعت‌های صوفیان جاهل را با آن مخلوط کرده‌اند، بعضی دیگر شکار معتزله و مذاهب کلامی شده‌اند، بنابراین، امروز وقتی شما بخواهید تصوف و عرفان اسلامی را در آئینه شفاف نگاه کنید آنقدر زشت می‌نماید که رغبت کردن باقی نمی‌ماند چه رسد به لذت بردن و کیف کردن، در اصل مبنای تصوف و عرفان حدیث جبریل است که بعضی آن را به احسان و سلوک تعبیر می‌کنند، «أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ» خداوند را طوری پرستی که گویا او را می‌بینی با این یقین و باور که اگر تو او را نمی‌بینی او تو را می‌بیند»، امروز هر کجا شرک و بدعت به چشم می‌خورد مدعی می‌شوند که این عرفان و تصوف است، عرفان و تصوف اگر از توحید و سنت عاری باشد

جهالت و گمراهی است، حیرت انگیز است که ببینید جاهلان مطلقاً که هیچ شناختی از قرآن و سنت و سیرت رسول بزرگوار ﷺ و زندگی صحابه اخیار و اهل بیت اطهار ندارند دم از تصوف عرفان می‌زنند و بایک آب و تابی آن را با فلسفه می‌آمیزند که تو گویی اسلام در عرفان و فلسفه خلاصه شده است و اگر عرفان بمعنی شناخت پروردگار است باید سرشار از توحید و سنت باشد عشق خالی از توحید و سنت، عشق با بت و ماده است معنویت در جایی است که سرچشمه‌اش توحید باشد، برگ و تارش سنت باشد، عشق در جایی است که یکتا پرستی و اتباع سنت باشد ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ [آل عمران: ۳۱]. «بگو: اگر خدا را دوست می‌دارید، از من پیروی کنید تا خدا شما را دوست بدارد و گناهان شما را برایتان بیامزد و خداوند آمرزنده مهربان است». عشق و محبت حقیقی با خداوند راهی جز اتباع سنت ندارد، دورغ می‌گوید کسی که مدعی مکتب تصوف و عرفان است و دم از عشق خدا می‌زند اما زندگی و عملش سراسر مخالف قرآن و سنت است، بنابراین اگر کسی واقعا می‌خواهد، به خدا برسد کلیدش پیروی مصطفی ﷺ است این عشقی که خالی از نور توحید و سنت پیامبر گرامی ﷺ باشد نه تنها عشق حقیقی نیست که از عشق مجازی هم کاذب‌تر است، عشق به اصطلاح مجازی گرچه مجازی است اما وجود خارجی دارد، اما این عشق و این عرفان و این تصوف جز دروغ و نیرنگ و خود فریبی چیزی نیست، مگر ممکن است کسی خدا را بشناسد و عاشق او هم باشد ولی با توحید، با کتاب او، با دین او، با رسول او سرو کاری نداشته باشد و زندگی‌اش سراسر مخالف شریعت باشد؟.

تَعْصِي - الْإِلَهَ وَأَنْتَ تُظْهِرُ حَبَهُ هَذَا مَحَالٌ فِي الْقِيَاسِ بَدِيعُ
 لَوْ كَانَ حُبُّكَ صَادِقًا لِأَطْعَمْتَهُ إِنَّ الْمَحَبَّ لِمَنْ أَحَبَّ مُطِيعُ

نکته جالبی که در این بخش از دعای امیر المؤمنین آمده است اوج و انتهای محبت و عشق الهی است بزرگ‌ترین نعمتی که مؤمن در بهشت به آن دست می‌یابد دیدار پروردگار است، مؤمنان از این نعمت بزرگ برخوردار می‌شوند اما کافران از آن محروم خواهند بود،

﴿كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ﴾ [المطففين: ۱۵]. «آن‌ها از دیدار پروردگارشان در آنروز در پرده خواهند بود». اما مؤمنان ﴿وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاضِرَةٌ ﴿۲۳﴾ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ ﴿۲۴﴾﴾ [القيامة: ۲۲-۲۳]. «چهره‌هایی در ینروز تازه شادابند که بسوی پروردگار شان نظاره کننده‌اند»، ﴿لِّلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَزِيَادَةٌ﴾ [یونس: ۲۶]. «برای مؤمنان در آن روز بهشت است و بیشتر از بهشت»، مفسرین می‌نویسند که بیشتر بهشت، دیدار پروردگار است. احادیث صحیح در باره بسیار است به همین آیات کریمه اکتفا می‌کنیم، عقل اگر در خدمت دین نباشد از اسب لجام گسیخته خطرناک است، متأسفانه بعضی جاهلان مدعی عقل و منطق که زمانی به معتزله شهرت یافته بودند فقط با تکیه بر عقل بسیاری از آیات قرآن را منکر شدند و برای آن تأویل و تفسیر خلاف واقع تراشیدند، از جمله همین مسئله رؤیت خداوند، و بعضی دیگر هم که سوگند خورده بودند حتماً با مسلمانان مخالفت کنند احادیث و روایات دروغین جعل کردند و براساس این روایات آیات صریح قرآن را مطابق میل خودشان تأویل کردند، در حالی که حق از روی عقل بعید به نظر می‌رسد که انسان معبود حقیقی‌اش را هیچگاه ببیند، در این جهان نمی‌تواند ببیند زیرا همه مقایس در اینجا مادی است اما در بهشت که نشانی از ماده و اسباب زوال پذیر دیده نمی‌شود چه مانعی وجود دارد که انسان معبود حقیقی‌اش را که سال‌ها سجده‌اش کرده، با او راز و نیاز کرده، درد دل کرده، به او دل بسته امید بسته، محبت کرده، دستوراتش را پذیرفته از نواهی‌اش باز ایستاده، و خلاصه از طریق او به سعادت و خوشبختی دائم رسیده چه مانعی وجود دارد که او را ببیند و زیارت کند و از دیدن او کیف کند و لذت ببرد، لذا امیر المؤمنین در این دعا بسیار جالب تصویر می‌کند که پروردگارم بر فرض اگر مرا در صف دشمنان هم قرار دادی و از دوستان هم جدا کردی قابل تحمل است، اما «فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَلَىٰ فِرَاقِكَ» بر فراق تو چگونه صبر کنم، برفرض اگر بر دوزخ تو صبر کردم «وَهَبْنِي (يَا إِلَهِي) صَبْرْتُ عَلَىٰ حَرِّ نَارِكَ» و گیرم که ای معبود من حرارت آتشت را تحمل کنم، «فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَنِ النَّظَرِ إِلَىٰ كِرَامَتِكَ» اما از دیدار تو

چگونه صبر می‌توانم کرد؟، سبحان الله چه ایمانی چه عشقی چه محبتی چه دوستی صادقانه‌ای اگر جوار پروردگار و دیدار پروردگار بزرگ‌ترین نعمت نمی‌بود امیر المؤمنین چگونه حتی به دوزخ و عذاب دوزخ راضی می‌شود اما به دوری و عدم نگاه کردن به ذات مکرم پروردگارش راضی نیست و می‌گوید: این قابل تحمل نیست. روضه خواندن آسان است با دعای کمیل ادا در آوردن آسان است اما از علی پیروی کردن مشکل است از اهل بیت پیروی کردن مشکل است چونکه اهل بیت در ایمان و عقیده و عمل پیرو پیغمبر ﷺ اند همچنانکه صحابه پیرو پیغمبر ﷺ بودند و همچنانکه سایر مسلمین پیرو حضرتش ﷺ هستند، و اگر قرار باشد حافظان مکتب (نمی‌گوئیم عبدالله بن سبا یهودی چون اخیراً قرار شده است منکرش باشند) سلیم بن قیس و ابان ابی تغلب و محمد بن یعقوب کلینی و طوسی و طبرسی و مجلسی و عاملی علامه امینی و سید شرف الدین، از اهل بیت پیروی کنند همه اعمالشان مشابه عامه می‌شود و این خلاف روایاتی است که بنیانگذاران اسلام ناب و فقه پویا و مکتب اهل بیت (این‌ها فقط اسم است) جعل فرموده‌اند، چون ده‌ها و صدها روایت وجود دارد که «خالفوا العامة فإن فيه الرشاد» باعامه مسلمین (که اهل سنت) مخالفت کنید که سعادت و رستگاری در همین است (جدیدترین مرجع رساله تعادل و ترجیح خمینی - ره - است، و إلا هر کتاب حدیث ان شاء الله چنین روایات پرارزشی دارد) پس پیروی از اهل بیت به معنی ترک اسلام ناب و فقه پویا و شریعت محمدی و مکتب اهل بیت و تشیع سرخ است، و این امر به هیچ عنوان قابل تحمل نیست چون زحمات چند صد ساله شهداء و معلولین بر باد خواهد رفت، به همین دلیل است که همواره نصیحت و وصیت می‌فرمایند که با غیر خودی نشینید به حرف‌های دیگران گوش ندهید و بخصوص با کسانی که شبه ایجاد می‌کنند نزدیک نشوید، چون فهم اسلام ناب متخصص می‌خواهد و هر کس نمی‌تواند متخصص باشد، بنابراین هر کس نزدیک رفت یا بی‌برنامه مطالعه کرد یا به سایتهای شبه وارد شد یا کتاب‌های شبه را خواند یا به آن‌ها ارتباط گرفت و .. گمراه شد ما برای او ضمانت بهشت نخواهیم کرد چنین شخصی مثل برقی، سنگلجی و قلمداران و غیره یهودی می‌شود یعنی

اینکه از یهود بدتر می‌شود چون یهودی شدن بهتر از داخل شدن به صفوف عامه است، صلاح مملکت خویش خسروان دانند.

«فَبِعِزَّتِكَ يَا سَيِّدِي وَمَوْلَايَ أَقْسِمُ صَادِقًا لَّيْنُ تَرَكْتَنِي نَاطِقًا لِأَضْجَنِّ إِلَيْكَ بَيْنَ أَهْلِهَا
صَحِيحِ الْأَمَلِينَ (الْأَلَمِينَ) وَلَا صُرْحَنَّ إِلَيْكَ صُرَاخَ الْمُسْتَصْرِخِينَ وَلَا بُكَيْنَ عَلَيْكَ بُكَاءَ
الْفَاقِدِينَ وَلَا نَادِيَنَّكَ أَيْنَ كُنْتَ يَا وَلِيَّ الْمُؤْمِنِينَ يَا غَايَةَ أَمَالِ الْعَارِفِينَ يَا غِيَاثَ الْمُسْتَعِيثِينَ
يَا حَبِيبَ قُلُوبِ الصَّادِقِينَ وَيَا إِلَهَ الْعَالَمِينَ».

بندگی کامل یعنی همین وابستگی کامل به معبود، یعنی دلدادگی و یعنی کمال محبت و ترس و امید، این احساس از عمق ایمان سر چشمه می‌گیرد مؤمن وقتی همه چیزش را برای معبود می‌خواهد ﴿قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ [الأنعام: ۱۶۲]. «بگو: بی‌گمان نمازم و عبادتم و زندگانی‌ام و مرگم [همه] در راه خداوند، پروردگار جهانیان است». وقتی هر نیازش را فقط از معبود می‌طلبد ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ [الفاتحة: ۵]. «تنها تو را بندگی می‌کنیم و تنها از تو یاری می‌جوییم». وقتی محبت و وابستگی‌اش فقط بامعبود است ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ﴾ [آل عمران: ۳۱]. «بگو: اگر خدا را دوست می‌دارید، از من پیروی کنید تا خدا شما را دوست بدارد». طبیعی است که نمی‌تواند به جای دیگری چشم امید داشته باشد (خداوند از مثال پاک است) شما ببیند کودک چگونه به پدر وابسته است چون همه چیزش را از او می‌داند لذا قدرت و توان و نیرویش را نیز از او می‌گیرد، و اگر کسی او را تهدید کند فوراً او را از پدرش می‌ترساند، نیازی داشته باشد بلا فاصله به همانجا متوجه می‌شود فکر می‌کند پدرش مصدر هر قدرت و توانایی است، وابستگی بنده به معبودش خیلی باید بیشتر از این باشد، لذا معنویت بزرگ‌ترین قدرت و توانی انسان مؤمن است، تکیه گاه اساسی مؤمن است، تمام جنگ‌های کفر و اسلام را اگر ملاحظه کنید می‌بینید برگ برنده مسلمانان معنویت بوده است، ممکن است خداوند که معبود و چرخاننده تمام این کائنات و ما ورای آن است گاهی اگر لازم باشد عملاً و ظاهراً هم نیرو بفرستد چنانکه در بدر و حنین فرستاد، و

اما همیشه چنین نیست آن قوت قلب مؤمن که از آن به معنویت تعبیر می‌شود مهم است، چون پشتوانه‌اش ذاتی است که همه چیز در کنترل اوست، امروز روانشناسان از این موضوع دارند استفاده علمی می‌کنند همین روش روان درمانی مگر چیزی غیر از این است که به مریض قوت قلب بر همه دارد اعتماد به نفس ایجاد کند، مثلاً انتونی رابنیز آمریکایی که حتی برنامه تیراندازی ارتش را به اوج موفقیت رساند تیم‌های فوتبال را امروز دارند بدین وسیله به پیروزی می‌رسانند مگر چیزی غیر از ایجاد اعتماد به نفس و قوت قلب در طرف است؟ پس مؤمن با همین سلاح همواره پیروز بوده است، پیامبر ﷺ و صحابه جانباز ایشان در جنگ‌ها و غزوات جهادی شان به همین قوت معنوی پیروز شده‌اند چرا خداوند می‌فرماید: ﴿كَمْ مِّن فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ﴾ [البقرة: ۲۴۹]. «چه بسا گروهی اندک که به حکم [و اراده] الهی بر گروهی بسیار پیروز شده است». به همین دلیل که معنویت به مؤمن قوت قلب می‌بخشد در او اعتماد بوجود می‌آورد نه تنها اعتماد به نفس این که می‌شود نیروی طبیعی ایمان بالاتر از این نیرو اعتماد به معبود می‌بخشد اعتماد به پروردگار و به قدرت قاهر خداوند، پس مؤمن با توجه به رابطه دائمی که با پروردگارش دارد و تنها او را می‌پرستد و تنها از او کمک و استعانت می‌جوید تنها او را در مشکلاتش می‌خواند، تنها برای او نذر و قربانی می‌کند و مرگ و زندگی و نماز و عبادتش برای اوست در همه حال فقط نام و یاد او را بر زبان دارد، طبیعی است که در دعا و نیایش نیز با او راز و نیاز کند و همواره به او دل ببندد و همواره او را به کمک بخواند، اما خدا رحم کند کسی که اینجا از بس یا حسین و یا علی و یا امام زمان و یا قمر بنی هاشم ورد می‌کند و فرصت ندارد که نام الله را بر زبان آورد با هر بلند شدن و نشستن یا علی، با هر احوال پرسی و خدا حافظی یا علی، با هر حرکت یا علی، بالاخره این بیچاره چگونه می‌خواهد خدا را یاد کند چگونه می‌خواهد به یاد الله بیفتد چگونه می‌خواهد مانند امیر المؤمنین حاجت و نیازش را با خدا در میان بگذارد؟ ترس از آن است و البته از نظر تجربی هم درست است که چنین بیچاره مظلومی هنگام مردن نتواند کلمه بخواند و الله بگوید، ممکن وردش یا علی باشد، شاید شما ملاحظه کرده باشید که هر کس با

هر شغلی سرو کار دارد گاهی هنگام خواب هم با همان کلمات و حرکات دست به گریبان است بارها دیده و شنیده شده که چوپان در هنگام خواب گوسفند براند، کشاورز شخم زند، معلم دیکته بگوید، و فرمول حل کند، شاعر غزل بخواند، مؤذن اذان بگوید، پس این امر خیلی طبیعی است و بنده خدایی هم که از برکت زحمات عده‌ای عادت کرده که بجای نام الله اکبر و ورد این و آن بر زبانش باشد و خداوند عاقبتش را خیر بگرداند که حسن خاتمه خیلی مهم است. رسول گرامی ﷺ همیشه در سجده این دعا را می‌خواند «اللهم یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک» پروردگارا ای چرخاننده دل‌ها، قلب مرا بر دین خودت ثابت بگردان، سوء خاتمه یکی از مهم‌ترین موضوعاتی است که پیامبر ﷺ از آن برحذر داشته‌اند، و به خداوند از آن پناه جسته‌اند، پس همچنانکه کسب ایمان مهم است حفاظت ایمان هم مهم است، ممکن کسی خیلی راحت کلمه بخواند و به اسلام داخل شود، ولی آیا می‌تواند از این ایمان حفاظت کند این بستگی به تلاش و پشتکار شخصی دارد چون اسلام تنها شعار نیست زندگی بیست و چهار ساعت را مطابق با حکم خدا و سنت رسول گرامی ﷺ گذراندن اسمش اسلام است، همچنانکه که انسان از اکسیژن یک لحظه بی‌نیاز نیست و إلا نفسش قطع می‌شود، از یاد خدا نیز بی‌نیاز نیست و إلا شکار بیگانه خواهد شد، پس خدایا از تو می‌خواهیم که ما را بر ایمان بیمرانی و از نطق کلمه شهادت در هنگام مرگ محروم نگردانی. و صحبت از این بود که امیر المؤمنین در مناجاتش با پروردگار می‌فرماید: (قسم به عزت تو ای سرور مولای من، صادقانه سوگند می‌خورم که اگر به من توان گفتن دادی به بارگارهت خواهم نالید، فریاد خواهم کشید و گریه خواهم کرد و هر کجایی که باشی ندایت خواهم کرد، ای ولی مؤمنان، و ای آرزوی عارفان، و ای فریادرس فریاد کنندگان، و ای حبیب قلوب صادقان، و ای إله و معبود عالمیان). دقت کنید که این کلمات از چه قلبی بر می‌خیزد و از چه حنجره ای بیرون می‌آید و با چه زبانی زمزمه می‌شود؟ این قلب و این حنجره و این زبان با نور ایمان عجین شده است و با رنگ توحید رنگ گرفته است و با عطر اخلاص عطرگین شده است، و این کلمات، کلمات کسی نیست که از قبر کمک بخوهد و بسوی غیر

الله دست نیاز دراز کند و پیش خدا با واسطه وسیله عرض حاجت کند، این کلمات مناجات و راز نیاز کسی است که جز خدا کسی را مشکل گشا نمی‌داند، جز خدا از کسی شفا نمی‌طلبد، جز خدا به هیچ بارگاه دیگری پیشانی نمی‌ساید و جز خدا نام غیر را فریاد نمی‌کند و جز خدا از کسی استعانت نمی‌جوید، این کلمات محبت است، عشق است، درد دل است، کلمات کسی است به هیچ جایی جز درگاه خدا امید ندارد، از هیچ قلدری نمی‌ترسد و با هیچ کس دیگری محبت حقیقی ندارد، این حنجره حنجره عمل است، صدا صدای علی است، ناله ناله علی است، این علی است که اشکش را پیش خالقش می‌ریزد و نه بر آستانه قبر ضریح، راز و نیاز و درد دل با معبودش می‌کند نه با پیامبران و اولیاء و امامان و امامزادگان، علی، عبادت را فقط برای خدا انجام می‌داد، و در مسجد انجام می‌داد نه بر آستانه قدس و بارگاه شاه عبدالعظیم و زیارت حضرت معصومه و حرم مطهر رهبران سیاسی و مذهبی، علی جز یک خدا نمی‌شناخت جز با او سرش را به کسی نمی‌گفت، جز او از کسی اجازه نمی‌خواست، علی زیارتنامه نمی‌خواند دعای علی از روی زیارتنامه‌ها نبود، علی عاشق قرآن بود و او باقرآن انس می‌گرفت، علی کلک باری بلد نبود، علی دین را وسیله سلطه بر دیگران نمی‌کرد، علی دین را وسیله کسب مال و منصب نمی‌کرد، علی ناله ای جز یا الله بلد نبود، غیرالله را علی نمی‌خواند، و از غیر الله کمک نمی‌خواست، علی قبر و بارگاه نمی‌ساخت، و علی ضریح و گنبد نمی‌ساخت، علی در قبرها پول جمع نمی‌کرد، علی جیب مردم را خالی نمی‌کرد و اسمش را خمس کسب و کار نمی‌گذاشت، علی از یک سو دروغ نمی‌گفت و اسمش را تقیه نمی‌گذاشت، علی زنا نمی‌کرد و اسمش نکاح موقت نمی‌گذاشت، علی مردم را کافر و مرتد نمی‌خواند و از سوی دیگر به تقریب و وحدت دعوت نمی‌کرد، علی مرز خودی و غیر خودی نمی‌کشید، علی با پول بیت المال بازی نمی‌کرد، علی رانت بازی بلد نبود، علی مخالفین را اعدام و ترور نمی‌کرد و زندان تبعید نمی‌فرستاد، علی حرف حق را از هر کسی می‌شنید و می‌پذیرفت، علی حتی به کسانی که او را کافران می‌دانستند حق زندگی و آزادی بیان عقیده و اندیشه می‌داد، علی یاران و خویشان پیامبر ﷺ را لعنت و نفرین

نمی‌کرد، علی نه تنها خیر خواه آنان بود که بیست و پنج سال بعنوان یک مؤمن مخلص و فعال در اداره امور مسلمانان در خدمت خلفای راشدین ایفای وظیفه نمود چون علی از تئورین‌های دیگر خط نمی‌گرفت، کسانی که می‌خواستند به علی خط بدهند و عقایدشان را دیکته کنند آن‌ها را به آتش انداخت، با گروهی هم جنگید چون علی اسلام را از سرچشمه گرفته بود، پس این کسی نیست که غیر خدا را بخواند، جز خدا کسی را به عنوان معبود و کارساز مشکل گشا نمی‌شناسد، لذا راز و نیازش نیز فقط با خداست.

«أَفْتَرَاكَ سُبْحَانَكَ يَا إِلَهِي وَبِحَمْدِكَ تَسْمَعُ فِيهَا صَوْتَ عَبْدٍ مُسْلِمٍ سُجِنَ (يُسَجَّنُ) فِيهَا بِمُخَالَفَتِهِ وَذَاقَ طَعْمَ عَذَابِهَا بِمَعْصِيَتِهِ وَحُبِسَ بَيْنَ أَطْبَاقِهَا بِجُرْمِهِ وَجَرِيرَتِهِ وَهُوَ يَضْحُجُ إِلَيْكَ ضَجِيجَ مُؤْمَلٍ لِرَحْمَتِكَ وَيُنَادِيكَ بِلِسَانِ أَهْلِ تَوْحِيدِكَ وَيَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِرُبُوبِيَّتِكَ». «آیا برآستی چنان می‌بینی، ای منزّه و معبودم که به ستایشت مشغولم که بشنوی در آن آتش صدای بنده مسلمانی را که در اثر مخالفتش در آنجا زندانی شده و مزه عذاب آتش را به خاطر نافرمانیش چشیده و در میان طبقات دوزخ به واسطه جرم و جنایتش گرفتار شده و در آن حال به درگاہ شیون کند شیون شخصی که آرزومند رحمت تو است و به زبان یگانه پرستان تو را فریاد زند و به بنده پروریت متوسل گردد». چقدر لذت بخش است چقدر شور و هیجان می‌آفریند این کلمات زنده و پرمعنی چقدر آموزنده و عبرت انگیز است برای کسی که بخواهد پند بگیرد، و جهنم را به زندان تشبیه می‌کند در واقع زندان حقیقی دوزخ است، زندان دنیا که زندان نیست اما این زندانی وقتی می‌خواهد کمک بگیرد نمی‌گوید: یا علی، یا حسین و یا قمر بنی هاشم یا صاحب الزمان (در حالی که صاحب الزمان خداوند است این کلمه خودش شرک است) یا مهدی، یا امام رضا، در آن زندان حقیقی همه این پدرسوختگیها نابود می‌شود با چشم سر می‌بیند که همه این بندگان خدا به یک نیکی محتاج بقیه هستند، آنجا همه سرها پائین است هر کس اعمالنامه خودش را به گردن دارد و فریاد زبان این طرف آنطرف می‌دود ﴿كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ﴾ [المدثر: ۳۸]. «هر کس در گرو اعمال خودش است». در چنین حالتی بنده مؤمن «وَيُنَادِيكَ بِلِسَانِ أَهْلِ تَوْحِيدِكَ» یا

اینکه گناه کرده و اشتباه کرده و موقتا زندانی شده اما ایمان همچنان در دل دارد لذا با زبان اهل توحید سخن می گوید و پروردگارش را صدا می کند «وَيَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِرُبُوبِيَّتِكَ» و به ربوبیت تو توسل می جوید، آنجا دیگر فیلسوف نماها نیستند که دلیل و برهان بتراشند که توسل به این و آن و این مرده و آن مرده و این قبر و آن ضریح جایز است این هم دلیل نقد، خیر آنجا هر کس می داند چگونه توسل بجوید، توسل به ربوبیت پروردگار و اسماء و صفات پروردگار بازار دلال تراش همینجا تمام می شود، و هر کس گرفتار خودش می گردد، منظور اینکه امیر المؤمنین می فرماید: آنچه که مفید و وسیله نجات است توحید است یکتا پرستی است و خداپرستی است توسل جایز است، اینها اسباب نجات و سعادت است اگر کسی توشه راهش را توحید و عمل صالح قرار داد همیشه رستگار است حتی اگر همه جهان با او مخالف باشند حتی اگر فقیرترین فرد جهان باشد، اما اگر این توشه را همراه نداشت بدبخت و بیچاره است ولو اینکه بیست تا مدرک دکترا داشته باشد، مرجع تقلید باشد، سرمایه دارترین شخص جهان باشد، ولو اینکه تمام عمر مجاور امام هشتم و معصومه و شاه عبدالعظیم باشد، ولو اینکه فقه فلسفه تدریس کرده باشد، حتی اگر تفسیر نوشته باشد تا زمانیکه توشه اش ایمان حقیقی (نه تقلیدی) و عمل صالح (مطابق سنت رسول الله ﷺ) نه هر عمل دلخواه و آخند پسند و عوام پسند) نباشد هرگز رستگار نخواهد شد، پس دین علی مذهب علی مکتب علی اسلام ناب علی تشیع علی، فقه پویای علی این است، توحید و عمل صالح کدام عمل، عمل که نمونه اش، توسل به اسماء و صفات خداوند باشد نه توسل به قبر و ضریح و بارگاه و درگاه و آستانه، و نه توسل به این بنده و آن بنده و این مرده و آن مرده ولو اینکه قبر پیامبر ﷺ باشد، پیامبر بزرگوارمان ﷺ توسل مشرکانه نیاموخته اند، پس سعادت و رستگاری و کامیابی و پیروزی دائم همین است که هر مؤمن اول از قرآن و سپس از سنت رسول گرامی ﷺ پیروی کند، علی و غیر علی از خودشان هیچ ندارند آنها پیرو قرآن و سنت بوده اند، هرچه که مطابق قرآن و سنت باشد همان مذهب علی است و مذهب همه مسلمانان است، و آنچه مخالف قرآن و سنت باشد نه مذهب علی است و نه مذهب قرآن و

سنت. سعادت و رستگاری جایی است که قرآن و سنت رسول الله ﷺ باشد، پس ادعای پیروی از اهل بیت تا جایی پذیرفتن است که آنچه به اهل بیت نسبت داده می‌شود مطابق قرآن و سنت باشد، آنچه اضافه بنام اهل بیت جعل کرده‌اند که با قرآن و سنت مخالف است و ترویج شرک و بدعت می‌کند و روح توحید را می‌کشد و آیات قرآن را بی‌اثر و بی‌معنی و بی‌مقصد می‌گرداند نه تنها مذهب اهل بیت نیست که چنین چیزهایی را به اهل بیت نسبت دادن سرتاسر دشمنی با اهل بیت است، محبت با اهل بیت این است که آن‌ها را از دین جدشان جدا نکنیم، آن‌ها هرگز با سنت‌های جدشان ﷺ مخالف نبوده‌اند آن‌ها نیز در کنار بقیه یاران و اصحاب رسول الله ﷺ برای ترویج دین جدشان تلاش و کوشش کرده‌اند زحمت کشیده‌اند خون داده‌اند، ظلم و ناانصافی است که امروز عده‌ای بیابند و طوری وانمود کنند که گویا اهل بیت (خدای نکرده) مرتکب همین اعمال مشرکانه و بدعت‌های دین ستیزانه می‌شده‌اند، و گویا آن‌ها نیز به قبر و مرده توسل می‌جسته‌اند، و گنبد و بارگانه می‌ساخته‌اند، و به دور آن‌ها طواف می‌کرده‌اند، و حاجتشان را از غیر خدا می‌خواسته‌اند، گویا آن‌ها نیز هنگام نیاز به کمک و شفا و فرزند و باران بیش این مرده و آن مرده و این قبر و آن قبر می‌رفته‌اند، و برای رفع نیازهای شان برای غیر الله نذر می‌کردند سبحانک هذا بهتان عظیم.

«يَا مَوْلَايَ فَكَيْفَ يَبْقَى فِي الْعَذَابِ وَهُوَ يَرْجُو مَا سَلَفَ مِنْ حِلْمِكَ أَمْ كَيْفَ تُؤْلِمُهُ النَّارُ وَهُوَ يَأْمُلُ فَضْلَكَ وَرَحْمَتَكَ أَمْ كَيْفَ يُحْرِقُهُ لَهَيْبَتِهَا وَأَنْتَ تَسْمَعُ صَوْتَهُ وَتَرَى مَكَانَهُ، أَمْ كَيْفَ يَشْتَمِلُ عَلَيْهِ زَفِيرُهَا وَأَنْتَ تَعْلَمُ ضَعْفَهُ، أَمْ كَيْفَ يَتَقَلَّبُ بَيْنَ أَطْبَاقِهَا وَأَنْتَ تَعْلَمُ صِدْقَهُ، أَمْ كَيْفَ تَزْجُرُهُ زَبَانِيَّتُهَا وَهُوَ يُنَادِيكَ يَا رَبِّهِ، أَمْ كَيْفَ يَرْجُو فَضْلَكَ فِي عِتْقِهِ مِنْهَا فَتَتْرُكُهُ (فَتَتْرُكُهُ) فِيهَا». امید به فضل و به رحمت پروردگار همچنان ادامه دارد قلب مؤمن که با رحمت و کرم پروردگار گره خورده است ﴿وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ﴾ [الأعراف: ۱۵۶].

«و رحمت من همه چیز را فرا گرفته است». و در حدیث صحیح آمده است که «إِنَّ رَحْمَتِي سَبَقَتْ غَضَبِي» «رحمت من از غضبم سبقت گرفته است». «الرَّاحِمُونَ يَرْحَمُهُمُ الرَّحْمَنُ». «مَنْ

لَا يَرْحَمُ لَآ يُرْحَمُ». «ارْحَمُوا مَنْ فِي الْأَرْضِ يَرْحَمْكُمْ مَنْ فِي السَّمَاءِ». کسی که قلبش اینگونه با رحمت خداوند آشناست با آن رجاء و امیدی که به پروردگار دارد، و با آن شناختی که از پروردگار دارد حق دارد که امیدوار باشد، آتش دوزخ به فرمان پروردگار مؤمن را نسوزاند، حق دارد آرزو کند شعله آتش به مؤمن نرسد، حق دارد از کرم و لطف و احسان پروردگار امیدوار باشد که از عذابش نجات بخشد، و حق دارد با تعجب بپرسد که خدا یا چگونه در عذاب می ماند در حالیکه از رحمت تو امیدوار بوده است؟ و چگونه آتش او را می سوزاند و شعله اش به او می رسد در حالی که تو او را می بینی از ضعف و ناتوانی اش آگاهی، چگونه در آتش بسوزد و از یک طبقه به طبقه دیگر منتقل شود در حالیکه تو صداقت او را می دانی و در حالیکه تو را ندا می کند، و در حالیکه از تو امید دارد آزادش کنی، «هَيْهَاتَ مَا ذَلِكَ الظَّنُّ بِكَ» هرگز چنین نخواهد شد پروردگارا در باره تو بهتر از این گمان می رود، این یک راز و نیاز است چیزی شبیه داستان موسی و شبان، و إلا هیچ حکم خداوند ناعدل نیست و خداوند جز عدالت عمل نمی کند بلکه اگر عدالت کند از بهشت خبری نخواهد بود، همه باید راهی دوزخ شوند، چون هزار سال عبادت شب و روز هم نمی تواند تنها نعمت نفس کشیدن را ادا کند چه رسد به هزاران نعمتی که بسیاری از ما حتی تصورش را هم نکرده ایم، ﴿ثُمَّ لَتَسْأَلَنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ﴾ [التكاثر: ۸]. «آن گاه در آن روز حتما از نعمت [دنیا] باز خواست خواهید شد». اگر خداوند از همه این ها از ما حساب بگیرد راه به کجا خواهیم برد و به چه نتیجه ای خواهیم رسید، پس خداوند می فرماید: ﴿وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ﴾ [فصلت: ۴۶]. «پروردگارت به اندازه ذره ای هم به بندگان ظلم نمی کند». اینکه حتمی است تا کسی تصور نکند که بنده خیلی نماز خواندم و ذکر کردم و عبادت کردم، حقم بیش از این می شده است. رسول گرامی ﷺ در حدیث صحیح می فرماید: «لَنْ يُدْخَلَ أَحَدًا مِنْكُمْ عَمَلُهُ الْجَنَّةَ». قَالُوا: وَلَا أَنْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ: «وَلَا أَنَا إِلَّا أَنْ يَتَّعَمَدَنِي اللَّهُ مِنْهُ بِفَضْلِ وَرَحْمَةٍ». هیچ کسی از شما را عملش وارد بهشت نمی کند، پس راز و نیاز بنده با پروردگارش هیچ حکمی را مقدم و مؤخر نمی کند و این امیدواری بسیار به رحمت خداوند هرگز معنایش این

نیست که (نعوذ بالله) اگر خداوند حکیم کسی را بنابر حکمت و تقاضای ربوبیتش در دوزخ عذاب داد خلاف عدل عمل کرده است، هرگز، حتی اگر همه انسان‌ها را برای همیشه در دوزخ نگهدارد باز هم خلاف عدالتش نیست بنا براین، حد اکثر معنایی این گونه کلمات و مناجات‌های زیاد این است که راز دل بنده با پروردگارش است، و چنین راز دلی عین تقاضای بندگی است.

(هَيْهَاتَ مَا ذَلِكَ الظَّنُّ بِكَ وَلَا الْمَعْرُوفُ مِنْ فَضْلِكَ وَلَا مُشْبِهٌ لِمَا عَامَلْتَ بِهِ الْمُوَحِّدِينَ مِنْ بِرِّكَ وَإِحْسَانِكَ). حسن ظن به معبود و شناخت دقیق پروردگار بنده مؤمن را وادار می‌کند که چنین بیندیشد، چون مبنا محکم و استوار است بر اساس این مبنا چنین انتظاری گراف نیست مبنی توحید است با همان کیف و لذت معمول مناجاتش را ادامه می‌دهد و می‌گوید: پروردگارا! آنچه از معامله تو با موحدین شناخته شده همین بوده که این بندگان موحد و یکتا پرست خود را عذاب نکنی و به آتش نسوزانی فضل و احسان تو همین را تقاضا می‌کند، خلاف این شبیه معامله همیشگی‌ات با بندگان موحدت نیست، کسانی که تو را به یکتایی پرستیده‌اند کسانی که تو را معبود و مشکل گشا و حاجت روایشان دانسته‌اند، کسانی که هنگام نیاز دست به جای دیگری جز بارگاه تو دراز نکرده‌اند، کسانی پیغمبر و اولیاء و امامان و امامزادگان را با تو شریک ندانسته‌اند، کسانی که در هر حال فقط دست نیاز بسوی تو دراز کرده‌اند، کسانی که تو را از طریق خودت شناخته‌اند، و قبر و ضریح و آستان و بارگاه و مرده و غیره را بین تو و خودشان وسیله و واسطه نگرفته‌اند، و مستقیماً دست نیاز بندگی به سوی تو دراز کرده‌اند، این‌ها بندگان موحد و یکتا پرست تویند وعده و معامله گذشته تو این است که این‌ها را عذاب نمی‌کنی پس انتظار ما هم همین است و چنین خواهی کرد.

«فَبِالْيَقِينِ أَقْطَعُ لَوْ لَا مَا حَكَمْتَ بِهِ مِنْ تَعْدِيْبِ جَاجِدِيْكَ وَقَضِيْتِ بِهِ مِنْ إِخْلَادِ مُعَانِدِيْكَ لَجَعَلْتُ النَّارَ كُلَّهَا بَرْدًا وَسَلَامًا.....».

این اوج و کمال حسن ظن به خداوند است، و این یقین و باور محکم و قاطع است، یقین خودش باور با قاطعیت است، و یقین قاطع، یعنی یقین صد در صد دارم که اگر عدل و حکمت تو تقاضا نمی کرد، که منکرانت را عذاب کنی و تصمیم نمی گرفتی که دشمنان و معاندان برای همیشه در دوزخ نگهداری حتما آتش دوزخ را همچون آتش نمرود برای ابراهیم سرد و سلامت آور می کردی، واقعا که این بنده وارسته خداوند ارتباط عجیبی با معبودش دارد حسن ظن عجیبی به ذات او دارد، شناخت عجیبی از رحمت و فضل و احسان او دارد تا این حد که می گوید: اگر تنبیه و سرزنش دشمنان نبود برای بندگان مؤمن و موحدت هرگز دوزخی نگه نمی داشتی، یعنی یک بنده مؤمن و موحد همین که تو را به یکتایی می پرستد کافی است اگر لغزش هم از او سرزنند قابل بخشش است، مهم توحید است که بنده یکتا پرست باشد، خدا را به یکتایی پرستد معبودش را به یکتایی عبادت کند، هیچ کسی را در هیچ صفت پروردگارش شریک نگرداند، توحید کامل این است که هر قربانی و نذری را فقط برای معبودش انجام دهد، هر سجده و دعایی را فقط برای معبودش انجام دهد، جز معبودش کسی را نخواند و از کسی کمک و استعانت نجوید، کسی را در دعا و نذر و قربانی و پرستش شریک او قرار ندهد، بین او و خودش وسیله و واسطه نترشد، جز با او راز و نیاز و مناجات نکند، جز بارگاه او در هیچ بارگاه دیگری اشک بندگی نریزد، جز آستان او بر هیچ آستان دیگری پیشانی بندگی نساید، جز در او از هیچ در دیگری امید نداشته باشد، جز ذات او از هیچ احدی نترسد، جز او با هیچ مخلوقی محبت کامل نداشته باشد، در هنگام بلا و مصیبت جز او را نخواند، در همه حال جز نام او از بر زبان نداشته باشد، جز او از کسی شفا نخواهد، جز او از کسی فرزند نخواهد، جز او از کسی باران نخواهد، جز او از کسی دفع مضرات و جلب منافع را نخواهد، جز او از کسی استعانت نجوید، جز او کسی را نپرستد، نماز و عبادت و مرگ و زندگی اش را جز او برای کسی انجام ندهد، دست نیاز جز او به جایی دراز نکند، جز مسجد و بارگاه او به بارگاه دیگری را غبار رویی نکند، جز حرم او و رسول او هیچ جای دیگری را حرم نداند، جز امر او هیچ امری را واجب نداند، جز دین او

هیچ قانون دیگری را لایق پیروی نداند، و دیگر ضروریات بندگی را جز برای او انجام ندهد، و جز باروش و سنت رسول برزگوار او ﷺ هیچ عملی انجام ندهد، چنین بنده موحد و یکتا پرستی شایستگی دارد که به گفته امیر المؤمنین، اگر وجود دشمنان و منکران خدا نبود دوزخی هم برپا نمی‌داشت که نیازی نبود اما حالی که دشمنان و منکرانش از روی ضد و عناد در مقابل قدرت و عظمت او می‌ایستند باید آن‌ها را تنبیه کند و هر طور که عدل و حکمتش تقاضا می‌کند آن‌ها را تنبیه کند، پس این مناجات و راز و نیاز بنده‌ای است که خود را غرق رحمت معبود می‌بیند، دریای بیکران رحمت او را می‌بیند و لمس می‌کند که چگونه فواره می‌کند، بنابراین از چنین معبود و اله و کارساز و مشکل‌گشای بی‌نیازی جز این چه می‌توان توقع داشت خدا یا تو را سپاس و تنها تو را سپاس می‌گوئیم که لطف و احسان و کرم و رحمت را بر ما سرازیر فرمودی و به ما توان و نیرو دادی که این لطف و احسان را لمس کنیم، و این رحمت و کرم بی‌همتای تو را مشاهده کنیم که چگونه دارد موج می‌زند، چقدر مهربانی و چقدر شایسته بندگی و پرستش اما کاش ما می‌توانستیم طوری که حق بندگی است تو را بندگی کنیم و طوری که حق تعظیم توست تو را تعظیم کنیم، و طوری حق عبادت توست تو را عبادت کنیم و طوری که حق پرستش توست تو را پرستیم، کاش نفس اماره‌ای همراه نمی‌داشتیم کاش شیطانی مکاری در پی نمی‌داشتیم، کاش یک لحظه از تو غافل نمی‌شدیم یک نفس بدون ذکر و شکر تو سپری نمی‌کردیم، کاش خوابی هم نبود که با تو بیشتر انس می‌گرفتیم، کاش با هیچ مشغله دیگری نیاز نمی‌داشتیم تا اینکه فقط تو را می‌پرستیدیم، ولی پروردگار غرق در امیدیم و آسمان و زمین را سرشار از رحمت تو می‌بینیم در و دیوار را رنگین به امید تو می‌بینیم تو پاک‌تر و مهربان‌تر و بزرگوarter از آنی که بندگان موحدت را در آتش بسوزانی کرم و لطف تو بیشتر از آن است که پشانی‌های ساییده با سجده و زبان‌های تازه با ذکر، قلب‌های مملو از محبت خود را در آتش دوزخ غوطه دهی، این امید و آرزوی ماست، و اگر چنین کردی همه کاره تویی هر چه کنی عین عدالت توست خلاف عدل نخواهی کرد، بلکه کرم خواهی فرمود چون اگر به عدل بگیری جای ما

جز دوزخ نخواهد بود، اگر حساب بگیری ما شایستگی دوزخ را داریم حق همان است، اما بهشت مظهر رحمت توست مظهر لطف و کرم توست و تو که بهانه می‌جویی تا رحمت و کرمت را ظاهر کنی ای پروردگار ما! ای مونس ما! ای معبود ما! و ای مظهر تمام خوبی‌ها و زیبای‌ها! و ای شایسته تمام انواع پرستش کرم فرما، «لَكِنَّكَ تَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُكَ أَقْسَمْتُ أَنْ تَمْلَأَهَا مِنَ الْكَافِرِينَ مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ وَ أَنْ تُحَلِّدَ فِيهَا الْمُعَانِدِينَ وَ أَنْتَ جَلَّ ثَنَاؤُكَ قُلْتَ». ارتباط مؤمن با پروردگارش از طریق اسماء و صفات مقدس آن ذات یگانه است، لذا قرآن وقتی تلاوت می‌کنید علاوه از ذکر شماری اسماء و صفات الهی در آخر همه آیات یا هر مجموعه از آیات معمولاً دو تا اسم یا صفت از صفات پروردگار ذکر می‌شود، یکی از حکمت‌های این تکرار اسماء و صفات مقدس الهی این است که بنده مؤمن با پروردگارش از طریق شنیدن و تکرار کردن این اسماء و صفات معبود با او مانوس گردد و صفات مختلف و قدرت‌های عظیم آن ذات یگانه را بشناسد و در ذهن و قلبش جا می‌دهد، بنابراین مؤمن با اسماء و صفات او تعالی مرتبط است و انس دارد لذا جمله: «تَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُكَ» بیانگر انس و ارتباط قلبی و وثیق امیر المؤمنین به معبود یکتایش از طریق شناخت اسماء و صفات است، نقش اسماء و صفات در عقیده مؤمن بسیار بارز و عمیق است، به چند نکته اشاره می‌کنیم، حفظ و تکرار اسماء و صفات خداوند با ایمان و یقین به آن سبب دخول بهشت است، حدیث صحیح معروف است «إِنَّ لِلَّهِ تِسْعَ وَتِسْعُونَ اسْمًا مَن أَحْصَاهَا دَخَلَ الْجَنَّةَ» تفصیلش در اول کتاب گذشت، دوم اینکه اسماء و صفات وسیله دعا هستند ﴿وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ فَادْعُوهُ بِهَا﴾ [الأعراف: ۱۸۰]. «و خداوند نام‌های نیک دارد. پس به آن [نام‌ها] او را به [دعا] بخوانید». سوم اینکه اسماء و صفات اسباب توسل هستند که بنده مؤمن با آن‌ها توسل می‌جوید و بوسیله آن‌ها نزد پروردگارش مقام و منزلت کسب می‌کند، چهارم اینکه تکرار اسماء و صفات بهترین ذکر است، و غیره بنابراین توسل مکرر امیرالمؤمنین با اسماء و صفات پروردگار یگانه در اول دعا و جمله «تَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُكَ» در اینجا ارتباط عمیق حضرت

را به اسماء و صفات پروردگار نشان می‌دهد، و مؤمن که خداوند متعال را با تک تک اسماء و صفات مقدسش بشناسد طبیعی است که ایمان در قلبش راسخ است بنابراین نیازی به دیگران ندارد، و اصلا توجهش به غیر خدا معطوف نمی‌شود، امروز این همه درگاه و بارگاه و آستانه و قبر و ضریح به این دلیل آباد و پررونق است که مبنی ضعیف است در عقیده خلل وجود دارد، در عصر رسول بزرگوار ﷺ و صحابه اخیار و اهل بیت اطهار مساجد آباد بود و قبرستان خالی، آباد بود، معنایش این نیست که کاشی و سنگ مرمر و لوسترو آویز کار شده بود خیر، از این نظر خراب بود، اما این خرابی، خرابی گفته نمی‌شود و آبادی امروز مساجد ما هم آبادی گفته نمی‌شود، منظور آبادی معنوی است مساجد پر از نماز گذار بود، پر از قرآن خوان بود پر از ذکر کننده بود پر از دعوتگر بود پر از تهجد گذار بود، در طول بیست و چهار ساعت یک لحظه هم مسجد خالی نمی‌شد نه اینکه کار دنیا نبود، همه چیز بود اما وقت تقسیم می‌شد و برکت داشت، اما امروز در جامعه ما قبرستان آباد است علاوه از مرمر و کاشی و طلا و لوسترو آویز پرزرق و برق از نظر ظاهری هم همیشه پر از آدم است، هر وقت شب هر و وقت روز هر موسم سال بروید آدم موج می‌زند بعضی زیارت‌ها گویا کعبه است از کعبه هم شلوغ تر است، بقول بعضی جاهلان حج فقراء است، یکی مریض دارد یکی مشکل دارد، یکی نذر آورده، یکی خواب دیده یکی طواف می‌کند یکی قفل می‌بندد یکی زنجیر می‌بندد به مناسبت‌هایی هم سران و بزرگان و پیشوایان پرده بالا و شاستی بلند خاکروبی می‌کنند و رسانه‌ها هم زیر پوشش می‌گیرند، و ماشاء الله اخیرا که خاک جمع شده آنجا را داخل پلاستیک می‌کنند و سنجاق می‌زنند و به حاضران تقسیم می‌کنند، به چه کیفی دارد چه اسلام نابی، بویژه لحظه‌ای که آن بزرگواران بر روی قبر امام هشتم که طبعاً از طلا و نقره و زمرد و کاشی ساخته شده عاجزانه دست می‌کشند و پیشانی می‌سایند و مردم در سراسر جهان از طریق رسانه‌ها این منظر را تماش می‌کنند چه کیفی دارد، واقعا که عظمت اسلام ناب تجلی می‌کند، آدم عکس خودش روی کاشی‌ها می‌بیند آنهم کسانی با این افتخار دست می‌یابند که از منبر رسمی ام القرای اسلام به سراسر جهان هشدار می‌دهند و اسلام ناب

را معرفی می‌کنند، به به واقعا که جالب است با دیدن چنین حالت طبیعی است که سران جهان اجازه مشرف شدن به اسلام ناب را بخواهند و دسته دسته به زیر لوای اسلام عزادار آیند، طبعا این زحمت و تلاش برای ترویج اسلام در طول سال ادامه دارد گاهی کاروان‌های عزادار به مناسبت سالگرد ارتحال بعضی رهبران که عنقریب حرم مطهر شان از حرم امامان و امامزادگان هم رونق بیشتری خواهد گرفت صدها کیلو متر راه پرمشقت را پیاده طی می‌کنند و در حالی پرچم‌ها و پلاکاردهای رنگارنگی بهمراه دارند با دل‌هایی سرشار از عشق به رهبر، و سینه‌هایی سرشار از محبت به اسلام ناب، و چشمانی پر از اشک شور عاشقانه تکبیر گویان در حرکتند، وقتی با آن‌ها مصاحبه می‌شود بیچاره‌ها از شوق و اشتیاق نمی‌توانند اشک خود را کنترل کنند، و می‌گویند، بزرگ‌ترین آرزوی ایشان این بوده که یک بار دیگری با کاروان پیاده خود را به میعادگاه برسانند و با رهبر تجدید پیمان کنند، و برای یاری اسلام ناب و پیاده کردن آرمان‌های رهبر فقید از هر چه در بساط دارند دریغ نکنند. واقعا انسان کیف می‌کند، بینند عروج اسلام ناب است بسیاری از مسیحیان و بودائیان و کمونست‌ها وقتی این عزت اسلام ناب را می‌بینند آرزو می‌کنند که کاش غلام حلقه بگوش اسلام ناب می‌بودند، اسلامی که سراسر معنویت است، افتخار است، سربلندی است، بگذاریم، از سوی دیگر وقتی به مساجد نگاه می‌کنید داد و فغان می‌کشند، اگر قرار باشد نمره برخی شان شود، نمره بالاتر را زیارت‌ها سپس سینه‌ها و از همه آخرتر مساجد خواهد برد چون مساجد کم‌ترین مشتری را دارد اصلا شاید نیازی هم به مسجد نباشد، چون هر مشکل و مصیبتی پیش آید مردم راه زیارت‌ها را بلدند، سپس قبرستان عمومی حالا هر اسمی که داشته باشد مهم نیست بهشت زهرا بهشت رضا، و غیره چون بقیه موافق باشند یا نباشند این بهشت‌ها در بست به بهشت بزرگ منتقل خواهند سپس نوبت حسینیه‌های می‌رسد، البته من موافق نیستم که اسم آن‌ها را حزینیه گذاشته شود گرچه از نظر لغوی حزینیه درست است یعنی جای حزن و غم و اندوه، اما از نظر فایده اجتماعی و تأثیر روانی خیلی مؤثر نیست، حسینیه با اینکه از نظر لغوی غلط است اما تأثیر روانی‌اش خوب است با اسم قدیمش که اصلا مؤفق نیستم تکیه‌خانه،

چون این با اصل مقصود منافات دارد، در آخر نوبت می‌رسد به مساجد این وقت دیگر مردم مشکلاتشان برآورده شده هر کس هر حاجت و نیازی داشته با امام هشتم یا حضرت معصومه یا شاه عبدالعظیم یا پیرجماران یا امامزاده کاظم یا در نجف و کربلا در میان گذشته و جوابی خودش را گرفته دیگر نیازی به مسجد نمانده که کسی در مسجد را باز کند، البته اگر فرصتی شد بد نیست که سری هم به مسجد بزند و سیگاری بکشد، لذا اگر آمارها نشان می‌دهد که بیش از هفتاد در صد مردم نماز نمی‌خوانند تعجب آور نیست، آن بیست در صدی هم که می‌خوانند در کجا می‌خوانند و جماعت می‌خوانند یا فرادی؟ مشخص است، پس «مساجدهم عامرةً وَهِيَ خَرَابٌ مِنَ الْهُدَى» بیش بینی خیلی دقیقی است این اسلام ناب و مکتب عصمت و طهارت و تشیع نوین و فقه پویا و شریعت محمدی صحبت از اسماء و صفات باری بود که اگر در قلبی راسخ شود ایمان راسخ می‌گردد، و اگر ایمان در دل راسخ شد توجه به ضریح و بارگاه و این و آن معطوف نمی‌شود «وَأَنْتَ جَلٌّ ثَنَاؤُكَ قُلْتَ مُبْتَدِئاً وَتَطَوَّلْتَ بِالْإِنْعَامِ مُتَكَبِّراً أَمْ مَنْ كَانَ مُؤْمِناً كَمَنْ كَانَ فَاسِقاً لَا يَسْتَوُونَ» این کلمات مدح و ثنای پروردگار ترشح ایمان و یقین محکم و توحید خالص است که همواره انسان مؤمن را به یاد خدا و اسماء و صفات مقدس و عظمت بی‌نظیر آن ذات باری می‌اندازد، زبان مترجم دل است آنچه در دل باشد به زبان می‌آید چون در دل توحید است، از زبان هم توحید شنیده می‌شود در مناجات هم توحید می‌تراود در تنهایی در جمع در گاه دعا در هر حال فقط توحید می‌تراود زیرا معدن، معدن توحید است زبانی که از آن ندای غیر الله می‌تراود، زبانی که از آن لعن و نفرین می‌تراود، زبانی که از آن اهانت با خاندان و یاران و همسران پیامبر ﷺ می‌تراود ﴿وَأَرْوَجُهُ وَأُمَّهَاتُهُمْ﴾ [الأحزاب: ۶]. مادر مؤمنانند، چنین زبانی مترجم قلبی است که معدن شرک و کنیه و حسد و عداوت است، این زبان حقایقی را منعکس می‌کند در که در قلب سیاه و دل زنگار گرفته صاحبش چنان نقش بسته است که جز با تلاش و کوشش و توبه صادقانه زائل شدنی نیست، کاش این بیچاره مسکین می‌دانست که قلب شرک آلود، و دل سیاه پر از کینه و عداوت آنهم نسبت به بهترین انسان‌های روی زمین پس از پیامبر

بزرگوار ﷺ جز اینکه اسباب بدبختی و بیچارگی را برای او فراهم کند و او را به عذاب خداوند گرفتار کند و به دوزخ بکشاند هیچ ضرری به آن انسان‌های پاک نخواهد رساند، کسانی که خداوند ایمان آن‌ها را الگو و نمونه قرار داده ﴿فَإِنْ ءَامَنُوا بِمِثْلِ مَا ءَامَنْتُمْ بِهِ فَقَدْ أَهْتَدُوا﴾ [البقرة: ۱۳۷]. «پس اگر به آنچه شما به آن ایمان آورده‌اید، ایمان آورند، در حقیقت راه یافته‌اند». کسانی که خداوند از آنان راضی و خوشنود گردیده ﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ﴾ [الفتح: ۱۸]. «به راستی خداوند از مؤمنان هنگامی که زیر درخت با تو بیعت می‌کردند خوشنود شد». ﴿رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ حَشِيَ رَبَّهُ﴾ [البينة: ۸]. کسانی که خداوند از ما خواسته که دل‌هایمان را در باره آنان پاک داشته باشیم و برایشان دعای آمرزش کنیم ﴿وَالَّذِينَ جَاءُوا مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ ءَامَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ﴾ [الحشر: ۱۰]. «و [نیز] آنان راست که پس از اینان آمدند. [انصار] می‌گویند: پروردگارا، ما را و آن برادرانمان را که در ایمان آوردن از ما پیشی گرفتند، ببامرز. و در دل‌های ما هیچ کینه‌ای در حق کسانی که ایمان آورده‌اند، قرار مده. پروردگارا تویی که بخشنده مهربانی». کسانی که همواره یار و یاور پیامبر بوده‌اند ﴿ثَانِيِ أَثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْعَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾ [التوبة: ۴۰]. «در حالی که یکی از دو تن بود [از مکه] بیرونش کردند، هنگامی که در غار بودند، آن گاه که به یار خود می‌گفت: نگران مباش. بی‌گمان خداوند با ماست». کسانی که خداوند آنان را مادر مؤمنان خوانده ﴿وَأَرْوَاهُ وَأُمَّهَاتُهُمْ﴾ [الأحزاب: ۶]. و کسانی پس از پیامبر ﷺ دین خدا را باخونشان به سراسر دنیا رساندند و در برابر تمام قدرت‌های خارجی و داخلی دلیرانه مقاومت کردند، و تمام جهان را تسخیر کردند و ایران و ایرانیان را از مجوسیت و آتش پرستی بدر آوردند آیا این دلیران، این شجاعان این قهرمانان این فرهیخته گان، این بزرگواران، این عابدان و این زاهدان، این پاک طینتان، این عدالت گستران، این حافظان و عالمان و دانشمندان و این

اولیای صادق خداوند شایسته آنند که زبان کثیفی از قلب کثیفی کلمات زشت و پلید و کثیفی را نسبت به آنان روا دارد؟ این است اسلام ناب، این است شریعت محمدی، این است مکتب اهل بیت و مذهب عصمت و طهارت، این است تشیع و محبت آل بیت، آیا اهل بیت چنین بودند؟ آیا علی و حسن و حسین و زین العابدین و باقر و صادق علیهم السلام چنین بودند؟ آیا آن‌ها ذکر و عبادت شان لعن و نفرین بر بهترین و پاک‌ترین اولیای خدا بود؟، عرض کردم قبلاً که گله ما از ابن سبا یهودی و سلیم ابن قیس و ابان ابی تغلب و طوسی و طبرسی و مجلسی نیست که آن‌ها نقشه و برنامه داشتند، آن‌ها باشد طبق برنامه حدیث جعل می‌کردند دروغ می‌گفتند توهین می‌کردند، لعن و نفرین می‌فروختند، گله ما از متحجران و جاهلان و ناخردان هم نست که به لخبزار افتادند و طوطی وار هر چه شنیدند و خواندند نقل کردند و آن را دین پنداشتند، دل ما به حال کسانی می‌سوزد که باکمال تأسف امروز دارد این قرن کتاب و اطلاعات و انتشارات و کامپیوتر و انترنت بیابند بدون تحقیق و بدون در نظر داشت خدا و آخرت و غیره و حساب و دوزخ هر چرت و پرتی را به نام دین و اسلام ناب به خورد مردم دهند و امت بیچاره از هم گسیخته را بیچاره‌تر و متفرق‌تر و ضعیف‌تر کنند و برای آنکه عده باور کنند که این‌ها راست می‌گویند، هفته وحدت کنفرانس وحدتی هم برگزار می‌کنند، وعده باورند که بر زحمات و برنامه‌های ناب ام القرای اسلام جهت نشر اسلام ناب و اتحاد امت اسلامی و مهر تأیید بزنند، عجباً:

این چه شوری است که در دور قمر می‌بینم همه آفاق پر از فتنه و شر می‌بینم
 چه اتحادی، چه وحدتی، چه دفاعی مقدس به لذت از شوربای گرم و بی‌نمک
 کسی هم از این آقایان نمی‌پرسد اگر واقعا شما اتحاد می‌خواهید اگر شما دلتان به وحدت
 می‌سوزد این همه تحریکات ضد وحدت در سراسر جهان چیست؟ آیا چاپ و نشر کتاب‌های
 امینی، و شرف الدین، و تیجانی، و مرتضی عسکری به وحدت کمک می‌کند، آیا سر
 بال‌های پروانه‌ها و علی و غیره در جهت تحکیم وحدت است، آیا نشر کتاب‌ها و جزوه‌ها پر
 از لعن و نفرین و تحریف در حج کمک به وحدت است؟ چرا مسلمان‌ها را مسخره می‌کنید،

اگر واقعا دلتان به حال مسلمانان فلسطین می‌سوزد و براحتی دفاع از فلسطین دفاع از اسلام است چرا قتل مسلمانان چچین بدست کمونست‌های روسیه را قضیه داخلی می‌خوانید؟ به نظر شما کفر روسیه کمونیستی از کفر امریکای مسیحی خوشتر است یا خون طفل چچین از خون طفل فلسطین ارزان‌تر، یا اینکه بقول آقای فیضی فخر روحانی یک سری مسائل استراتژی مطرح است؟ و اگر برآستی از اسلام دفاع می‌کنید، چرا از ارمنستان مسیحی در برابر آذربایجان مسلمان حمایت می‌کنید و چرا شیعه و سنی آذربایحانی بوسیله موشک‌ها و راکت‌های اسلام ناب و مکتب اهل بیت بشهادت برسند؟ بر فرض اینکه ترکیه ابرقدرت شد و از ما جلو زد آیا این مشروعیت می‌بخشد که در کشتن مسلمانان آذری با مسیحیان ارمنی کمک کنیم؟، به به واقعا که اسلام ناب این چقدر بیچاره‌اند کسانی که از اسلام ناب محرومند، آیا روزی خواهد شد آن‌ها نیز حقیقت را در یابند و به تبعیت از ام القرای اسلام جهت نشر اسلام ناب و کمک به وحدت امت اسلام در جهت تقویت آرمان‌های این اسلام سیاسی - استراتژی و اتحادی - فراکره ای با ما همگام شوند؟.

این‌ها مقصر نیستند و خیلی ضرر نکردند چون اگر چیز دیگری حاصل نشد حداقل دنیای خوبی دارند، ضرر کسانی می‌کنند که نه تنها از اسلام ناب چیزی حاصل نمی‌کنند که آخرتشان خراب می‌شود، آن‌ها به امید اینکه این آقایان به عنوان متخصصان دینی حق را به آن‌ها می‌گویند، بنابراین اسلام را طوری که می‌بایست شناخته‌اند و از آن پیروی می‌کنند نه به خود زحمت تحقیق می‌دهند و نه هم دلی مایلی دارند، خوف از اینکه آقایان دانسته یا ندانسته در خدمت طرح و برنامه ای هستند که از قرن‌ها پیش به کار افتاده و نه تنها اسلام و مکتب اهل بیت علیهم السلام نیست که سراسر مخالف اسلام و مخالف مکتب اهل بیت است، اهل بیت مکتبی جز رسول الله ﷺ نداشته‌اند، اهل بیت نه مشرک و اهل بدعت بوده‌اند و نه مرده پرست، نه قبر و بارگاه و درگاه می‌ساخته‌اند و نه در قبرستان برای شفا و طلب حاجت می‌رفته‌اند، اهلیت کسی را لعنت و نفرین نمی‌کرده‌اند و نه توهین و کنیه و حسد را جزو ایمان می‌پنداشته‌اند، اهل بیت نه جیب مردم را به نام خمس و کسب و کار خالی

می کرده‌اند و نه از مال بیت المال ارباب و حاجی آقا می‌شده‌اند، اهل بیت نه زنا را بنام صیغه و متعه حلال می‌دانسته‌اند و نه فتوای صیغه با دختر شیرخوار می‌داده‌اند، اهل بیت نه دروغ و نفاق بلد بوده‌اند و نه دروغ را به نام تقیه مشروعیت می‌بخشیده‌اند، اهل بیت پاک‌ترین صادق‌ترین عابدترین و زاهدترین انسان‌ها بوده‌اند، اهل بیت اولیای خدا بوده‌اند، اهل بیت با یاران پیامبر ﷺ محترمانه برخورد می‌کرده‌اند و با آن‌ها محبت داشته‌اند و از آن‌ها دفاع می‌کرده‌اند، اهل بیت دینشان را از قرآن می‌گرفته‌اند، عقاید شان ریشه در قرآن داشته است از خرافات بدور بوده‌اند، هیچ دروغ و نیرنگ بلد نبوده‌اند، پس ما اگر سعادت می‌خواهیم اگر رستگاری می‌خواهیم اگر خوشنودی خدا را می‌جوئیم باید از مذهب حقیقی اهل بیت که همسو، همگام و موافق و بلکه نشأت گرفته از قرآن است پیروی کنیم، و اهل بیت را بندگان خدا بدانیم و نه شریکان او، آن‌ها هرگز (نعوذ بالله) خود را شریک خدا ندانسته‌اند، آن‌ها هرگز ادعای علم غیب نکرده‌اند، آن‌ها هرگز بیش از بندگی مقام و منزلی برای خود نخواستند، القاب بلند بالا نپسندیده‌اند، ریارکاری نکرده‌اند، خلق الله را برده نگرفته‌اند، مکتب اهل بیت توحید است، موهیشان سنت است، زندگی و اخلاقشان قرآن است، پس کسانی واقعا می‌خواهند از اهل بیت پیروی می‌کنند با ید راه تحقیق در پیش گیرند از تقلیدکور کورانه بویژه در اعتقادات پرهیزد، هر گفتار و کرداری که شنیدند به اهل بیت نسبت داده می‌شود بلا فاصله به قرآن عرضه کنند اگر موافق بود به آن عمل کنند اگر مخالف بود به دیوار بزنند، (این عین فرموده امام صادق علیه السلام است) محال است که اهل بیت مخالف قرآن عمل کرده باشند، پس این همه جعل کاری و دروغ پردازی هرگز با مکتب اهل بیت سازگار نیست.

«قُلْتُ مُبْتَدِئًا وَتَطَوَّلَتْ بِالْإِنْعَامِ مُتَكَرِّمًا أَمْ مَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ»
 امیر المؤمنین می‌فرماید: پروردگارا نعمت‌هایت را بر ما سرازیر کردی و این همه نعمت تو بر ما لطف و کرم و احسان توست و غلامان که مستحق آن نبود برآستی که همه نعمت‌ها از سوی پروردگار است ﴿وَمَا بِكُمْ مِّنْ نِّعْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ﴾ [النحل: ۵۳]. «هر نعمت که به شما

می‌رسد از سوی خداست»، چه در بدن چه خارج از بدن که برای خدمت و استفاده ما انسان‌هاست همه این‌ها لطف و کرم پروردگار است و هر ذره‌ای از آن دفتری است که در آن وجود، وحدانیت، قدرت، و عظمت، و الوهیت، و ربوبیت، و اسماء و صفات او تعالی را ثابت می‌کند.

برگ در ختان سبز در نظر هوشیار هر ورقش دفتری است معرفت کردگار و از هر یک از این نعمت‌ها از ما سوال خواهد شد ﴿ثُمَّ لَتَسْأَلَنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ﴾ [التكاثر: ۸]. پس خوشا به سعادت کسانی که از این نعمت‌ها در جهت توحید و یگانگی و شناخت و اطاعت پروردگار استفاده می‌کنند و این جهانی و نعمت‌های آن را همچون مسافری رهگذر موقتی می‌دانند و به آن‌ها دل نمی‌بندند، زهد همین است، استفاده نکردن از نعمت‌ها زهد نیست وجود نعمت و استفاده از آن را موقتی دانستن و ارزش و اهمیت آن را در دل جای ندادن اصل زهد است، رسول گرامی ﷺ با این همه غنائم و هدایای که می‌آمد هیچ وقت سرمایه نیندوختند فقط به اندازه نیازشان از آن استفاده می‌کردند آنهم با حداقل ممکن، نه با اسراف و تبذیر، که ﴿إِنَّ الْمُبَدِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا﴾ [الإسراء: ۲۷]. «به راستی که تبذیرکنندگان برادران شیطان هستند و شیطان پروردگارش را ناسپاس است». ﴿وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ﴾ [الأعراف: ۳۱]. «بخورید و بیاشامید و اسراف نکنید. بی‌گمان خداوند اسراف‌کنندگان را دوست ندارد». امیرالمؤمنین در زهد ضرب‌المثل است با این همه امکاناتی که بدست می‌آمد، زندگی ایشان بسیار مقتصدانه و زاهدانه بود، در عوض به فکر بقیه بودن از فقراء و مستمندان سرپرستی کردن همواره نیاز آنان را برآوردن از علامات بارز این زندگی زاهدان بود، همچنین امام زین العابدین که پس از وفات ایشان معلوم شد صد خانواده را ایشان تأمین می‌کرده که پس از ایشان بی‌سرپرست مانده بودند، امروز هم هستند بندگان که این احساس را دارند، اخیراً جوانی بیست و چند ساله وقتی به زندان افتاد معلوم شد که چندین خانواده را پنهانی تأمین می‌کرده، این اسلام ناب است و این مکتب اهل بیت است، امروز حساب بعضی

مدعیان حب اهل بیت را وقتی سرمی‌زنید به ارقام سرسام آوری برمی‌خورید، امروز بعضی مؤسسه‌های مالی متعلق به آقایان بودجه‌شان را از بودجه یک کشور بیشتر است، معاملات کلانی که در بازارهای برس و بعضی شرکت‌های بین‌المللی بوسیله نمایندگان و عاشقان اهل بیت انجام می‌گیرد انسان شیفته اسلام ناب می‌کند، امام رضایی که از نمونه‌های زهد و تقشف در عصر خود بود امروز میلیاردها دلار بنام ایشان معامله می‌شود و هزاران هکتار زمین و باغ و چاه و پسته لیق و غیره متعلق به یتیم و بیوه و کارگر با مهر و امضای ایشان می‌چرخد و در آمد سالانه آن که خود متولی محترم آن هم نمی‌تواند باور کند که چگونه این همه نعمت سرهم شده است، معلوم نیست از کدام مسیر تردد می‌کند، اگر بوی آن هم به مشام مستضعفین آن دیار می‌رسید مشکلشان حل بود، این که یک نمونه کوچکی است اینگونه مؤسسات خیریه! ماشاء الله زیاد است خداوند سایه سر مخلصان بازاری اهل بیت را کم نکند، بیست در صد سرمایه بازار (که خمس شریف نام گرفته) به اضافه این همه نذورات و صدقات و جواهرات دیگر کلی از برکت اسلام ناب و مکتب پرافتخار عصمت و طهارت است، رانت بازگشای مخلصانه عزیزان و محبان اهل بیت هم که ماشاء الله کلی در آمدی آفریند چشم حسود کور، شکر خداوند باید کرد، اینکه خداوند به بعضی می‌دهد و بعضی را محروم می‌کند حکمت خودش است اگر بقیه هم می‌خواهند از فیوضات اسلام ناب برخوردار شوند می‌توانند تابع مکتب اهل بیت شوند، همچنانکه آقای تیجانی توانست از این مزیت‌ها برخوردار شود، صیغه از سن شیرخوارگی تا پیش از دفن، خمس و بقیه وجوهات شرعی (منهای زکات) هم که تا آخر عمر، دنیا دو روز است دیگر چه می‌خواهید، چه لذت دیگری باقی مانده که از احاطه این دو نعمت خارج باشد، کیف دنیا هم در همین دو چیزه است، منصب و حکومت هم که اگر چالش و زحمت ادامه داشته باشد هر چند گاهی یکبار نوبت می‌رسد، پس «أیها الناس» هر کس از اندونزی تا آفریقا هر کس باما باشد، در این نعمت‌ها شریک است فرصت زیادی لازم نیست فقط ایام محرم کمی بیدار خوابی و سرو صدا و زدن به سر و سینه و بعضی وقتها هم به مناسبت‌های دیگر، و هرچه از ام‌القرای اسلام

به شما می‌رسد آن را ترجمه و پخش کنید، مشکل امکانات نیست خاتمی، و اصلاح طلب که هیچ سلطه طلب و آزادی طلب اگر جلو بیاید این کارها را نمی‌تواند بگیرد، این‌ها جزو برنامه‌های اصلی ماست که آن‌ها هم بعضی شان موافق مثلا خود آقای پرزیدنت و رئیس محترم مجلس که نقش دوگانه دارند، هیچگاه جرأت دخالت ندارند، اگر بقیه‌ای که از اصلی برنامه‌ها خبر ندارند حرفی هم بزنند حرفشان بیهوده است و نتیجه‌ای نخواهد داشت، آل سعود و وهابیت هم که نمی‌توانند جلو ما را بگیرند، آن‌ها که اینقدر مسجد درست می‌کنند، و قرآن چاپ می‌کنند، و علیه ما کتاب چاپ می‌کنند و تبلیغات می‌کنند، مگر ما توانستیم جلو آن‌ها را بگیریم. و اصلا چطور می‌خواهند ثابت کنند که ما کاری کرده‌ایم این هفته‌های وحدت کنفرانس‌های وحدت، و نقش وحدت آفرینی که اسلام نماهای ما در سراسر جهان بازی می‌کنند مگر کسی می‌تواند شک کند که ما کاری می‌کنیم، شما چه فکر می‌کنید که در ایام حج ما چطور فعالیت می‌کنیم، ما را مثل اینکه خیلی ساده فکر کرده‌اید، با این همه مواعی که سعودی‌ها ایجاد می‌کنند شما می‌توانید که ماه هر سال چقدر کتاب و نوار و ویدیو تقسیم می‌کنیم، این کتاب‌ها را چطور داخل می‌کنیم؟ مگر شما نمی‌شنوید که کتاب بردن ممنوع است حتی کتاب‌های دعای ما را در فرودگاه‌های می‌گیرند پس این همه کتاب را چطور داخل می‌کنیم؟ این زحمت می‌خواهد فداکاری می‌خواهد، ما را دست کم نگیرید، یک کسانی را به خدمت می‌گیریم که شما تعجب می‌کنید، بعضی برادران اهل سنت بویژه از قشر روحانیت در اول انقلاب بلند پروازی می‌کردند علیه ما کتاب می‌نوشتند حتی مسائل شیعه سنی را مطرح می‌کردند و شب‌هاتی که ما مطرح می‌کردیم جوابی می‌دادند، اما امروز ده‌ها نفر از این برادران به حقانیت مکتب اهل بیت پی‌برده‌اند و به خدمت کشور و نظامشان در آمده‌اند، و بحمد الله به نفع ما می‌نویسند و سخنرانی می‌کنند، شما به عموم اهل سنت نگاه نکنید آن‌ها اصلا برای ما مهم نیست مهم این قشر روحانی است که از هر کس به اندازه توانش کار می‌گیریم، همه کسی یک جور نیست و انتظار ما هم از همه مساوی نیست از هر کس به اندازه توانش کار می‌گیریم، مثلا بعضی از این آقایان که پیش ما نکته ضعف اخلاقی

دارند از خود شیعیان ما هم بیشتر به ما خدمت می‌کنند، بیچاره‌ها در موسم حج شب و روز می‌دوند شکار می‌کنند، و سخترانی‌هایشان بقدری اطمینان بخش است که خود ما هم شرمند می‌شویم، شاید تعجب کنید که بعضی از این‌ها مخفیانه شیعه شده‌اند اما از ترس مردم شان جرأت برملا کردن ندارند، حتی بعضی مدرک کتبی در جیب دارند که شیعه هستند، حتما این اخبار شما را خوشحال خواهد کرد باید هم خوشحال کند، گرچه این‌ها اکثر بی‌سوادند، اما در جلو مردم روحانی‌اند، بعضی دیگر هم با اینکه ما می‌شناسیم که منافقت می‌کنند پیش ما جوری حرف می‌زنند و پیش مردمشان خود را خیلی قهرمان جلوه می‌دهند، این برای ما مهم نیست مهم این است که در جمع مردم و بخصوص در جلو خارجی‌ان به نفع ما سخترانی کند، پس «أَيُّهَا النَّاسُ»، ما با اطمینان کامل به شما قول می‌دهیم که برای اسلام ناب تبلیغ کنیم و مکتب اهل بیت را به سراسر جهان برسانیم و هیچکس هم نتواند مانع ما شود، چون روشهایی که در پیش می‌گیریم خیلی حساب شده است و اگر احیاناً مخالفین وجود داشته باشد که سنگ اندازی کند طوری آن‌ها را از سر راه بر می‌داریم که هیچکس متوجه نشود، مثلاً تصفیه حق نواز، یا احسان الهی ظهیر، یا مولوی عبدالملک ملازاده در پاکستان، و مولوی نورالدین در قریبی در تاجیکستان، طوری نبوده که کسی متوجه شود یا تصفیه احمد مفتی زاده ناصر مسحانی و محمد ربیعی، سالتح خیائی، داکتر احمد یا دو داکتر عبدالعزیز کاظمی و داکتر مظفریان و فاورق فرسا و دو حبیب الله حسین بر و عبدالحی جعفری و عبدالوهاب خوافی طوری نبوده که کسی سردر بیاورد، البته همه می‌فهمند لیکن مدرک دست که ندادیم شما مطمئن باشید که خط ادامه دارد، و مابه این سادگی هم از اسلام ناب عقب نشینی نمی‌کنیم، ظهور امام زمان (عج) هم دور نیست ایشان بزودی خواهند آمد و به حساب نواصب خواهند رسید، شما به راه خود ادامه دهید هر چه می‌توانید بیشتر تبلیغ کنید بخصوص موسم را غنیمت بشمارید.

﴿أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ﴾ [السجدة: ۱۸]. «آیا کسی که مؤمن است مانند کسی است که فاسق است. [هرگز] برابر نمی‌شوند». ایمان کجا و فسق کجا،

مؤمن کجا و فاسق کجا، میزان در اینجا میزان الهی است، سنجش سنجش معنوی است، فرض کنیم شخصی فقیر، ناتوان، ناخوان، از خانواده‌ای نا شناخته با لباس کهنه پاره سر وضع بهم ریخته نه منزل دارد نه سرمایه دارد، نه تحصیل دارد، نه مدرک دارد، نه قوم و قبیله دارد، نه کسی او را می‌شناسد، نه کسی به او احترام می‌گذارد، در مجلسی وارد شود کسی در جلوش بلند نمی‌شود از کنار عده‌ای بگذرد به او اعتنا نمی‌شود حتی از خودش آزادی ندارد برده و غلام دیگران است، پوست سفید و جذاب هم ندارد، شکل و قیافه خوبی هم ندارد، رنگش سیاه است بینی‌اش کلفت است لبانش پائین افتاده است، اما مؤمن است در دلش توحید است، یکتا پرست است فقط خدا را می‌پرستد فقط از او کمک می‌جوید، جز او پیش کسی پشانی عرضه نمی‌کند، جز او از کسی نمی‌ترسد، جز او برای کسی نذر و قربانی نمی‌کند، جز او پیش کسی پیشان نمی‌ساید جز او از کسی امید ندارد، نمونه‌اش بلال حبشی، صهیب رومی، سلمان فارسی رضی الله عنهم و دیگران که با وجود برده بودن و فقدان امکانات مادی و حتی جمال و کمال بشری به جایی رسیدند که رسول بزار گوار اسلام صلی الله علیه و آله صدای کفش بلال را در بهشت می‌شنود از وی پرسند بلال، تو چه عمل فوق العاده‌ای انجام می‌دهی؟ عرض کرد من هرگاه وضوء می‌گیرم دو رکعت سنت وضوء را ترک نمی‌کنم، و عمر فاروق رضی الله عنهما هنگامی که با سران قریش نشسته بودند و بلال وارد شد حضرت عمر از جا بلند شد فرمود: خوش آمدید ای سرور ما «مرحبا بك يا سيدنا» ابو سفیان سردار بزرگ قریش دم در نشسته بود اما بلال حبشی برده بی‌اختیار سردار خطاب می‌شود و بالا می‌نشیند، این ایمان است که انسان را بالا می‌برد، از سوی دیگر شخصی از نظر قدرت به اوج رسیده است، از نظر مالی بزرگ‌ترین سرمایه دار جهان بشمار می‌رود، از نظر اجتماعی حرفش همه جا خریدار دارد، زرق و برق زندگی‌اش همه را حیران کرده است، لباسش، کفشش، ساعتش، ماشینش، ساختمانش، قصرش، باغ‌هایش زبانه‌زد عام و خاص است، از نظر کمالات چندین هنر دارد چندین دکتر دارد، از نظر جمال و زیبایی بسیار خوشقیافه، خوش لباس، خوش پوش، خوش سلیقه است، و خلاصه همه خوبی‌ها و کمالات و دارای‌ها و زیبای‌ها را دارد اما در دلش

ایمان نیست و قلبش زنگار گرفته است، عظمت و محبت غیر خدا در دلش موج می‌زند، دلش تاریک است سیاه است چرکین است کثیف است زنگار گرفته است، از نور توحید خالی است، از نور خدا بیگانه است. دلی که ذکر خدا در آن نباشد مانند خانه خرابی است، چنین شخصی در نزد خدا بهای اندازه یک موش مرده ای هم ارزش ندارد. روزی پیامبر ﷺ با صحابه رضی الله عنهم ایستاده بودند که با کمی فاصله دو مرد از جلوی شان گذشتند، پیامبر ﷺ از اصحاب پرسیدند که نظر آن‌ها در باره آن دو مرد چیست؟، اصحاب گفتند: این شایسته است که اگر خواستگاری کند پذیرفته شود، اگر شفاعت کند قبول گردد، اگر سخن بگوید، حرفش شنیده شود، آنگاه ساکت شدند، تا اینکه مسلمان فقیری گذشت، پیامبر ﷺ فرمودند: در باره این چه می‌گوئید؟ گفتند: اگر خواستگاری کند شایسته نیست پذیرفته شود، اگر شفاعت کند شایسته نیست که شفاعتش قبول گردد، و اگر سخن بگوید شایستگی ندارد که سخنش شنیده شود، پیامبر ﷺ فرمودند: «هَذَا خَيْرٌ مِنْ مِئَةِ الْأَرْضِ مِثْلَ هَذَا» «اگر زمین از امثال او پر شود این از همه آن‌ها بهتر است». آن‌ها به حکم ظاهر گفتند: اولی که ظاهر خوبی دارد، وجهه اجتماعی دارد اگر زمین پر از امثال او شود به اندازه مرد دومی که ظاهر فقیر است و از نظر اجتماعی حیثیتی ندارد ارزش ندارند.

پس ایمان است که به انسان شخصیت می‌دهد میزان سنجش معنوی است کسی که از معنویت خالی است هیچ ارزشی ندارد قدر این نعمت زمانی دانسته خواهد شد که حساب و کتاب شروع شود و اهل ایمان به خاطر ایمانشان وارد بهشت گردند و اهل فسق و عصیان بخاطر کفر و فسق و نافرمانی شان راهی دوزخ گردند ﴿أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَّا يَسْتَوُونَ﴾ [السجدة: ۱۸]. آیا کسی که ایمان دارد کسی که مؤمن است کسی که خدا را می‌شناسد مانند کسی است دشمن خدا است، از خدا بیگانه است از خدا غافل است هرگز برابر نیست درین جهان مادی، نه برابر نیست که اصلاً مهندس ژاپنی، پرفیسور آمریکایی، کارشناس روسی، تکمسنین ایتالیائی رمای نویس فرانسوی هنر پیشه آلمانی رقاصه اسرائیلی فلم ساز هندی و حتی مستشرقین و اسلام شناسان غربی جوامع مسلمان را جزو انسان

نمی‌شمارند و حاضر نیستند فرصت دهند و فکر کنند که شاید کار این‌ها درست باشد، شاید عقیده این‌ها درست باشد، شاید همینطور که این‌ها مدعی هستند بهشت و دوزخی در کار باشد، حساب و کتابی در کار باشد، جهانی دیگری وجود داشته باشد که پول رائج آن ایمان و عمل صالح است، و معیار سنجش در آنجا معنویت است، در آن، صورت مشکل چه خواهد شد، اگر چیزی نبود که هیچ ما دستاورد مادی بیشتری داشته‌ایم ولی آن‌ها ضرری نکرده‌اند، اما اگر حرف و ادعا و عقیده آن‌ها درست باشد چه؟ در آنصورت ما چه کار کنیم، اگر آن‌ها عاقل باشند باید این جا خیالی را فرض کنند و این احتمال را بگذرانند، اما ظاهراً کم هستند کسانی که عاقلانه بیندیشند نسبت به گذشته این روند سرعت بیشتری گرفته و بحمدالله تعداد بیشتری دارند به اسلام روی می‌آورند ما دعاگو و امیدواریم که خداوند همه انسان‌ها را هدایت کند که از خزائن او چیزی کم نمی‌شود البته این نکته را اضافه کنیم که اگر کسی از این صاحبان استعداد ایمان بیاورد حتماً از بعضی ما مسلمانان تنبل جلو خواهد زد که **الْمُؤْمِنُ الْقَوِيُّ خَيْرٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِ الضَّعِيفِ** پس امیر المؤمنین در اینجا با تکرار این آیه به اهمیت ایمان و مؤمن اشاره می‌کند که مؤمن هرگز قابل مقایسه با کافر نیست **مُوحِدٌ** هرگز قابل مقایسه با مشرک نیست، پس ای پروردگارا من مؤمنم به ذات یگانه تو ایمان دارم لذا از تو امیدوارم که به من لطف و احسان کنی و در جلو بندگان کافر و فاسقت شرمسار نگردانی، فراموش نشود که مسئله کفر و ایمان جدا از مسئله شرک و توحید است. ایمان در برابر کفر است اما توحید در برابر شرک، وقتی صحبت کفر و ایمان می‌شود فقط کفر و فسق بمعنی انکار وجود خداوند و یا شریعت پیامبر ﷺ مراد است، اما شرک در داخل دایره اسلام پدید می‌آید یعنی ممکن است کسی کاملاً به وجود خداوند معتقد باشد و حتی به نوعی او را بپرستد اما در ضمن کسانی یا چیزهای دیگری را نیز با او شریک بدانند، این هم تفصیل دارد مثلاً شرک مشرکین اما فاصله چندانی با کفر نداشت گرچه آن‌ها خداوند را می‌شناختند و به ربوبیت او کاملاً اعتراف داشتند ﴿وَلَيْنِ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ﴾ [لقمان: ۲۵]. «و اگر از آنان بپرسی چه کسی آسمان‌ها و زمین را آفریده است،

قطعا گویند: خداوند». ﴿قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَرَ وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ ﴿٣١﴾﴾ [یونس: ۳۱]. بگو: چه کسی از آسمان و زمین به شما روزی می دهد یا کیست که حاکم بر گوش و دیدگان است؟ و کیست که زنده را از مرده بیرون می آورد و مرده را از زنده بیرون می آورد؟ و کیست که کار [هستی] را تدبیر می کند؟ خواهند گفت: خدا. پس بگو: آیا پروا نمی کنید؟». یعنی خداوند را قبول داشتند او را خالق و متصرف می دانستند حتی حافظ و نجات دهنده می دانستند، ﴿وَإِذَا غَشِيَهُمْ مَوَجٌّ كَالظُّلُلِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ فَمِنْهُمْ مُّقْتَصِدٌ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا كُلُّ خَتَّارٍ كَفُورٍ ﴿٣٢﴾﴾ [لقمان: ۳۲]. «و چون موجی سایه بان وار آنان را فرو گیرد خداوند را- در حالی که عبادت را برای او خالص گردانده اند- می خوانند. پس چون آنان را با رساندن به خشکی رهایی بخشید، آن گاه [برخی] از آنان میانه رو است. و هیچ کس جز غدار ناسپاس آیات ما را انکار نمی کند». به همین دلیل طواف می کردند حج می کردند نماز می خواندند ﴿وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَتَصَدِيَةً﴾ [الأنفال: ۳۵]. «و نمازشان نزد خانه [کعبه] جز بانگ بر آوردن و کف زدن نیست». لیبک می گفتند اما این عبادت را خالصانه برای خدا انجام نمی دادند، می گفتند حتی بتانشان را در داخل خانه کعبه قرار داده بودند سصید و شصت بت در داخل بیت الله قرار گرفته بود، پس تا اینجا که مشکلی نداشتند هم خدا را قبول داشتند هم او را می پرستیدند، مشکل اینجا بود که آن ها این بت هایشان را وسیله نزدیکی به خدا می دانستند و مدعی بودند این بتان آن ها را به خدا نزدیک می کنند ﴿مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى﴾ [الزمر: ۳]. یعنی پرستش ما را این بت ها مقصود بالذات نیست این ها وسیله هستند واسطه هستند که ما را به خدا نزدیک می کنند، ممکن است سؤال پیدا شود که چرا آن ها سنگ های بی جانی را وسیله گرفته بودند؟ سؤال به جایی است آن ها در واقع این سنگ ها را وسیله نمی دانستند این سنگ ها یا چوب ها یا هر جنس دیگری که ساخته بودند

این‌ها علامت و نشانه بودند یا درست‌ر بگوئیم: یادگار بودند از بندگان نیک و صالحی که قبلاً در دنیا وجود داشته‌اند خداوند را به یکتایی می‌پرستیدند، محبت فوق‌العاده مردم با آنان کم باعث می‌شود که به خاطر اینکه این بزرگان و اولیای خدا فراموش نشوند بنام آنان مجسمه‌های بسازند و نام آن بزرگان و اولیای خدا را بر آن مجسمه‌ها بگذارند، البته این طرح از شیطان بود و مؤفق از کار در آمد، تاریخ بت پرستی را اگر شما مطالعه کنید می‌بیند در اصل بت پرستی مقصود نبوده است خدا پرستی مقصود بوده است، بت (که بعدها این کلمه این همه مورد نفرت قرار گرفت) وسیله نزدیکی به خدا پنداشته می‌شده است، شاید تعجب کنید یک‌خاطر برای خودم شخصا پیش آمد، در یکی از کشورها منزل دوستی برای ناهار دعوت بودم قبل از صرف ناهار دوستم پیشنهاد کرد که اگر راضی باشم همسایه هندویش را هم برای ناهار دعوت کند تا اینکه با هم صحبت داشته باشیم، با کمال میل پذیرفتم و چند دقیقه بعد مرد پنجاه و چند ساله ای وارد شد من از همان اول از در شوخی وارد شدم و گفتم: مثل اینکه به هندو بودن خیلی هم پایند نیستی، چون این گوشت گاو است که داری می‌خوری با زیرکی و حاضر جوابی گفتم: مثل خیلی مسلمان‌های شما، خلاصه پس از صرف ناهار از او خواستم که مرا به چگونگی عبادت هندوها مطلع کند گفت: من می‌روم منزل، شما ربع ساعت دیگر بیائید رفتیم و وارد منزل شدیم همسر و دختر بزرگش در حالیکه لباس زرد پوشیده بودند به ما خوش آمد گفتند، آنگاه ما را به یکی از اتاق‌ها راهنمایی کرد که گویا اتاق مخصوص عبادتشان بود، قبل از همه عکس بزرگی که شباهت به صاحب‌خانه داشت توجه مرا به خود جلب کرد، گفتم: این چگونه عکسی است؟ خندید و با نگاه پر معنایی به همسرش گفت: من رفته بودم توی این خط، دوره هم دیده بودم نزدیک بود که مرتاز (روحانی هندو) شوم اما این جانم تهدید کرد که اگر از این کار دست بردارم طلاق خواهد گرفت سعی کردم قانعش کنم قبول نکرد سرانجام عقب نشینی کردم. سپس در گوشه‌ای از اتاق میزی بقریب بارتفاع سی سانتیمتر و طول هفتاد سانتی و عرض یک متر گذاشته شده بود روی میز مقداری پهن گاو و کمی رنگ بار و سه‌تا بت کوچک گذاشته

شده بود، خیلی ببخشید یکی از این بت‌ها آله تناسل مرد و دیگری آله تناسل زن بود که غالباً از نوعی آهن ساخته شده بود با اینکه خنده ام گرفته بود خودم را کنترل کردم و گفتم: منظور چیست؟ گفت این‌ها منشأ وجود بشریتند، لذا شایسته پرستش اند، وقتی بالاتر به دیوار نگاه کردم دیدم آویزی بسیار منقش زیبا که خیلی قشنگ لفظ جلاله ((الله)) خوانده می‌شود آویزان است گفتم: این چیست؟ گفت: این همه چیز است، گفتم: پس شما کدام یکی را می‌پرستید اینرا یا پائینی‌ها را؟ گفت: اصل همین است و بقیه برای تعظیم و اطاعت از این است، گفتم: این مطالب را از کجا می‌گوئید؟ گفت: در کتاب ما چنین نوشته است. عرض می‌کردم که هیچگاه بت پرستی مقصود نبوده است همیشه وسیله بوده است حتی هندو هم وجود خدا را قبول دارد. بنابراین، ملاحظه فرمودید که اصلاً بت پرستی به گمان آنان در خدمت خدا پرستی است وسیله نزدیکی به خدا است، و بسیار عجیب است که امروز متأسفانه عین استدلال مشرکین خداوند آن را در کتاب عزیزش درج همه کرد چه به زبان بعضی مسلمانان افتاده و خیلی صادقانه و مخلصانه عیناً همان کلمات و استدلال مشرکین را تکرار می‌کنند که ﴿مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى﴾ [الزمر: ۳]. این‌ها ما را به خدا نزدیک می‌کنند ما رو نداریم آبرو نداریم، این‌ها بندگان نیک خدایند نزد خداوند برای ما شفاعت می‌کنند، این نتیجه دوری از قرآن است. خطرناک‌تر اینکه به تازگی وقتی دیدند که مردم دارند به قرآن روی می‌آورند و شروع به خواندن قرآن و ترجمه و تفسیر قرآن کرده‌اند بلافاصله دام دیگری گذاشتند ضمن تشویق کلاس‌های قرآن بخشی را به مفاهیم قرآن تخصیص دادند تا اینکه پیشاپیش قبل از اینکه کسی چنین آیاتی را به دقت بخواند و عقیده‌اش را از قرآن بیاموزد به او وانمود کنند که ترجمه و تفسیر قرآن با هر کس نمی‌تواند بفهمد باید پیش ما یاد بگیرد، لذا مطالبی را انتخاب و تلقین می‌کنند که مترجم و بازگو کننده خواسته‌های آنان باشد و آیات دیگری را مثل این آیه تفسیر غلط می‌کنند و خورد مردم می‌دهند، و بخش دیگری از آیات را هم که گویا در باره اهل بیت و امام زمان نازل شده به آن‌ها معرفی می‌کنند با این همه در روز قیامت پیامبر ﷺ از امت شکایت می‌کنند

﴿وَقَالَ الرَّسُولُ يَرَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا﴾ [الفرقان: ۳۰]. «و رسول خدا» گوید: پروردگارا، حقا که قوم من این قرآن را رها کردند». در حالیکه قرآن وسیله هدایت است ﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ﴾ [الإسراء: ۹]. «این قرآن به راهی هدایت می کند که آن استوارتر است». متأسفانه امروز خواندن قرآن و مسابقات قرآن بیشتر می شود بهمان اندازه دوری از قرآن و نور قرآن بیشتر می شود، چگونه ممکن است که همه مردم قرآن بخوانند و همه از قرآن دور شوند، اشکال در چیست؟ اشکال در توجیحات غلط است، اشکال در تاویلات فاسد خلاف قرآن است، اشکال در تحریف معنوی قرآن است تحریف قرآن تنها این نیست که آیه ای به آن اضافه و آیه ای از آن کم شود، اینکه قرآن را از مسیر اصلی است منحرف کنند نیز تحریف قرآن است، هیچ شک و شبه ای وجود ندارد که قرآن کتاب هدایت است و کسی که قرآن را به نیت هدایت بخواند حتما هدایت می شود بشرطیکه قرآن بخواند نه آنچه بنده و امثال بنده املاء می کنیم اینکه قرآن نیست شما آزمایش کنید یک قرآن با ترجمه بدون تفسیر را دو سه بار بخوانید ترجمه ای که تو پرانتزی هم نداشته باشد ترجمه خیرشاهی، انصاری، مغری با هر ترجمه دیگری و آنگاه نتیجه را ببیند اصلا واضح و آشکار است، قرآن آسان است و برای پند گرفتن آمده است، ﴿وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ لِلذِّكْرِ فَهَلْ مِنْ مُدَكِّرٍ﴾ [القمر: ۱۷]. «و به راستی قرآن را برای پندپذیری آسان گردانده ایم، پس آیا پندپذیری هست؟». خدایا از تو می خواهیم که نور قرآن را در دل های ما داخل بگردانی، و ما را به قرآن هدایت کنی و راه قرآن به ما نشان دهی و ما را هرگز از قرآن دور نگردانی آمین. رسول گرامی ﷺ فرمودند: «مَنْ فَسَّرَ الْقُرْآنَ بِرَأْيِهِ فَلْيَتَّبِعْهُ مَقْعَدُهُ مِنَ النَّارِ» کسی که قرآن را از پیش خود - بدون استناد به تفسیر پیامبر و صحابه - بشمول اهل بیت - تفسیر کند باید جایگاهش را در دوزخ آماده ببیند، چون قرآن کلام و معجزه الهی است و بهترین کسانی که قرآن را فهمیده اند بعد از رسول گرامی ﷺ شاگردان حضرت هستند که فرمایشات ایشان را نقل کرده اند، بنابراین تفسیر باید بالمأثور باشد یعنی با فهم و آثار نقل شده از قرون اول تا سوم هر تفسیری که مبنی بر فهم و بینش رسول الله ﷺ و

شاگردان رشید ایشان اعم از صحابه و اهل بیت نباشد تفسیر نیست، آنهم با سند درست و ثابت شده نه اینکه فقط با ادعاء چون خیلی از روایات حتی در تفسیر قرآن در همان قرون اولیه جعل گردیده و نقل شده است، لذا معیارهای دیگری نیز برای فهم تفسیر قرآن وجود دارد بنابراین علماء متخصص تفسیر را بر چهار گونه تقسیم می‌کنند:

تفسیر قرآن بوسیله: ۱- قرآن ۲- تفسیر قرآن بوسیله سنت صحیح ۳- تفسیر قرآن بوسیله شاگردان رسول الله ﷺ اعم از صحابه ۴- تفسیر قرآن بوسیله شاگردان آنان (تابعین).

بنابراین، هر تفسیری که با اصول اعتقادی ثابت شده در قرآن کریم مخالف باشد نمی‌تواند تفسیر قرار گیرد حتی اگر سند داشته باشد، مثلاً اگر روایتی در تفسیر فلان آیه آمد که علم غیب را برای غیر الله ثابت کرد پذیرفتنی نیست چون خود قرآن علم غیب را از غیر الله حتی از پیامبر ﷺ نفی می‌کند پس هیچ حدیث و روایتی نمی‌تواند مسیر آیات قرآن را تحریف کند و علم غیب را برای بنده‌ای ثابت کند، یا مثلاً شخصی بنام مهدی در زمان نزول قرآن وجود نداشته هیچ روایتی نمی‌تواند ثابت کند که ﴿بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ﴾ [هود: ۸۶]. منظور مهدی است هر چند که سندش قوی باشد، یا اینکه خداوند اختیار بهشت و دوزخ و تقسیم آن را در هیچ جای قرآن به هیچ کسی نسپرده است و چنین احتمالی مخالف قدرت و تصرف خداوند است هیچ روایتی نمی‌تواند کسی را قسیم جنت و نار معرفی کند حتی اگر سند داشته باشد یا مثلاً آیه با اصطلاح تبلیغ (۶۷ مائده) در باره تبلیغ دین است هیچ روایتی نمی‌تواند آن را به تبلیغ ولایت علی ﷺ تفسیر کند زیرا این مخالف مقصود قرآن و آیات دیگر قرآن است، یا آیه با اصطلاح تطهیر که عام است و مصداق اولش امهات المؤمنین است هیچ روایتی نمی‌تواند آن را به پنج نفر از اهل بیت خاص بگرداند، قرآن کلام خداست هر کسی نمی‌تواند آن را طبق خواهش و هوس خودش تفسیر کند و إلا طبق حدیث مذکور جایگاهش را در دوزخ آماده کرده است، به آن است صحبت از آیه ﴿أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ﴾ [السجدة: ۱۸]. بود که حضرت امیر المؤمنین در دعایش به آن استدلال کرده است ایشان در ادامه دعا می‌فرماید: «إِلَهِي وَسَيِّدِي فَاسْأَلُكَ بِالْقُدْرَةِ الَّتِي

قدرتها وَبِالْقَضِيَّةِ الَّتِي حَتَمْتَهَا وَحَكَمْتَهَا وَعَلَبْتَ مَنْ عَلَيْهِ أَجْرِيَّتَهَا أَنْ تَهَبَ لِي فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ وَفِي هَذِهِ السَّاعَةِ كُلِّ جُرْمٍ أَجْرَمْتُهُ وَكُلِّ ذَنْبٍ أَذْنَبْتُهُ وَكُلِّ فَيْحٍ أَسْرَرْتُهُ وَكُلِّ جَهْلٍ عَمِلْتُهُ كَتَمْتُهُ أَوْ أَعْلَنْتُهُ أَخْفَيْتُهُ أَوْ أَظْهَرْتُهُ وَكُلِّ سَيِّئَةٍ أَمَرْتَ بِإِنْبَاتِهَا الْكِرَامَ الْكَاتِبِينَ الَّذِينَ وَكَلْتَهُمْ بِحِفْظِ مَا يَكُونُ مِنِّي وَجَعَلْتَهُمْ شُهُوداً عَلَيَّ مَعَ جَوَارِحِي وَكُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيَّ مِنْ وَرَائِهِمْ....» کلمات ایمان پرور امیر المؤمنین همچنان ادامه دارد، اعتراف به جرم و گناه، و ارتکاب کارها زشت و قبیح و اعتراف به جهل و نادانی هر چند که از روی تواضع است، و این حال هر بنده مؤمن و پرهیزگار خداوند هست و باید باشد لازم نیست که کسی مرتکب گناه کبیره ای می شود تا چنین توبه و زاری کند و اقرار و اعتراف نماید همچنان که گذشت ترک مستحبات و ارتکاب مکروهات نیز که هیچ بشری از آن مستثنی نیست برای چنین بندگان مؤمن و اولیای صادقی گناه محسوب می شود، و اگر هیچ نباشد اظهار چنین کلمات ایمان افروزی ادعاهای کاذب و غلو و افراطهای دور از واقعیت پیروان دروغین اهل بیت و محبان کاذب خاندان نبوت را به یاد می دهد و آنان را بیشتر به تأمل و تفکر وامی دارد، اگر عقل و خرد داشته باشد و از دانش و علم بویی برده باشد و اگر دلش به حال خودش و آینده اش بسوزد اگر ذره ای ترس خدا و شرم از مخلوق داشته باشد اگر هوای نفس و فریب شیطان بر او مسلط نباشد باید با دیدن و شنیدن و درک کردن چنین حقایقی دست از ضد و عناد بردارد و صادقانه توبه کند و همچنانکه در انظار تمامی خلق الله این ادعاهای کاذب را نشر کرده و برای آنها دلیل تراشیده و فلسفه بافته مردانه و شجاعانه با شهامت و دلیری به خطای خودش اعتراف کند و علی الإعلان بنویسد و برملا اعلان کند که، ای خلق خدا، ای بندگان خدا، ای کسانی تاکنون اشتباه به شما گفته ام اکنون حقیقت برایم آشکار شده از شما پوزش می خواهم، از این دیدگاه غلط دست بردارید و توبه کنید، و این در صورتی که طرف عالم و مبلغ بوده باشد، و اگر شخصی عادی غیر متخصص بازگشت و توبه کرد همین کافی است که از حق پیروی کند و دیگر به دنبال باطل نرود، ما از خدای بزرگ و منان عاجزانه مسئلت داریم که همه انسانها را به راه راست هدایت کند که هدف از نوشتن و گفتن هم

همین است، اگر بشنویم که کسی حق را پذیرفته و باطل را رها کرده جایی بسی سعادت است، چه فرد دانسته به راه باطل ادامه می‌داده و چه نادانسته در هر حالی رستگاری در همین است که انسان هر لحظه‌ای که حق را شناخت از آن پیروی کند و هر لحظه که باطل را تشخیص داد آن را رها کند، همه انسان‌ها هم هدایت شده از شکم مادر پائین نیامده‌اند، جز پیامبران علیهم‌السلام بقیه انسان‌ها عموماً با عقل و منطق و تلاش خودشان حق را شناخته‌اند، بخصوص در جوامعی که حق حاکم و غالب نیست مگر هنگام بعثت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم مردم در چه سنی حق را شناختند و از آن پیروی کردند، و امروز در جوامع غربی و غیر مسلمان مردم در چه سنی حق را می‌شناسند و پیروی می‌کنند و همین ارزش دارد که انسان با تحقیق خودش حق را شناسد و پیروی کند و باطل را تشخیص دهد و رها کند، هدایت هم مثل هر فن دیگری نیاز به حرکت و زحمت و تلاش دارد تنها نظری کافی نیست، انسان هر چند که بخواند و بشنود تا وقتی خودش حرکت نکند و دنبال حق نرود عزم راسخ برای پیروی از آن نداشته باشد مؤفق نخواهد شد، در باره هدایت علمای می‌گویند: گاهی انسان یک نور یا جرقه‌ای در قلبش احساس می‌کند اگر از آن استقبال کرد و دنبالش رفت که هدایت می‌شود اگر هر باری که نوری در دلش تایید او همچنان به راه خودش ادامه داد و همه هشدارها و فریاد و درخواست‌ها و ناله‌های وجدان را ناشنیده گرفت چنین انسانی هرگز هدایت نخواهد شد، لذا طلب هدایت خیلی مهم است، لذا خداوند متعال به ما می‌آموزد که همواره در هر نماز دعای هدایت کنیم و از خداوند طلب هدایت کنیم ﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ [الفاتحة: ۶]. «خدایا ما را به راه راست هدایت کن». قرآن می‌خوانیم به نیت هدایت بخوانیم زیرا قرآن کتاب هدایت است ﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ﴾ [الإسراء: ۹]. «این قرآن به راهی هدایت می‌کند که آن استوارتر است». در طلب حق هیچگاه نباید انسان از ضد و عناد و لجاجت باز کار بگیرد که خدای نکرده این خصلت زشت انسان را به دوزخ خواهد کشاند، و هدایت هیچگاه ربطی به شخصیت و کمالات انسان ندارد ممکن است شیطان وسوسه کند که اگر عقیده پدران را رها کردی و به خلاف جامعه و دوست و همسایه

عقیده برگزیدی شخصیت تو خورد خواهد شد، از نظر مردم خواهی افتاد بر عکس بسیارند کسانی که پس از پذیرفتن حق بیشتر مورد احترام قرار می‌گیرند البته این مطلوب نیست انسان در ازای بهشت باید برای دشوارترین احتمالات را هم پذیرد عزت و ذلت از طرف خدا است اما خداوند خوار نخواهد کرد، بلال حبشی رضی الله عنه اگر حق را نمی‌پذیرفت هزار سال دیگر هم اگر غلامی می‌کرد همان غلام بود اما چه شد، به کجا رسید، صهیب و سلمان و أبوذر و مقداد و غیره رضی الله عنهم از کجا به کجا رسیدند، پس ندای وجدان را خفه کردن در واقع به قسمت لگد زدن است به سوی دوزخ شتافتن است، حق نور است که اگر در دل تأیید انقلاب خواهد و او را دگرگون خواهد کرد. پس از خدا بخواهیم که خدا هدایت فرماید که بزرگ‌ترین سرمایه است، خوشا به سعادت کسانی که حق را شناختند و با نیک و دندان محکم گرفتند چنین انسان‌هایی کم نیستند، شخصیتی مثل روحیه ژارودی که داشت به بالاترین پست سیاسی می‌رسید چگونه حق را بر پست ترجیح داد، نمونه‌های ضعیفی هم داریم که نتوانستند مقاومت کنند و دوزخ را بر ننگ و عار ترجیح دادند، هرقل امپراطور روم حق را شناخت اما نتوانست تصمیم بگیرد چه سود؟ ابوطالب همچنین داشت می‌پذیرفت اگر طعنه ابوجهل و دیگر سران قریش نبود پذیرفته بود آن‌ها طعنه دادند لذا متصرف شد، پس سخن از این بود که وقتی از کلمات خود امیر المؤمنین مکررا ثابت می‌شود که عصمتی در کار نیست علی خودش را معصوم نمی‌دانسته و برعکس گنهگار و خطاکار می‌شمرده، ما چگونه و برچه اساسی به دروغ اصرار داریم که معصوم بوده مگر غیر از این است که سوژه ما بدون عصمت ناقص است، لذا اصرار داریم ثابت کنیم که ایشان معصوم بوده. دوست شوخ طبیعی داشتم می‌گفت: روزی پسر بچه‌ای دوان دوان پیش مادرش آمد و گفت: مادر کمکم کن مادر سراسیمه پرسید چیه مادر جان، چه شده؟ گفت: با دوست شرط گذاشته‌ام که گوسفند از گاو بزرگ‌تر است حالا ظاهراً او درست است چکار کنم؟ گفت مادر جان است هر چه گفت قبول نکن، حالا عصمت امامان (و خیلی مسائل دیگر) هم چنین حالتی دارد هر چه امیر المؤمنین رضی الله عنه با حنجره خود آقایان داد و فریاد می‌کشد که گنهگارم خطاکارم اشتباه

کردم خدایا گناهانم را بیاور مرا ببخش با این همه شنیدن و فریادی که صدها و هزارها حنجره صاف با بلند گوه‌های غول پیکر در شب‌های جمعه می‌کشند و صدای علی را منتقل می‌کنند و به گوش همگان می‌رسانند هیچ گوش شنوایی نیست که بلند شود و بگوید: چشم امیرالمؤمنین شنیدم فریاد تو را شنیدم تو داری می‌گویی پروردگارا گناه‌های مرا ببخش «كُلَّ جُرْمٍ أَجْرَمْتُهُ وَكُلَّ ذَنْبٍ أَذْنَبْتُهُ وَكُلَّ قَبِيحٍ أَسْرَرْتُهُ..» ما فریاد تو را شنیدیم و قبول کردیم و باور کردیم که تو معصوم نیستی توهم بنده‌ای از بندگان خدایی گرچه معتقدیم که گناه کبیره نکرده‌ای اما معصوم هم نیستی، متأسفانه چنین شخصی پیدا نمی‌شود که بلند شود و بلند گو را بگیرد و با همان صدای بلند فریاد کشد که، چشم امیرالمؤمنین لبیک، ما شیعیان تو اینجائیم چشم حرفت را روی دو دیده قبول داریم دیگر چه می‌فرمایی، مگر نه این است که این مجالس دعای کمیل از سوی دوستان و محبان اهل بیت برگزار می‌شود مگر، دوستان و محب اهل بیت کیست؟ انصافاً با این همه ادعاهای بلند بالا نباید حرف اهل بیت را گوش کنیم وقتی خود حضرت در همین دعایی که ما گوش دنیا با آن کر کرده‌ایم ده‌ها و صدها بار از خود عصمت را نفی می‌کند هیچگونه دلیل و برهان عقلی شرعی اخلاقی باقی می‌ماند که ما برای آنان ادعای عصمت کنیم در صورت اصرار ما بر موضع باطل و بدون دلیل و ضد عقیده اهل بیت آیا دروغ بودن و کاذب بودن ادعا ما بر ملا نمی‌شود؟ و آیا بعد از این دعوی محبت اهل بیت و پیروی از مکتب اهل بیت دروغ و مسخره نیست؟ و بخاطر توجیه آن آیات قرآن را هم تحریف کرد و حدیث و روایت هم جعل کرد و آخر چرا؟ آیا دخول بهشت به همین دروغ‌ها وابسته است اگر ما بیائیم به مردم بگوئیم و با سایر مسلمانان همسو و همگام شویم در بهشت به روی ما بسته می‌شود، یا اینکه عمل کردن به قاعده «خالفوا العامة فإن فيه الرشاد» کما فی السابق واجب است، آیا تصور می‌شود که بعضی از این عوام کالآنعام (طوری آقایان دوست دارند قشر غیر روحانی را بنامند) روزی هوس دیگری به سرش بزند و از طریق تحقیق و مطالعه فکرش عوض شود در آنصورت به ما چه

خواهد گفت؟ آیا باز هم لقب حاجی آقا نثار ما خواهد کرد، و باور خواهد کرد که ما سید و بزرگواریم و دروغ پردازی و کلک بازی را حرام می‌دانیم، قضاوت با خود شما است.

«وَكُلَّ سَيِّئَةٍ أَمَرْتُ بِإِثْبَاتِهَا الْكِرَامَ الْكَاتِبِينَ الَّذِينَ وَكَّلْتَهُمْ بِحِفْظِ مَا يَكُونُ مِنِّي وَجَعَلْتَهُمْ شُهُودًا عَلَيَّ مَعَ جَوَارِحِي وَ كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيَّ مِنْ وَرَائِهِمْ...» در اینجا یکی دیگر از ویژگی‌های ایمان و توحید خالص متبلور گردیده است و امیرالمؤمنین که یکی از بارزترین نمونه‌های مؤمنان و موحدان خالص الهی است با بیان این مطلب آشکار می‌کند که ایمان تنها شعار نیست ایمان فقط ادعا نیست، توحید آرم برگردان نیست که به هر چیز چسبانده شد مؤمن و موحد ساخته می‌شود ایمان و توحید عبارت از نوری است که در دل می‌تابد، یقین است در اعمال دل مستقر می‌شود، باور و اذعانی است در دل انسان جای می‌گیرد تنها یک بخش آن اقرار به زبان است بخش مهم دیگر که یکی تصدیق و باور قلبی و دیگری عمل به جوارح است، باید در دل بنشیند، ایمان زبانی که منافقین هم داشتند حتی عمل هم می‌کردند اما خداوند در باره آنان فرمود: ﴿إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ﴾ [النساء: ۱۴۵].

«بی‌گمان منافقان در طبقه پایینتر آتش [جهنم] جای دارند». از کافران هم بدتر و خطرناک‌ترند، لذا بخش‌های بزرگی از قرآن کریم به افشاگری آنان پرداخته است از اوایل سوره بقره تقریباً تمامش، سوره توبه، سوره منافقون و آیات مختلف دیگر پس ایمان تنها اقرار زبانی نیست و حتی عمل نیست مجموعه اقرار و عمل با تصدیق قلبی است، اصل این است بنابراین تصدیق قلبی علامات و نشانه‌هایی دارد اگر انسان واقعا از ته دل مؤمن باشد طبعاً زندگی او دگرگونی می‌شود رفتار و گفتار و کردار همه تابع اندرون انسان است، وقتی انسان از درون تابع قدرت قاهر الهی است چگونه ممکن است همیشه خلاف خواسته‌های او عمل کند وقتی انسان قلبا خداوند را قبول دارد چگونه ممکن است تمام زندگی‌اش عکس دستورات خداوند باشد، وقتی کسی می‌گوید: «لا إله إلا الله محمد رسول الله» یعنی اعتراف می‌کند که جز خداوند یگانه هیچ معبود دیگری شایسته پرستش نیست و محمد ﷺ فرستاده اوست یعنی چه؟ یعنی اینکه تمام زندگی‌اش را طبق خواست خداوند و طبق راهنمایی

پیامبرش محمد ﷺ می گذرانند، گویا با قلب و زبان خودش چگونگی عملکردش را مشخص می کند گویا دارد اقرار می کند که خدایا غیر از تو من دیگر معبود و مشکل گشا و حاجت روا و فرزند دهنده و باران دهند و روزی دهنده ای نمی شناسم لذا غیر از تو برای هیچ کس دیگری سجده نمی کنم قربانی نمی کنم نذر نمی کنم فقط تو را می پرستم و از تو یاری می جویم ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ [الفاتحة: ۵]. و هر کاری می خواهم بکنم فقط طبق فرموده رسول تو انجام می دهم چون او را رسول و پیامبر پذیرفته ام که تنها او راه تو را می داند دین تو را معرفی می کند من و همه انسان های دیگر باید از او دستور بگیریم راهنمایی بگیریم، بنابراین الگو و سرمشق زندگی برای من فقط اوست، و یقیناً این مبدأ را پذیرفتیم یعنی اینکه خداوند را در هر حال حاضر و ناظر می دانیم خداوند را سمیع و بصیر می دانیم خداوند را علیم و قدیر می دانیم بخصوص این چهار صفت از صفات باری تعالی بسیار عجیب است که انسان اگر آن ها را استحضار داشته باشد یعنی عملاً خودش را به کنترل خداوند سپرده است، از ته دل باور و یقین دارد که خداوند هر حرکت او را می بیند هر حرف او را می شنود، هر نیت او را می داند، همواره بر او قادر و مسلط است، اینجاست که انسان احساس می کند زیر کنترل است زیر ذره بین است زیر نظر است، هر حرکت و رفتار و گفتارش بررسی می شود هر عملکردش بایگانی می شود و از هر عمل و گفتار و کردار و رفتارش باید جوابگو باشد. امیر المؤمنین در اینجا ضمن اینکه به آخرت و حساب و کتاب و بهشت و دوزخ تلویحاً اشاره می کند و از سه تا قدرت و نیرو نام می برد که اعمال ما را کنترل می کنند، یکی اصل است یعنی خود خداوند بطور مستقیم، سپس فرشتگانی که بر ما گماشته، و سوم اعضاء و جوارح ما که علیه ما گواهی خواهند داد.

امیر المؤمنین اول به فرشتگان اشاره می کند، فرشتگان مکلف و مؤظفی که خداوند آن ها را بر ما گماشته است علاوه از بقیه با هر انسانی دو فرشته همراه است که در قرآن کریم نیز از آن ها به کراما کاتبین تعبیر شده است یعنی نویسندگان مکرم و محترم، این ها کارشان فقط نوشتن اعمال انسان ها است کاری به بقیه اش ندارند فقط یکسر می نویسند و چیزی از آن ها

پنهان نمی ماند، اما امیر المؤمنین در اینجا به خداوند عرض می کند که، پروردگارا تو علاوه از اینکه رقیب و شاهد و گواه هستی آنچه از آن ها پنهان بماند نیز قید می کنی، پس چون فرشته ها و جوارح مخلوق هستند و مخلوق عاجز و ناتوان است پس خداوند خودش نیز مستقیماً مراقب است، بنابراین ایمان است که انسان را وادار می کند، بیندیشد و فکر کند همواره تصور و باور داشته باشد که زیر نظر است دارد کنترل می شود علاوه از اینکه سمیع و بصیر و علیم و قدیر خداوند شنوا و بینا و دانا و توانا او را کنترل می کند و علاوه از اینکه فرشتگان مکلف و نگهبانان ویژه او که دوتا هستند و شب و روز قلم بدست گرفته اند و می نویسند، علاوه از این ها مراقبان و نگهبانان دیگری نیز هستند که در عین زمان همه چیز را بر ملا می کنند، و آن اعضای بدن انسان است. الآن ظاهر و خاموشند، اما در حساب و هر کدام آنان به سخن در می آیند ﴿الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَنَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾ [یس: ۶۵]. «خداوند روز محشر سخن می گوید که) در آنروز بر دهانهای شان مهر می گذاریم و دستانشان با ماسخن می گویند و پاهایشان گواهی می دهند به هر آنچه که عمل کرده باشد». طبعاً انسان گنه کار بیچاره به خشم می آید و اعضای خودش را سرزنش می کند ﴿لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا﴾ [فصلت: ۲۱]. آخر شما چرا؟ جواب آن ها این است که ﴿قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ﴾ [فصلت: ۲۱]. «ذاتی که همه چیز را به سخن در آورده ما را نیز به سخن واداشته است». پس ایمان یک موحد کامل که توحید در قلبش جای گرفته و راسخ شده است، همواره او را به تفکر و آرام نمی گذارد که چنین مؤمن جدا از ایمان یک عالم نمای دنیا پرست است، جدا یک فیلسوف و عارف بیگانه از قرآن است، جدا از یک مقلد جاهل است این مؤمن که یک نمونه است، علی مرتضی است خدا را همواره با همه اسماء و صفات مقدرش بر خود رقیب و مسلط می بیند، فرشتگان مکرمش را بر دوش خودش احساس می کند، حتی از دست و پا و اعضای خودش هم حراس دارد سرتاپا ایمان و باور و یقین و اذعان است سرتاپا محبت است سرتاپا ترس و هراس است، چنین مؤمن نمی تواند دروغ و کلک بیافد، چنین مؤمنی خرافات ضد دین و قرآن بافته

دیگران و هوی و هوس خود و امثال و خودش را به خلق الله دین معرفی نمی کند، در باره پیامبران الهی اولیاء خدا و بندگان پاک و صادق خداوند غلو و افراط نمی کند و آن‌ها را درجه خدایی نمی دهند، چنین مؤمنی حق را از همه بهتر و بیشتر می پسندد و همواره در تلاش حق است و هر کجا حق را ببیند و هر لحظه‌ای که حق را تشخیص دهد گویا در اوج تشنگی آب سرد یافته است زیرا «الحق أحق أن يتبع» حق شایسته تر است که پیروی گردد «والحكمة ضالة المؤمن أخذها حیثما وجدها» حق گشمنده مؤمن است هر کجا که آن را بیابد در آغوش می گیرد، مؤمن لجاج بازی نمی کند ضد و عناد نمی ورزد، از پذیرش حق ابا ندارد، پس ایمانی ارزش دارد که همرننگ ایمان پیامبر و صحابه و اهل بیت باشد، مانند ایمان آنان باشد که اصل معتبر و معیار سنجش همان است ﴿فَإِنْ ءَامَنُوا بِمِثْلِ مَا ءَامَنْتُمْ بِهِۦ فَقَدِ اهْتَدَوْا﴾ [البقرة: ۱۳۷]. «اگر مثل ایمان شما آوردند رستگارند»، تشابه کامل وجود داشته باشد از نظر قوت و ضعف نمی توان مثل آن ایمان آورد اما از نظر شک و صورت و ماهیت و مواد ترکیبی باشد عینا همان باشد و الا رستگاری حاصل نخواهد شد.

لذا در تمام مکتب پیامبر اگر شما جستجو کنید از نظر شابهت و تمایل ذره‌ای فرق نخواهید یافت یعنی نا ممکن است که شما در میان شاگردان مکتب رسالت کسی را پیدا کنید که ذره‌ای از سنت معلم بزرگ و اسوه کامل و الگوی کل ﷺ انحراف داشته باشد، از هر مواد و ترکیبات و جزئیاتی که ایمان الگو ترکیب شده ایمان شاگردان و پیروان نیز از همان ماده ترکیب شده تفاوت فقط در ضعف و قوت است، ایمان اولین مؤمن روز اول بعثت با آخرین مؤمن روزی وفات رسول ﷺ از نظر ترکیب یکی است در میان تمام آن شاگردان پاک طینت مکتب رسالت یک نفر نمی توانید پیدا کنید که با قبر و بارگاه سروکار داشته باشد، با گنبد و ضریح سروکار داشته باشد، با زنجیر و قمه آشنا باشد، با توسل به قبر مرده آشنا باشد حتی در میان تمام تابعین یعنی نسل دوم اسلام حتی نسل سوم اسلام شما نمی توانید چیزی مخالف قرآن پیدا کنید، شما زندگی تمام ائمه اهل بیت را کنکاش کنید نمی توانید چیزی بنام خمس پیدا کنید محال است چیزی بنام متعه و صیغه و نکاح موقت پیدا کنید،

محال است چیزی بنام تقیه و نفاق پیدا کنید، محال است که مهر و زنجیر و سینه زنی نشانی بیاید یا از نمازهای سه وقتی سراغی بیاید یا از نشستن پا و با پای گنده و کثیف داخل مسجد رفتن نشانی پیدا کنید، یا از دعا‌های رنگارنگ ندیه و جوشن کبیر و ناله و دوله سراغی بیاید، چون آن‌ها اسلام را از تئوریسین‌های مابعد اسلام نمی‌گرفتند، الگوی آنان رسول الله ﷺ بود، و در سنت پیامبر ﷺ هیچ خرافه‌ای بنام خلافت بلا فصل و عصمت و تقیه و خمس و تربت حسینی و زنجیر و قمه و توسل و قبر و گنبد بارگاه و غیره وجود نداشت، و دانش آموز تازمانی که به سرمشق معلم نگاه کند خطش به خط معلم نزدیک می‌شود، مشکل برای آن دانش آموزی است که بجای نگاه کردن به خط معلم در اول صفحه هر چه پایین تر بیاید از همین پائین نگاه کند و بنویسد یعنی از روی خط خودش سرمشق بگیرد که در اینصورت هر بیشتر فاصله بگیرد خطش بدتر می‌شود و نه بهتر، مشکل بعضی مسلمانان همین است گرچه اسم معلم بد می‌شود وقتی در منزل از او می‌پرسند مشق نوشتی؟ می‌گوید: بله چه کسی به تو سرمشق داد، آقا معلم درست است آقا معلم سرمشق داده، سؤالی این است که آیا تو به سرمشق آقا معلم نگاه هم کردی یا نه؟، وقتی تو خودت خود را به جای آقا معلم نشاندی و خط گنده خود را دیدی و از روی آن تقلید کردی و نوشتی تقصر آقا معلم چیست اما حرف و ادعای او همین است که آقا معلم گفت: چنین کن آقا معلم گفتن چنان کن، حالا وضع بسیاری از مسلمانان هم به همین منوال است، عین همین شاگرد تبتل و احمق که هر خرابکاری‌اش را به نام آقا معلم نام می‌کند، سرمشق و الگو برای یکبار نگاه کرده نیست برای این است که انسان همیشه آن را مد نظر داشته باشد و از آن نمونه برداری کند حتی امروز روان‌شناسان وقتی می‌خواهند استعداد کسی را رشد دهند می‌گویند شما برای خودت یک الگو انتخاب کن و ببین که آن الگو چگونه عمل کرده تو هم مثل او عمل کن به همان نتیجه ای خواهی رسید که او رسیده است، هر چه نمونه برداری تو از او دقیق تر باشد نتیجه هم دلخواه تر خواهد بود، پس ما اگر بخواهیم به همان نتیجه ای برسیم که برای یک مسلمان کامل در نظر گرفته شده باید عینا همان دستورالعملی را بکار بندیم که الگو برای ما ترسیم

کرده اگر همین دستور العمل را اجرا کنیم هیچ شک و شبهه ای نیست که به همان نتیجه خواهیم رسید الگوی ما که رسول الله ﷺ است ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾ [الأحزاب: ۲۱]. «براستی برای شما در رسول خدا سرمشقی نیکوست». دستور العملش ثابت و مشخص است البته حذف و گزاف زیاد شده است خیلی از دشمنان اسلام و قرآن و رسول الله ﷺ که در فکر تصیفه اسلام بودند و نتوانستند موفق شوند و اسلام را از بن ریشه برکنند آمدند دستور العمل ای قلبی ای وارد اسلام کردند مثل اینکه امروز همه چیز قلبی یافت می شود حتی اسکناس قلبی، گذرنامه قلبی، سکه قلبی، ساعت رادوی قلبی، و خلاصه همه چیز قلبی شده است در آن زمان هم آمدند خیلی از مفاهیم اسلام را قلبی ساختند و وارد کردند تاریخ آن دوران را اگر مطالعه کنید جعل کاری و دروغ پردازی به حد رشد کرده بود حق و باطل شناخته نمی شد و حتی تاریخ قلبی، بنابراین تنها چیزی که به لطف و کرم پروردگار نتوانستند به آن دستبرد بزنند قرآن کریم است البته لفظ آن، معنا و تفسیرش که فراوان تحریف شده است علت سالم ماندن قرآن کریم هم ضمانت حضرت پروردگار است ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ [الحجر: ۹]. «بی گمان ما قرآن را فرو فرستاده ایم و به راستی ما نگهبان آن هستیم». و إلا تلاش و کوشش فراوان انجام گرفته است. بنابراین یگانه مصدری که می توان با مراجعه و بازخوانی آن اسلام درست را از خرافات و دروغ پردازی ها و جعل کاری ها تشخیص داد قرآن کریم است، بدون مراجعه به بسیاری از تفاسیر مملو از دروغ و تحریف.

رسول بزرگوار اسلام ﷺ که از پیش خود سخن نمی گوید ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۗ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾ [النجم: ۳-۴]. «و از روی خواهش [نفسانی] سخن نمی گوید. آن (قرآن) جز وحی نیست که [بر پیامبر] فرستاده می شود». گویا بوسیله وحی مطلع شده بودند که اسلام دچار تحریف و دستبرد خواهد شد لذا نصوص فراوانی از ایشان ثابت شده که از گول خوردن و بدام اسلام قلبی افتادن برحذر می دارد و هشدار اول در باره خود قرآن است که قبلا هم توضیح دادم فقط اشاره می کنم «من فسر القرآن برأيه فليتوا مقعده من النار»

هشدار دیگر در باره خود ایشان است که ممکن بود بعضی غلو و افراط کنند لذا اولاً قرآن شخصیت ایشان را درست معرفی کرد و جایگاه ایشان را مشخص فرمود، ﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهٌُ وَاحِدٌ﴾ [الکهف: ۱۱۰]. «بگو: من فقط بشری مانند شما هستم که به من وحی می‌شود که معبودتان، معبودی یکتاست». ﴿إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ﴾ [الزمر: ۳۰]. «ای پیامبر! بی‌گمان تو خواهی مرد و به یقین آنان نیز خواهند مرد». ﴿وَلَوْ كُنْتَ أَعْلَمُ الْغَيْبِ لَاسْتَكْتَرْتُمْ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ﴾ [الأعراف: ۱۸۸]. «و اگر غیب می‌دانستم، خیر بسیار [برای خود] فراهم می‌آوردم و هیچ ناخوشی‌ای به من نمی‌رسید». آنگاه برای جلو گیری از غلو و افراط بعد از وفات فرمودند: «اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْ قَبْرِي وَتَنَاءً يُعْبَدُ» «اللَّهُمَّ لَا تَجْعَلْ قَبْرِي عَيْدًا» «لَعَنَ اللَّهُ الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى جَعَلُوا قُبُورَ أَنْبِيَائِهِمْ مَسَاجِدًا» آنگاه نصوصی فرمودند که می‌گوید: بر آنچه بشما رساندم چیزی اضافه نکنید کتاب الله و سنت ثابت من برای شما کافی است «فَإِنَّ خَيْرَ الْحَدِيثِ كِتَابُ اللَّهِ، وَخَيْرُ الْهَدْيِ هَدْيُ مُحَمَّدٍ، وَشَرُّ الْأُمُورِ مُحَدَّثَاتُهَا وَكُلُّ بَدْعَةٍ ضَلَالَةٌ وَكُلُّ ضَلَالَةٍ فِي النَّارِ» «مَنْ أَحَدَّثَ فِي أَمْرِنَا هَذَا مَا لَيْسَ مِنْهُ فَهُوَ رَدٌّ» نصوص دیگری که همه این‌ها گویا دیوارهای امنیتی و کمربندهای حفاظتی به دور اسلام است اما آنچه نباید اتفاق می‌افتاد و دشمنان توانستند طوری فنی و گرگانه عمل کنند که بسیاری از مفاهیم اسلام دو رنگه و گاهی چند رنگه شد ولی جای خوشبختی است که با همه تلاش و کوشش انجام شده الحمدلله در صد بسیار کمی شکار شدند، نسبت به کل جامعه اسلامی اگر نگاه کنید، پنج شش در صد زیاد نیست این پنج شش در صد هم بیشتر جنبه تقلیدی دارد یعنی هشتاد نود در صد این پنج شش در صد هم نمی‌دانند جریان چیست و خیلی مشتاقانه به دنبال حقیقت‌اند، و بسیار کسانی که با کمی تلاش و حرکت حق را به آغوش کشیده‌اند و این از ویژگی‌های حق است که اگر کسی به آن روی آورد بزودی به آن خواهد رسید، فقط طلب می‌خواهد کافی است که کسی نیت و عزم راسخ داشته باشد که به حق برسد و از خدا بخواهد که حق را هر کجایی که باشد به او نشان دهد،

همین که در هر نماز می‌خوانیم ﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ [الفاتحة: ۶]. «خدایا ما را به راه راست هدایت کن». اگر (کسی صادقانه این سوره را بخواند و این آیه را تکرار کند انشاء الله در هدایت برویش باز خواهد شد، و از علامات هدایت این است که چنان اطمینان و آرامش به انسان دست می‌دهد که گویا تمام جهان را به او داده‌اند، گویا هیچ غم و گرفتاری و اندوهی ندارد گویا پشتش به کوهی وصل است، گویا تمام قدرت خدا در خدمت اوست، گویا نوری در دلش احساس می‌کند بوسیله آن تمام جهان را روشن می‌بیند، پس مخلصانه و عاجزانه دعا کنیم که خدا نور هدایت را در قلب تاریک ما جای بده، اندرون تشنه ما را با آب حیات و سعادت هدایت سیراب بگردان، خدایا هیچ بنده خود را از نور هدایت محروم مگردان، خدایا همه امت اسلامی را در پرتو نور قرآن و سنت مطهر بزرگوار ﷺ متحد و متفق بگردان. آمین.

«وَأَنْ تُوفَّرَ حَظِّي مِنْ كُلِّ خَيْرٍ أَنْزَلْتَهُ (تَنْزِلُهُ) أَوْ إِحْسَانٍ فَضَّلْتَهُ (تُفَضِّلُهُ) أَوْ بَرٍّ نَشَرْتَهُ (تَنْشُرُهُ) أَوْ رِزْقٍ بَسَطْتَهُ (تَبْسُطُهُ) أَوْ ذَنْبٍ تَغْفِرُهُ أَوْ خَطَا تَسْرُهُ» این دعایی عجیبی است، منظوم همین جملات بالا است شبیه دعا رسول بزرگوار اسلام ﷺ است که فرمودند: اگر کسی این چنین دعا کند «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ خَيْرِ مَا سَأَلَكَ مِنْهُ عَبْدُكَ وَنَبِيُّكَ مُحَمَّدٌ ﷺ وَنَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ مَا اسْتَعَاذَ بِكَ مِنْهُ عَبْدُكَ وَنَبِيُّكَ مُحَمَّدٌ ﷺ» خدا هر خیری که نازل کند او را در آن شریک می‌گرداند و هر شری که دفع کند او را در آن سهم می‌گرداند، این دعای امیرالمؤمنین شباقت بسیاری به این دعا دارد از خداوند می‌خواهد هر خیر و نیکی و احسان رزق و مغفرت و آمرزشی که تقسیم می‌کند او را نیز در آن سهم گرداند او را برایش جدا کند، به به چه ایمانی چه کمال یقین و باوری، چه ارتباط و تعلقی چه امید و وابستگی، چه شیفتگی و ولوله ای، چه علاقه و ذوقی، این ایمان است این تصوف است این عرفان است که جز مناجات با پروردگارش چیزی نمی‌شناسد، جز در او در دیگری نمی‌شناسد، جز بارگاه او بارگاه دیگری نمی‌شناسد، جز حرم او دیگری حرمی نمی‌شناسد، جز سجده بر در دیگر سجده ای نمی‌شناسد، جز او همدمی ندارد، جز او کسی را نمی‌شناسد که با او راز و

نیاز کند، جز او خزانة ای را نمی‌شناسد که از او بخواهد هر چه می‌خواهد از او می‌خواهد، هر طلب و تمنا و آرزویی دارد به بارگاه او می‌ریزد، هر چه وابستگی دارد با او دارد، هر نیازی دارد از او می‌خواهد جز بارگاه او بارگاهی نمی‌شناسد، جز آستان او آستانی بلد نیست، جز کعبه او کعبه ای نمی‌شناسد، جز حرم او (و طبعاً حرم رسولش ﷺ که تابع آنست) حرمی را قابل زیارت نمی‌داند، جز او پناهگاهی نمی‌شناسد، سجده بردر غیر او را شرک می‌داند، آباد کردن حرم دیگری جز حرم او را حرام می‌داند، جز خانه او هر گنبد و بارگاه دیگری را رقابت با او می‌داند، جز ذاتی یگانه او هر مناجات و راز و نیازی را با هر کس دیگری شرک می‌داند، پیشانی نیاز را جز به بارگاه او سائیدن شرک می‌داند، جز حرم و خانه او به هر قبر و گنبد و چاه و درگاه دیگری به غرض عبادت سفر کردن را منافی ایمان می‌داند، چون از رسول الله ﷺ پیروی می‌کند در تمام زندگی اش یک کار خلاف سنت دیده نمی‌شود، بیائیم فرض کنیم که امروز علی زنده می‌بود به نظر شما چه می‌کرد اولین کاری که انجام می‌داد چه بود؟ شما را به خدا سوگند خوب تصور کنید کسی که رسول الله ﷺ در حیات مبارکشان او را خیر ستاندند و گفتند: (ای علی هر جا قبر بلندی دیدی خراب کن) امروز اگر زنده می‌بود و این همه قبر و بارگاه و درگاه و آستانه و چاه درخت امام و امامزاده را به این وضعیت می‌دید چه می‌کرد؟ این سوال پاسخ می‌طلبد کسان که قبرها را غبار روبی می‌کنند کسانی که گرد و خاک و کثافت کبوترها را پلاستیک می‌کنند به مردم هدیه می‌دهند، کسانی که کنار هر قبری قلک چهل پنجاه متری ساخته‌اند و جیب مردم را خالی می‌کنند که مردم را تشویق می‌کنند که صدها کیلومتر را پیاده پیمایند و خود را به قبر فلان برسانند که از چند متری سجده کنان و سینه خیز خود را به قبر می‌رسانند، کسانی که قفل و زنجیر و پارچه می‌بندند، کسانی که برای غیر خدا نذر و قربانی می‌کنند شما را به خدای علی سوگند شما را به خدای امام رضا سوگند شما را به خدای معصومه و شاه عبدالعظیم سوگند به خود آئید و بیندیشید و جواب دهید، شما را به خدای امام حسین سوگند اگر امام حسین و امام علی و امام هشتم زنده شوند چه خواهند کرد آیا با شما همگام می‌شدند و نذرانه جمع می‌کردند و

قبرهای دیگری را آباد می‌کردند؟، آیا به شما می‌آموزند که در جلو قبرها بیشتر سجده کنید؟
 سینه خیز بروید و پشانی تان را محکم‌تر بر قبر بسائید؟ آیا در غبار روبی تشکر می‌کنند و با
 آقایان مقامات بالا پارچه به دست می‌گیرند و روی قبر را صاف می‌کنند؟ آیا در قلک‌ها را
 باز می‌کنند تا نذرانه‌ها را بشمارند؟ آیا تشویق می‌کنند که نذرانه و قربانی کم آورید بیشتر
 بیاورید؟ آیا با شما همراه می‌شدند و تا قبر فلان امام و امامزاده و رهبر پیاده می‌روند؟، آیا با
 شما همگام می‌شدند، و کسانی را که در این قبر پرستی و بت‌سازی و علم تراشی شرکت
 ندارند از اسلام خارج می‌کنند؟ آیا در محرم با شما همگام می‌شدند و دسته‌های عزا داری را
 رهبری می‌کنند؟ آیا از شما تشکر می‌کنند که دست شما را بلند می‌کنند و به همه جهان
 معرفی کنند که آخرین این‌ها بودند که اسلام ناب را رساندند و از آن دفاع کردند؟ آیا با
 شما همراه می‌شوند و طریقه گرفتن خمس را به مردم توضیح می‌دهند؟ آیا رساله می‌نویسند
 و هر کسی خمس نداد او را ولد الزنا معرفی می‌کنند؟ آیا به دفاتر کوثر سر می‌زنند و نسبت به
 خواهران و برادرانی که به عمل شریف صیغه و متعه اشتغال دارند را بر می‌دارند و به آن‌ها
 جازیه می‌دهند و به بزرگوارانیکه به صیغه کردن لامحدود حتی اگر همزمان هزارتا زن هم
 باشد فتوا می‌دهند و صیغه با دخترکان شیرخوار را هم جایز می‌دانند مدرک اجتهاد افتخاری
 می‌دهند، آیا به کسانی که ۹۰ در صد دین را در تقیه می‌دانند و کسانی را که تقیه نکنند از
 دین خارج می‌دانند و در زیر پرده تقیه و کل امت اسلامی را به تمسخر می‌گیرند و دم از
 وحدت و اتحاد می‌زنند اما در کتاب ایشان آن‌ها را کافر می‌خوانند جازیه می‌دهند، آیا به
 کسانی که بهترین و پاک‌ترین اولیای خدا و یاران و خویشاوندان و همسران رسول الله ﷺ لعن
 و نفرین می‌فرستند جایزه می‌دهند، شما خود قضاوت کنید و جواب دهید، نخوانید ادامه
 ندهید همینجا توقف کنید و تصور کنید که امام علی ناگهان وارد صحن نجف اشرف شد
 پرسید، اینجا چیست؟ گفتند: این بارگاه آقا امام علی علیه السلام خلیفه بلا فصل رسول الله ﷺ
 و قسیم الجنة والنار است. چه گمان می‌کنید که ایشان چه خواهند کرد؟ یا در همان حالی که
 آقایان به غبار روبی مرقد امام رضا علیه السلام مشغولند امام علی وارد شود چه خواهد کرد؟

بیائیم فرض کنیم که خود رسول الله ﷺ اگر وارد صحن امام رضا شود و آقایان در حال طواف و سجده و دعا و راز و نیاز و قفل بستن و زنجیر بستن باشند چه خواهند فرمود؟ در صورتیکه خیلی خوشبین باشیم باید تصور کنیم که رسول الله ﷺ سران وهابیت و همه دشمنان اهل بیت و مکتب اهل بیت را احضار کنند و در صحن امام رضا سنگسار کنند و شاید هم جشن بزرگ‌ترین برگزار کنند و در صحن حرم مطهر رهبر کبیر از همه جهان هم دعوت کنند و مخالفین پرستش این قبور طیبه را سنگسار کنند و از نو با راهنمایی خود حضرت قبور تمام ائمه اهل بیت در بقیع و نجف و کربلا و قم و تهران و مشهد و قبور همه صد هزار امامزاده‌ای که تاکنون بسیاری از آن غریب مانده‌اند همه را از طلا بسازند و چند متر دیگر هم بالا ببرند، شما موافقید؟ اگر موافقید می‌خواهید چه کار کنید؟ اگر خدای نکرده کمی بد بین باشیم باید عکس آن را تصور کنیم که مجدداً رسول الله ﷺ حضرت علی را مأمور کنند که هر جا قبر بلندی دیدی هموار کن، سؤال اینجاست که در این صورت آیا حضرت علی با تمام خاندانش کافی خواهد بود و کسی مزاحمش نخواهد شد، یا اینکه عاشقان مکتب اهل بیت قیام خواهند کرد و خواهند گفت: آقا ما اصلاً شما را نمی‌شناسیم هر چه داد و فریاد کند که من علی ابن ابی طالب هستم، زوج فاطمه بتول پدر حسنین، خلیفه بلا فصل قسیم الجنة والنار صاحب حدیث غدیر و منزلت و معجزه شق القمر و درالشمس و غیره هستم، بگویند نخیر ما اصلاً به شما کاری نداریم شما را وهابی‌ها فرستاده‌اند، و نتیجه این خواهد شد که ایشان برای اجراء دستور اعلان جهاد کند از آنسوهم برای دفاع از اسلام ناب و مکتب اهل بیت فتوای دفاع از مقدسات صادر شود ما همه سرباز توئیم گوش بفرمان توئیم، و بدین ترتیب جنگ آغاز شود جنگ علی و خاندانش با اسلام ناب خدایا ما چه کار کنیم تکلیف ما چیست تکلیف این همه انسان بیچاره چیست؟ از کدام طرف حمایت کنند از پیامبر علی و اهل بیت یا از اسلام ناب و مکتب اهل بیت و مقدسات اسلامی، چاره چیست؟ این یکی از مسائل فقهی جدید است که فقهاء و مراجع محترم باید در پرتو اسلام ناب و شریعت محمدی و فقه پویا به آن جواب دهند.

ببخشید که شما را درد سردادم و بامسائل جدید گیجتان کردم اما متأسفانه این حقیقت است بقول اقبال لاهوری:

زمن بر صوفی و ملا سلامی که پیغام خدا دادند ما را
ولی تأویلشان در حیرت انداخت خدا و جبرئیل و مصطفی را

هیچ شکی نیست که این بازار سیاه خرافات فروشی که بنام دین و مذهب رائج است همه صاحبان آن را به حیرت واداشته است که این چه حساب است این همه دروغ و وکلک و شکم پروری و شهوت پرستی و حکومت بنام دین و خدا و پیغمبر و قرآن از کجا آمد؟ این همه تجارت بنام اسلام و اهل بیت از کجا رائج شد، چرا غیرت و همت دینی اینقدر ضعیف است؟ چرا انگیزه دعوت و خیرخواهی اینقدر کم رنگ است؟ چرا کسانی که این ضعف و کوتاهی و انحراف را احساس می کنند دعوت نمی کنند؟ چرا احساس خیرخواهی را در خود خاموش می کنند؟ دعوت را دست کم نگیرید دعوت کار پیامبران است کار همه مصلحان تاریخ است، هیچ جامعه ای جز به دعوت اصلاح نمی شود، هیچ خانواده ای هیچ مدرسه ای هیچ دانشگاهی هیچ روستا و شهر و کشوری جز بوسیله دعوت اصلاح نمی شود، راه اصلاح گری روشنگری است، نقطه آغاز هر حرکت مؤفق بویژه حرکت دینی فقط دعوت است، از خود شروع کنید از خانواده خود شروع کنید از بچه های خود همسایه های خود دوست های خود شهر خود شروع کنید، دعوت وسیله تمام خوبی هاست هر خیر و نیکی بوسیله دعوت ایجاد می شود و رشد می کند، دعوت کنید و اجر و پاداش خودتان را از خدا بخواهید، این خصلت دعوت انبیاء علیهم السلام است ﴿إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ﴾ [یونس: ۷۲]. «پاداش من جز بر [عهده] خداوند نیست». ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا﴾ [الأنعام: ۹۰]. «بگو: بر آن (رساندن قرآن کریم) مزدی از شما نمی خواهم». اجر و پاداش تضمین شده است. خداوند داعی را بهترین انسان و سخن داعی را بهترین معرفی می کند ﴿وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِّمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنَّنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴾ [فصلت: ۳۳]. «چه کسی خوش سخن تر است از کسی که به [سوی] خدا دعوت کند و کار شایسته انجام دهد و گوید: من از مسلمانانم».

اسلوب دعوت را خود قرآن می آموزد ﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَدِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾ [النحل: ۱۲۵]. «به راه پروردگارت با حکمت و پند پسندیده فراخوان و به روشی که آن [روش] بهتر است با آنان مناظره کن». نتیجه چنین دعوتی مشخص است ﴿فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ﴾ [فصلت: ۳۴]. «پس ناگاه [می بینی] کسی که میان تو و او دشمنی ای است، گویی دوستی خویشاوند شده است». پس دعوت مسئولیت همه مسلمین است ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ﴾ [آل عمران: ۱۱۰]. «شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدید آورده شده است، [که] به کار شایسته فرمان می دهید و از کار ناشایست باز می دارید و به خدا ایمان دارید». پس بیایم کشتی بشریت را نگذاریم غرق شود که خود ما نیز با آن غرف خواهیم شد، در این باره در جای دیگری از این کتاب سخن گفته ام، لذا به همین قدر اکتفا می کنم و از خداوند متعال می خواهم که همه انسان ها را به راه راست هدایت کند و از گمراهی و کجروی و کج همتی نجات دهد، که همه دل ها در اختیار اوست.

«يَا رَبِّ يَا رَبَّ يَا رَبَّ يَا إِلَهِي وَسَيِّدِي وَمَوْلَايَ وَمَالِكِ رِيقِي يَا مَنْ بِيَدِهِ نَاصِيَتِي يَا عَلِيمًا بِضُرِّي (بِفَقْرِي) وَمَسْكَنَتِي يَا خَيْرًا بِفَقْرِي وَفَاقَتِي» آه و ناله و زاری، مناجات و درد دل، همچنان ادامه دارد، بین یک بنده مؤمن و مخلص با پروردگارش، بنده ای که حقیقت بندگی را شناخته ست، بنده ای که اله و معبودش را شناخته است بنده ای که حقیقت دنیا و آخرت را شناخته است، و کسی که حقیقت این چهار چیز را بشناسد، زندگی اش بگونه دیگری خواهد بود، این کلمات را وقتی شما دقت می کنید می بینید که شعار نیست روضه خوانی نیست نقالی و توشیح خوانی نیست، درد دل است سوز دل است تبلور ایمان صادقانه است، تبلور یقین کامل و راسخ است، نشانه صدق و راستی با خدا و خلق خدا است، این کلمات بوی تقیه نمی دهد بوی نفاق نمی دهد، گوینده این کلمات نمی تواند کسی باشد که حقش را غصب کنند و او خاموش بماند، نمی تواند کسی باشد که بیست پنج سال با ترس و بزدلی به خدمت

دشمنانش مشغول باشد، نمی‌تواند کسی باشد که طناب به گردنش بیندازند و کشان کشان ببرند تا بیعت کند، صاحب این کلمات نمی‌تواند کسی باشد که پهلوی همسرش را بشکنند و خانه‌اش را بسوزانند و او همچنان ایستاده باشد و نگاه کند، کسی که تا این درجه ایمانش پخته و یقینش راسخ است محال است که دخترش را با اکراه و بادل خواسته به ازدواج دشمنش در آورد، کلا و حاشا امیرالمؤمنین پاک‌تر و شجاع‌تر و دلیرتر از این بوده است:

موحد چو در پای ریزی زرش چو ششمیر هندی نهی بر سرش
 کویم و هراسش نباشد ز کس بر این است بنیاد توحید و بس

موحد بزرگی چون علی مرتضی با آن همه قهرمانی‌ها و رشادت‌ها هرگز نمی‌توانسته چنین ننگ و عاری را به جان بپذیرد، این ادعاهای کاذب جعل کاری‌های دشمنانه مقام شامخ آن مرد بزرگوار نیست، و این عقیده پلید نه تنها نشانه دوستی و محبت با اهل بیت نیست که اوج دشمنی و کینه توزی کسانی را می‌رساند که چنین افسانه‌هایی را بافته‌اند و بنام روایت و حدیث و دین و عقیده به خورد مردم داده‌اند ﴿سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَنٌ عَظِيمٌ﴾ [النور: ۱۶]. ما امیدواریم که عاقلان و روشن ضمیران هر چه زودتر از زیر این انبار خرافات بدرآیند و یقین کامل داریم که انشاءالله خداوند دایره محققان و پژوهشگران مؤمن و صادق را افزایش خواهد داد و پس از لطف و احسان خداوند بوسیله تلاش و کوشش و زحمات این پژوهشگران جامعه روشن و بیدار ما این لکه‌های ننگ را از خود دور خواهند کرد و ثابت خواهند کرد و فریاد خواهند کشید که از عصر جاهلیت عبور کرده‌ایم دیگر خرافات جاهلیت را بنام دین نخواهیم پذیرفت، دین و اسلام و عقیده همان است که ریشه در قرآن داشته و با عقل سالم بشری مطابقت داشته باشد و الا نمی‌تواند دین و عقیده قرار گیرد، اسلام پاک‌تر از این خرافات و چرندیاتی است که چهره زیبای آن را مسخ کرده است، به امید چنان روزی که انشاءالله دور نخواهد بود برگردید و این کلمات ایمان پرور امیرالمؤمنین را دوباره بخوانید که این مرد مؤمن و این ولی صادق خداوند چه می‌گوید: ای پروردگار من (سه بار تکرار می‌کند) و کسی که سه بار این جمله را تکرار کند دعایش رد نمی‌شود، ای

سرور و مولای من! و ای مالک و اختیار دارم! ای کسی که نیاز و بیچارگی ام را می‌داند، ای که از فقر و تنگدستی ام آگاه و خبردار است! علی این مرد زاهد و دور از دنیا در اینجا از فقر مادی اش شکایت نمی‌کند، از بدبختی ظاهری اش شکایت نمی‌کند، این مناجات کسی است به آخرت از دنیا بیشتر ایمان دارد اما اینکه آخرت را ندیده یقین و باورش به آخرت بیش از دنیا است، این مردان زاهد و بزرگوار ممکن است در باره دنیا شک و تردید داشته باشد اما در باره غیبیاتی که به آن‌ها ایمان آورده‌اند شک و تردیدی ندارند لذا امیر المؤمنین می‌فرماید: اگر آخرت با تمام تفصیل و جزئیاتش برایم مکشوف گردیده و در نظرم مجسم شود ذره‌ای به ایمانم افزوده نمی‌شود چون یقین و باوری به آخرت و قیامت دارد یقینی مبنی بر وحی است و ایمانش به وحی همچون کوه استوار و همچون آهن خلل ناپذیر است، و معنای ایمان بالغیب همین است کسانی که به غیب ایمان آوردند یعنی چه؟ یعنی نا دیده خدا را و بهشت و دوزخ را و صراط و میزان را باور کردند خدا یا از تو چنین ایمانی می‌خواهیم.

«يَا رَبِّ يَا رَبِّ يَا رَبِّ أَسْأَلُكَ بِحَقِّكَ وَقُدْسِكَ وَأَعْظَمِ صِفَاتِكَ وَأَسْمَائِكَ أَنْ تَجْعَلَ أَوْقَاتِي مِنَ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ بِذِكْرِكَ مَعْمُورَةً». بار دیگر این دعا تکرار می‌شود و این کلمات و الفاظ تکرار می‌شود، انبیاء عليهم السلام وسیله و واسطه می‌آورد وسیله و واسطه چیست، قبر و بارگاه و مرده؟ کدام وسیله، و واسطه ای که این بندگان پاک و خالص خدا می‌شناختند کدام است، «أَعْظَمِ صِفَاتِكَ وَأَسْمَائِكَ» وسیله اسماء و صفات الهی است، در اول کتاب در باره به اندازه کافی توضیح داده شد به همان اکتفا می‌کنیم، سؤال چیست؟ خواسته چیست منظور و مطلوب چیست؟ «أَنْ تَجْعَلَ أَوْقَاتِي مِنَ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ بِذِكْرِكَ مَعْمُورَةً» اینکه همه اوقات مرا تمام شب و روز مرا با ذکر خودت آباد کنی، اینکه همواره به یاد ذکر تو مشغول باشم، همه لحظات جانم ذکر و عبادت باشد، و این آرزوی همه بندگان نیک و اولیای پاک خداوند است که اوقاتشان جز با ذکر خدا نگذرد، لحظه‌ای از خداوند که معبود و مسجود و مقصود و مطلوبشان است نگذرد، این از خصوصیات این اسلام است که بنده می‌تواند تمام بیست و چهار ساعت زندگی را به ذکر عبادت مبدل کند، ممکن است، بله البته که ممکن است،

وقتی مؤمن به تمام اوامر الهی و سنت‌های نبوی پایبند است، وقتی از ارتکاب تمام محرمات و حتی مکروهات اجتناب می‌کند، وقتی بشدت حریص است که لحظه‌ای را از یاد خدا غافل نباشد طبیعی است که تمام زندگی‌اش عبادت بشمار می‌آید حتی کار و زندگی‌اش، حتی خواب و اشتغال به نیازها شخصی‌اش همه لحظاتهش ذکر و عبادت بشمار می‌آید، لذا در حدیث صحیح آمده است که، اگر کسی همیشه به عمل نیکی پایبند باشد مثلاً نماز تهجد یا روزه دوشنبه و پنجشنبه یا کمک و دستگیری چند خانواده فقیر و مستمند اگر روزی مریض شود یا فراموش کند یا امکانش را نداشته باشد خداوند این روز یا روزهای کمبودش را نیز پاداش کامل برایش می‌نویسد، چون مثل کارمندی که اتفاقی برایش پیش بیاید و نتواند سرکار حاضر شود. احادیث صحیح دیگر داریم که مثلاً شش روز، روزه ماه شوال پیامبر ﷺ می‌فرمایند، چون «الحسنَةُ بعشر أمثالها» است یعنی هر نیکی معادل ده نیکی است و این لطف و احسان خداوند، لذا سی روز ماه رمضان می‌شود سیصد روز پس رسول گرامی ﷺ شش روز دیگر نیز از ماه شوال روز می‌گرفته که ضرب ده بشود شصت روز، آنجاست سیصد روز می‌شود سیصد و شصت روز گویا تمام سال روزه گرفته است، این یک عمل است، و اصل عمل است چون آروزی تنها و دعای تنها بدون عمل نتیجه‌ای ندارد، بعد از عمل و تلاش پی‌گیر امیرالمؤمنین دعا هم می‌کنند که، خدایا شب و روز مرا ذکر و عبادت بشمار آور تمام اوقات مرا با ذکر و یاد خودت آباد بدار. چون توفیق و قبول از طرف خداوند است اگر خداوند نخواهد و توفیق ندهد و قبول هم نکند اگر هزار سال بی‌وقفه خودش را خسته کند باز هم نخواهد توانست به نتیجه برسد. اولاً می‌تواند عمل، ثانیاً اگر خداوند مهلت دهد که عمل کند ولی قبول نکند هیچ ارزش ندارد پس دعا و نیایش به خاطر این است که انسان گویا از خداوند می‌طلبد که خدایا من به ذکر تو به عبادت تو به نیایش تو محتاجم، تو به سجده و دعا و عبادت من نیازی نداری این منم که به تو محتاجم، و به خاطر اینکه ثابت کنم که واقعا بنده تو هستم غلام و برده تو هستم لطف و مرحمت فرما و اجازه بده که تو را سجده کنم دعا کنم از تو بخواهم، این راز بندگی است و این کیف و لطف و لذت بندگی است

این حلاوت و شیرینی بندگی است که انسان بداند و آگاهانه قدم بردارد و شب روزش را به یاد خدا بگذارند لحظه‌ای از معبودش غافل نباشد این حلاوت و شیرینی بندگی زمانی حاصل می‌شود که مبدأ توحید کامل و خالص باشد قبل از هر چیز خداوند جز اله و معبود جز ذات یگانه و یکتای پروردگارش دل از هر سنگ و چوپ و قبر و گنبد و بارگاه دیگری ببرد، توحید و عبادتش را خالص کند ﴿مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ﴾ [الأعراف: ۲۹]. طبیعی است که این عمل بسیاری را به خشم می‌آورد ﴿وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾ [التوبة: ۳۳]. حتی اگر مشرکان به خشم آیند بازهم باید یک خدا را پرستید، فقط برای الله سجده کرد فقط از الله کمک خواست فقط الله را مالک نفع و ضرر دانست فقط الله را مالک فرزند دادن و بینا کردن و حاجت برآوردن دانست. به به چه کیفی دارد این توحید و یکتا پرستی ﴿أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ﴾ [النمل: ۶۲]. «آیا هست کسی که حاجت نیازمند و بیچاره را برآورد هنگامی که او را بخواند». اما چقدر خنده آور است حماقت بعضی جاهلان کسانی به عنوان پیشوا سخن می‌گویند و مسلمانان ساده و مخلص و بیچاره ای گمان می‌کنند که آنان دین خدا را می‌رسانند و گمان می‌کنند اسلام ناب همان اسلام خالص قرآن است، چند روز پیش آقای عمامه به سر از نمایندگان اسلام ناب در کانال ماهواره ای تبلیغاتی (سحر) در ضیافت مصنوعی پرسش و پاسخ زنده آقای نسیم امت اسلامی را چنین ارشاد می‌فرمودند که آیه ﴿أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ﴾ [النمل: ۶۲]. مصداق اولش آقا امام زمان است، دروغ پردازی و تناقض گوی به جایی رسیده که خودشان هم نمی‌دانند چه می‌گویند، از یک طرف آقا امام زمان (عج) به قدری اختیارات و کرامات و معجزات دارد که تک تک حرکات شیعانش را کنترل می‌کند و هر کدام آنان را هر لحظه در هر جا که باشد می‌بیند و به کل نظام جهان اشراف کامل دارد (تا حالا فقط کرسی و عرش ندارد) و از سوی دیگر آنقدر مضطر و بیچاره است که یازده قرن است دعا و زاری می‌کند که (سوء ش) برطرف شود نمی‌شود، دقت کنید که چه علم و دانش تقسیم می‌شود، به به سعی کنید کم نیارید! این در صورتیکه آقا را مضطر گفته باشد، اما اگر آقا صفت فاعلی داشته باشد که

ایشان مشکل بیچاره گان را حل کند که خداوند خودش رحم کند، یعنی به هر نحوی شد باید شش هزار آیه قرآن به آقا و بقیه ائمه علیهم السلام ارتباط پیدا کند، و إلا اسلام ناب پایش می‌لنگد. خدایا هدایت از تو می‌طلبیم خدایا خزانه‌هایت پر است چیزی کم نداری و از تو چیزی کم نمی‌شود از تو می‌خواهیم که دل‌های همه انسان‌ها را بر توحیدت جمع کنی، خدایا از تو می‌خواهیم که امت اسلامی را از این بدبختی و بیچارگی و از تفرقه و جهالت نجات بخشی و همه را در پرتو نور وحیت متحد و متفق بگردانی، خدایا از تو می‌خواهیم که آنچه باعث ننگ و آبرو ریزی اسلام می‌شود از میان امت برچین و تمام بساط خرافات را به هر شکل و لباس که هست با نور قرآن و توحیدت بسوزانی، و با دود آن چشم دشمنان اسلام را کور گردانی، خدایا تو که قادری لطف و کرم فرما و انبارهای کینه و حسدی که امت اسلامی را متفرق کرده نابود گردان و جای آن را با الفت و محبت پر بگردان، پروردگارا عطش و عشق حق طلبی را در دل‌های همه مان زنده و بیدار بفرما و حق و شناخت حق و پیروی از حق و دفاع از حق را از آب سرد در همین تشنگی برای ما گواراتر بگردان.

خدایا، از تو می‌خواهیم که به لطف و کرم خودت دین و عقیده و سیرت و اخلاق رسول بزرگوارت ﷺ را در ما زنده بگردانی و حیات طیبیه آن معلم اول بشریت را الگو و سرمشق زندگی برای ما قرار دهی، و خدایا از تو می‌طلبیم که زندگی صحابه و یاران و اهل بیت و خاندان پیامبرت ﷺ و همه بندگان نیکی که اسلام را درست فهمیده‌اند و اول عملا در خودشان و سپس در جامعه پیاده کرده‌اند را به عنوان نمونه‌های عملی اسلام در امت اسلامی زنده و متبلور بگردان و به ما محبت حقیقی آنان و توفیق پیروی درست از آنانرا عنایت بفرما. آمین.

«وَيَخِدْمَتِكَ مَوْصُولَةً» این تنها جمله‌ای است که در این دعا به کلمات سلف مشابَهت ندارد نه از خود امیر المؤمنین و نه از هیچ یک دیگر از صحابه و اهل بیت و علماء قرون اولیه اسلام چنین جمله ثابت نشده که به خداوند گفته باشد: خدمت تو را بکنم، چون خداوند پاک‌تر و بی‌نیازتر است که احتیاج به خدمت داشته باشد، کسی به خدمت نیاز دارد که

محتاج باشد و خداوند غنی و بی‌نیاز از هر حاجت است در سخن عوام ممکن است چنین جمله‌ای جاری شود اما از شخصیتی همچون علی علیه السلام که کاملاً با قرآن و اصطلاحات شرعی آشنایی داشته و بیش از ما این حقیقت را درک می‌کرد این جمله قابل فهم نیست، اگر از نظر سند اشکالی نداشته باشد فقط می‌توان گفت که: امیر المؤمنین نیز مانند بقیه انسان‌ها می‌تواند جائه الخطاء باشد چون از اول دعا تا اینکه ثابت شد که ادعا عصمت ادعای گزافی است ایشان هرگز چنین چیزی برای خودش نخواستند و هیچگاه خودش را از مرتبه انسان‌ها بالاتر نبرده است، نبوت هم که نداشت که نیازی به عصمت داشته باشد پس این جمله از ایشان ثابت باشد چاره‌ای جز این نیست که بگوئیم: ایشان در حالت مناجات و راز و نیاز این جمله را گفته است و درست نیست، و یا باید گفت که: این جمله قصداً یا بدون قصد از سوی دیگران به دعا اضافه شده است، یا از کمیل یا از هر کس دیگر بعید هم نیست، البته از آنجای که این کلمه چهار بار تکرار شده نمی‌تواند لغزش زبان باشد و یا اینکه منظور ایشان خدمت این الهی بوده است در این صورت اشکالی نیست، مانند آیه ﴿إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ﴾ [محمد: ۷]. خداوند نیاز به نصرت ندارد دین خدا مراد است. والله اعلم.

«وَأَعْمَالِي عِنْدَكَ مَقْبُولَةٌ حَتَّى تَكُونَ أَعْمَالِي وَأُورَادِي (إِرَادَتِي) كُلُّهَا وَرِدًا وَوَجِدًا» قبلاً هم ضمناً اشاره کردیم که قبولیت عمل مهم است و تازمانی که عمل قبول نشود هیچ ارزشی ندارد، قبولیت عمل دو شرط اساسی دارد، اول اخلاص دوم متابعت از رسول مکرّم صلی الله علیه و آله، اخلاص یعنی اینکه هر عملی را انسان فقط برای خدا انجام دهد و هیچ کسی را جز خدا در آن شریک نکند، ﴿وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ﴾ [البینة: ۵]. «و امر نشدند مگر اینکه خدا را در حالی پرستند که دین و عبادت را فقط برای او خالص کنند اند». و در حدیث صحیح آمده است که «إِنَّ اللَّهَ لَا يَنْظُرُ إِلَى صُورِكُمْ وَأَمْوَالِكُمْ وَلَكِنْ يَنْظُرُ إِلَى قُلُوبِكُمْ وَأَعْمَالِكُمْ» (خداوند به چهره‌های و مال‌های شما نگاه نمی‌کند دل‌ها و اعمال شما را نگاه می‌کند). پس هر عملی باید فقط برای خدا انجام گیرد و غیر خدا هیچ سهمی در آن نداشته باشد، و منظور از متابعت این است که عمل صد در صد مطابق سنت رسول الله صلی الله علیه و آله

باشد و این عینا تطبیق حدیث ثقلین است «کتاب الله و سنتی» و یا «کتاب الله و عترتی» در هر دو صورت چه سنتی باشد و چه عتری باشد تعارضی وجود ندارد، چون عزت نمی‌تواند مخالف سنت باشد، متأسفانه بعضی در اینجا جاهلانه برخورد می‌کنند و دفاعشان از عترت به حدی تند است که به مخالفت و (نعوذ بالله) احیانا به عداوت با سنت می‌انجامد اصلا در اینجا تقابل مطرح نیست و نمی‌تواند مطرح باشد، خاندان پیامبر ﷺ چگونه می‌توانند در برابر خود پیامبر قرار گیرند اما متأسفانه گویا بعضی کار را تا اینجا کشانده‌اند، حد اکثر پیروی از عترت این می‌تواند باشد که الگوی عترت هم رسول الله ﷺ است مگر غیر از این است، آیا عترت چیز دیگری غیر از سنت رسول الله معرفتی کرده‌اند، به ادعای بعضی که کاسه داغتر از اش شده‌اند بله کسانی که بیش از عترت دارند از عترت دفاع می‌کنند گویا دارند می‌فرمایند که، تمام کانال‌های ارتباط با رسول اعظم ﷺ به اوقات ایشان قطع شد جز کانال عترت متمثل در سه چهار نفر و این عین فرمایش آقایان است که همه صحابه پس از رسول الله ﷺ مرتد شدند جز سه نفر و حداکثر هفت ۷ نفر یعنی تمام زندگی رسول الله ﷺ در تمام بیست و سه سال اسلام عملی‌ای که ایشان به شاگردان درجه اولشان آموختند، به باد فنا رفت جز هزار باب! علمی که به علی ؑ تعلق گرفت فاتحه اسلام و تمام زحمات رسول الله ﷺ خواند شد جز علمی که بوسیله عترت علی - حسن - حسین - سلمان - ابوذر - مقداد - عمار بن سلیم بن قیس ؑ و ایشان آن را در کتاب معروفش (أسرار آل محمد) مدون فرمود، سپس تمام اسلام ناب بوسیله شاگرد وفا دار سلیم، ابان ابن ابی تغلب نگهداری شد و آنگاه یکی دو نسل بعد بوسیله آقای محمد بن یعقوب کلینی مفصل‌تر به رشته تحریر در آمد ایشان کل اسلام ناب را در طبق اصول کافی به آقا امام زمان عرضه کرد ایشان فرمود «الکافی کاف لشیعتنا» بعدش هم «استبصار» و «تهذیب» و «من لا یحضره الفقیه» مدون شد این‌ها اربعه نام گرفت صاحب دوتا از اصل و چهار گانه با جرأت و شهامت آمد کتابی نوشت «فصل الخطاب فی إثبات تحریف کتاب رب الأرباب» دو هزار روایت از کتب اصلی اسلام ناب جمع آوری کرد و ثابت کرد که دشمنان عترت قرآن را تحریف کرده‌اند، سایر بزرگواران از این کار به خشم

آمدند و سعی کردند مؤلف فصل الخطاب را متقاعد کنند و اهمیت تقیه را به او بفهاندند که آقا هر چیزی را نباید برملا کرد، شما کوتاه بیا و موقعیت ما را درک کن اما ایشان که گویا به تقیه پشت پا زده بود فرمود: نفاق و دورنگی خوب نیست وقتی ما و شما معتقد هستیم که قرآن دست خورده است چرا از جرأت کار نمی‌گیرید گویا آمدند و تبلیغات کردند که آقای مؤلف محترم شوخی کرده این حرف‌ها نیست تحریف یعنی چه ما از طرف ایشان عذر خواهی می‌کنیم ایشان که مردم رک و با شهامت بود مجدداً سربلند کرد در رساله دیگری نوشت که آقا چرا دروغ می‌گوئید، راست و رک باشید من از پیش خودم روایت نساخته‌ام دو هزار روایت جمع آوری کرده‌ام که از اولین کتاب اسلام (أسرار آل محمد از سلیم بن قیس) تا امروز همه علمای ما و شما به این امر اذعان کرده‌اند خود شما هم پیش بنده بارها اذعان کرده‌اید حالا چرا درست حرف نمی‌زنید با این دورنگی که کار پیش نمی‌رود بدین ترتیب کسی که دو تا از چهار اصول اسلام را نوشته با جرأت و صراحت می‌گوید: قرآن دست خورده است حتی شواهد زنده ارائه داده اما کسانی که این بیچاره را ساده می‌دانستند و اعتراف علنی به این امر را ضرر کوبنده‌ای به اسلام ناب می‌شمردند کتاب ایشان را ناپدید کردند که اکنون جز بعضی کتاب‌های قدیمی و بعضی محققان در دسترس عموم قرار ندارد و این روزها طوری صحبت از قرآن می‌شود که آدم‌های ساده‌ای مثل بنده فکر می‌کنیم مؤمن واقعی به قرآن هست و نیست همین‌ها هستند، عرض می‌کردم که مبلغان اسلام ناب متابعت از سنت را یک توطئه مشترک صهیونیستی انگلیسی و کمونیستی امریکایی می‌دانند و می‌گویند: این اسلام امریکایی است. سنت پیامبر یعنی چه اصل عترت است پیغمبر هم برای تبلیغ علی آمده است، علی شانزده امتیاز دارد که پیغمبر ندارد، اولش اینکه علی مولود کعبه است پیغمبر نیست تا آخر، لذا پیغمبر به مشکل توانست یک شتر زنده از کوه در آورد اما علی پنج شتر زنده در آورد، علی قسیم الجنة و النار است بهشت و دوزخ را ایشان تقسیم می‌کند در حالیکه پیغمبر چنین امتیازی ندارد. الخ.

پس عرض می‌کردم که شرط قبولیت عمل دو چیز است، اول اخلاص یعنی اینکه عمل

فقط برای خدا باشد، دوم متابعت یعنی متابعت پیامبر ﷺ از خداوند می‌خواهیم که به همه مان توفیق عمل صالح با اخلاص و متابعت عنایت فرماید و ما را از هر گونه بدعت و نوآوری در دین حفاظت فرماید و از هر گونه کجروی و انحراف مصون و محفوظ بدارد.

جمله بعدی امیرالمؤمنین در دعا این بود که از خداوند می‌خواست همه اعمالش را یک ورد بگرداند، یعنی همه رفتارها و گفتارها و کردارهایش فقط در جهت رضای و خوشنودی خداوند باشد، جز رضا و خوشنودی او نجوید، جز دین او پیروی نکنند جز رسول او از هیچ کسی متابعت نکند هر عملش برای او باشد فقط در یک سیرگام بردارد، فقط از یک معبود فرمان ببرد، فقط ذکر و یاد او را بر زبان داشته باشد، وردش یکی باشد ذکرش یکی باشد فکر و اندیشه و عملش یک باشد، کامش جز به نام او شیرین نشود روحش جز با او شاد نشود خاطرش جز بیاد او تسکین نیابد دل و روانش جز با یاد او آرام‌نگیرد، کی ممکن است چنین حالتی به انسان دست دهد که همه اعمال و اورادش یکی شود زمانی که از هر غیر الله دل ببرد هنگامی که در هر غم و مصیبتی فقط او را یاد کند همه نیازش را فقط به بارگاه او ببرد همه ریسمان‌های پوده و ناپایدار و ناکافی غیر الله را بگسلد و رها کند فقط به ریسمان او چنگ بزند، پیغمبر و امام و امامزاده و قبر و بارگاه و درگاه و آستان و مزار را در جایگاه خودشان قرار دهد همچنان که آن‌ها مخلوق و محتاج پروردگارند آن‌ها را بنده و مخلوق و محتاج بدانند رتبه و منزلت خیالی و وهمی میان آنان تقسیم نکند دل به آن‌ها نبندد در حدی که حق آن‌ها است و بگونه ای شایسته آن‌ها است با آن‌ها رابطه داشت از پیامبر ﷺ پیروی کند از امامان اگر اعمال مطابق شریعت از آن‌ها نقل شده پیروی کند، قبرها را زیارت کند که او را به یاد مرگ بیندازند، وجود گنبد و بارگاره و درگاه آستان را بدعت و خرافات بدانند و برای برجیدن آنان دعا و دعوت کند، به هیچ عنوان هیچ کسی را وسیله‌نگیرد و به هیچ بنده زنده یا مرده ای توسل نجوید مگر به دعا زنده صالح که از او بخواهد برایش دعا کند، و علاوه بر این وسیله‌سازی و دلال تراشی را خلاف شرع و خلاف قرآن و سنت و صحابه و اهل بیت بدانند، اگر ما واقعا خواستار پیروی و متابعت از علی علیه السلام و سایر اهل بیت

هستیم راهش این است که اهل پیامبر ﷺ را پیروی کنیم که آن‌ها هرگز خلاف سنت پیامبر عمل نکرده‌اند.

«يَا سَيِّدِي يَا مَنْ عَلَيْهِ مُعَوَّلِي يَا مَنْ إِلَيْهِ شَكْوَتُ أَحْوَالِي يَا رَبَّ يَا رَبَّ يَا رَبَّ قَوْ عَلِيَّ خِدْمَتِكَ جَوَارِحِي وَاشْدُدْ عَلَيَّ الْعَزِيمَةَ جَوَانِحِي.....» دعا و ندا و استعانت تنها به یک ذات است، به ذات یکتا و یگانه ای که جز او توانایی شنیدن و پاسخ دادن هیچ ندا و فریاد را ندارد، تنها اوست که می‌بایست پرستیده شود و از او کمک و استعانت گرفته شود ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ [الفاتحة: ۵]. «خدا یا خاص تو را می‌پرستیم و خاص از تو استعانت می‌جوئیم» تنها تو را می‌پرستیم و تنها از تو کمک می‌جوئیم پس کسی که شایسته است که انسان در هر حال و برای برآوردن هر حاجت و نیازی به سوی او متوجه شود و نیایش کند فقط ذات یگانه پروردگار است، می‌فرماید: ای کسی که اعتمادم بر اوست، آری بنده مؤمن نمی‌تواند به کسی جز پروردگارش اعتماد کند راستی که جز هیچ کسی این شایستگی را ندارد که شکایت گوش کند و به آن‌ها رسیدگی کند چون شکایت برای آن است که طرف بشوند بفهمد، درک کند و بتواند کمکی بکند قبر و گنبد چه می‌توانند بکنند در همینجا این پرسش بجا را مطرح می‌کنیم که راست چرا امیرالمؤمنین پیامبر را صدا نکرد، به پیامبر اعتماد نکرد به جای فلسفه بافی بهتر نیست آقایان به این پرسش عامیانه پاسخ دهند که اگر غیر از خدا هم کسی هست که انسان او را صدا کند یا فلان یا فلان ادرکنی بگوئید، پس چرا علی چنین نکرد؟ اگر غیر از خدا هم کسی هست که انسان به او اعتماد کند پس چرا علی نکرد؟ اگر غیر خدا هم کسی هست که بتواند حاجت و نیاز انسان را برآورد چرا علی چنین نکرد؟ پیش از پیامبر ﷺ که پیامبران دیگری هم بوده‌اند که آنزمان وفات کرده بودند و بعضی قبرهایشان هم تا حدی از نظر بعضی مردم مشخص است چرا علی چنین کاری نکرد؟ ابوطالب هم که از نظر آقایان مسلمان شده بود ایشانهم که حتما از خیلی امامزاده‌هایی که معلوم نیست زیر گنبدشان چه مدفون است بهتر بود. حضرت زهرا هم که مادر معصومین بود زودتر وفات کرده بود پسران پیامبر ﷺ همه که زود وفات کرده بودند آیا این پرسش پاسخ

نمی‌طلبد که به جای اینکه دلیل بتراشید و از پیش خود فلسفه بیافید بهتر نیست به این پرسش ساده جواب دهید که اگر غیر خدا هم شایسته است که در وقت حاجت خوانده شود علی علیه السلام چرا اینکار را نکرد؟ آیا قبرهایی که در زمان علی وجود داشت از قبرهای امروزی شایستگی کم‌تری داشت؟ آیا مرقد مطهر خود رسول اکرم صلی الله علیه و آله که جلو چشمان همه بود چرا کسی به ایشان متوجه نشد و امیر المؤمنین برای آموزش همه که شده نگفت، کمیل عزیز بیاد داشته باش که استغاثه از قبر شریف رسول الله صلی الله علیه و آله مشروع است به دیگران هم برسانی، وقتی ایشان چنین کاری نکرد امام حسن مجتبی چنین کاری نکرد امام حسین شهید چنین کاری نکرد و بقیه ائمه نکردند، پس این بازار سیاه قبر و گنبد و بارگاه و آستان و مزار و خرده گیری و پیشانی سایه و ندا و استغاثه و یا علی و یا مهدی و یا زهرا از کجا آمد؟ ما نمی‌خواهیم بدانیم که اطلاق لفظ (یا) از نظر لغوی و ادبی به غیر الله جائز است یا خیر برای اینگونه پرسش‌ها آقایان قرن‌ها است که دلیل تراشیده‌اند و فلسفه بافته‌اند و کتابخانه‌ها انباشته‌اند، پرسش بسیار ساده است که اهل بیت اینکارها را کرده‌اند یا خیر؟ همینقدر و بس، اگر کرده‌اند کجاست؟ سندش چیست؟ راویش کیست؟ اگر نکرده‌اند شما به چه حقی این سیاه بازاری را براه انداخته‌اید، و دلیل مشروعیت آن چیست؟ آیا دین غیر آن چیزی است که پیامبر صلی الله علیه و آله معرفی کردند و صحابه و اهل بیت به آن عمل کرده‌اند؟ آیا هرکس بیاید از پیش خودش چیزی را علم کند و برایش دلیل و فلسفه و فایده بیافد دین می‌شود؟ اگر اینطور بوده لازم نبود خداوند پیامبر بفرستد و کتاب بفرستد و قانون و دستور صادر کند، هر کسی هر زمان از چیزی یا کاری خوشش می‌آمد برایش روایت می‌تراشید و فلسفه می‌بافت و می‌شد دین، مشرکین مکه هم که برای خودشان دلیل داشتند چرا کاری آنان دین نشد چرا کار هندوها و بوزی‌ها دین نمی‌شود؟ کتاب هم دارند روایت هم دارند دلیل و فلسفه برای کارهایشان می‌دانند، پس دین همان چیزی است که خدا گفته و رسول الله صلی الله علیه و آله انجام داده و بقیه از روی آن کپی برداری کرده‌اند، به تعبیر خیلی ساده باشد گفت که: دین فقط کپی برداری از تمام اعمال رسول صلی الله علیه و آله است الگویی و سرمشق فقط خود رسول الله صلی الله علیه و آله است بقیه همه تابع اویند، صحابه و

اهل بیت همه تابع ایشانند هیچکدام آنان از پیش خود چیزی نگفته‌اند و نمی‌توانسته‌اند بگویند، بنابراین اگر کسی ادعا کرد یا شینده باشد که فلانی حتی اگر نزدیک‌ترین فرد به رسول الله ﷺ باشد فلان عمل را انجام داده یا چیزی فرموده که دال بر مشرعیّت آن باشد حتما باید دید که آیا خود رسول گرامی ﷺ چنین کاری کرده‌اند یا خیر؟ و در این باره ارشادی دارند یا خیر؟ گرچه ما صددر صد یقین داریم که اگر از شخص علی ﷺ یا هر صحابه دیگری عملی ثابت شود حتما از رسول الله ﷺ دلیل دارد، چون بزرگوارانی مثل علی محال است چیزی بگویند یا کاری انجام دهند که رسول الله ﷺ نکرده باشد، مشکل اینجا است که به دروغ کارهایی را به علی نسبت داده می‌شود در حالیکه ایشان نکرده‌اند و نه فرموده‌اند، پس خطر از عمل صحابه و اهل بیت نیست خطر از دروغ‌های است که به آنان نسبت داده می‌شود و نامش روایت و حدیث گذاشته می‌شود. خوشبختانه تمام این خرافاتی که امروز به نام دین در جامعه رخنه کرده و عقاید باطلی که به نام دین وارد زندگی مردم شده هیچگونه ریشه‌ای در خیرالقرون ندارد، و روح صحابه و اهل بیت از اینگونه عقاید ضد قرآنی و خرافات ضد دینی بی‌خبر است بنابراین برای اثبات چنین چرندیاتی و نسبت دادن آن‌ها به دین فقط کافی است از مبلغان و مدافعان آن بخواهید که از عمل پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم السلام ادعاهایشان را ثابت کنند، فوراً دلیل می‌تراشند و فلسفه می‌بافند، بگوئید عمل علی را می‌خواهیم عملی ائمه اهل بیت را می‌خواهیم آیا آنان مهر گذاشته‌اند یا خیر؟ ایشان را مسح کرده‌اند خیر؟ تقیه کرده‌اند خمس گرفته‌اند، صیغه کرده‌اند، سینه زده‌اند زنجیر قمه زده‌اند، گنبد و بارگاه ساخته‌اند، مرده پرستی کرده‌اند، مفاتیح به علی گرفته‌اند، به غیر خدا توسل جسته‌اند غیر خدا نذر و قربانی کرده‌اند، همین قدر کافی است که از عمل آن‌ها دلیل و شاهد بیاورند، دیگر نیازی به فلسفه بافی نیست واقعا عجیب است همین دیروز جلو خانه کعبه با آقایی نشسته بودیم ضمن صحبت‌ها فرمود: من به امام رضا خیلی اعتقاد دارم فقط رفتم به ایشان گفتم: امام رضا بدل ندارم می‌خواهم حج بروم قبول کرد و آمدم! ببینید چقدر مردم را به غیر خدا وابسته کرده‌اند، در حالیکه ایشان فرد کم سواد هم نبود لیسانسه و کارشناس

واقعا چقدر ظلم است که تا این مردم را از خدا دور نگهداریم گویا زبان‌ها لال است نمی‌تواند بگوید، خدایا نیاز دارم کمک کن این ثمره تربیت ضد قرآنی است و الا مردم فرهنگ دارند سواد دارند دانش و بیش عالی دارند این بستگی به تربیت دارد، آقایان هم خوششان می‌آید که اینطور باشند چون اگر بخدا رجوع کردند بازار کساد می‌شود. خدایا هدایت از تومی خواهیم تو را به ذات خودت سوگند، تو را به اسماء و صفات مقدست سوگند، تو را به جلال و کبریایت سوگند، تو را به یکتایی و یگانگی‌ات سوگند که دل‌های همه ما را به نور ایمان و قرآن منور بگردانی و محبت و عظمت و خوف هر غیر خود را از دل‌های زنگار گرفته ما بیرون آوری، و محبت و عظمت و خوف خود را جایگزین آن کنی تو که قادر و توانایی و چیزی کم نداری. «هَبْ لِي الْجِدَّ فِي حَشِيَّتِكَ» یک دیگر از خواسته‌های امیرالمؤمنین ترس و خشیت خداوند است از او می‌خواهد که به او ترس و خشیت توفیق عنایت کند، خواسته کوچکی نیست مطلب ساده‌ای نیست، ترس از خداوند یکی از لوازم سه گانه ایمان است، ترس از اینکه او را رسوا کند و پرونده سیاهش را جلو مردم بیرون بکشد، ترس از اینکه خون را در بدنش خشک کند، ترس از اینکه او را به غیر بسپارد در سخت‌ترین و دشوارترین آزمایشها به کمکش نرسد، ترس از اینکه لقمه را در گلویش متوقف کند خون را در رگش متوقف کند، ترس از اینکه او را به انواع بیماری‌های مهلک و رسوا کننده مبتلا گرداند، ترس از اینکه کنترل جسدش را از او بگیرد هر کدام از نعمت‌هایش را که سلب کند خود عذاب است که تحمل آن دشوار است، اما همه این‌ها زودتر گذر است این‌ها موقتی است باید از آخرت بترسد، از حساب و کتاب بترسد، از قبر بترسد، از محشر بترسد، از صراط بترسد، از میزان بترسد، از دوزخ بترسد، از مأموران بی‌رحم دوزخ بترسد ﴿عَلَيْهَا مَلَكَةٌ غَلَاظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ﴾ [التحریم: ۶]. «بر آن [جهنم] فرشتگان درشتخو و سخت‌رو [گمارده‌اند] که خداوند را در آنچه به آنان فرمان دهد، نافرمانی نکنند. و آنچه را که فرمان می‌یابند، انجام می‌دهند». از تنهایی و تاریکی قبر بترسد، از سكرات مرگ بترسد، از وحشت نفسی نفسی محشر بترسد،

آنجا کیست که بدادش برسد، وقتی در اولین شب قبر دو فرشته بر او ظاهر می‌شوند و شروع به پرسش و پاسخ می‌کنند، «مَنْ رَبُّكَ وَمَا دِينُكَ وَمَنْ نَبِيُّكَ» اینجا کیست که به کمک او برسد؟ دقت می‌خواهد سوال از امام نیست از امام زمان نیست از ولایت نیست، از چیست؟ سوال اول از توحید است پروردگارت کیست؟ و جواب را با حفظ و زیرگی و مدرک و دکتر و اجتهاد نمی‌توان داد باشد در دنیا عمل کرده باشد واقعا خدا را رب دانسته باشد که بتواند جواب دهد، وقتی کسی در دنیا همه چیزیش را از آقا امام رضا و معصومه می‌خواهد آنجا چگونه می‌تواند جواب دهد، مجبور است بگوید: «آه آه لا ادری» ای داد نمی‌دانم، تو که داشتی در دنیا می‌گفتی چه شد می‌گوید: چون مردم می‌گفتند من هم می‌گفتم ولی نمی‌دانم، گریزی بر فرقتش فرود می‌آید که صدها متر او را به زمین فرود می‌برد «ما دینک» دینت چیست؟ کسی که اینجا غرق در خرافت و بدعات بوده کجا می‌تواند جواب دهد که دینم اسلام است، پیامبرت کیست؟ وقتی کسی در دنیا با پیامبر سروکاری نداشته معشوقش امام زمان بوده و این و آن بوده دستور از بقیه می‌گرفته سنت و روش بقیه را بکاری بسته، چگونه می‌تواند جواب دهد، مار و عقرب و انواع عذاب مسلط می‌شود. داستان دردناک و غم انگیز دوزخ مکرر در قرآن تکرار شده کافی است که مؤمن آن را از خود قرآن بخواند هر ترجمه قرآن را بخواند و ببیند که چگونه توصیف، چگونه چرک و خون و آب جوش می‌نوشد و زقوم می‌خورد ﴿يَتَجَرَّعُهُ وَلَا يَكَادُ يُسِيغُهُ﴾ [ابراهیم: ۱۷]. «آن را جرعه جرعه فرو کشد و نمی‌تواند آن را [به آسانی] فرو برد» چگونه ﴿ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَىٰ﴾ ﴿[الأعلى: ۱۳]. «آن گاه در آنجا نه می‌میرد و نه زنده باشد» ﴿كَلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ﴾ [النساء: ۵۶]. «هر چه پوست بدنش بسوزد پوست و دیگری بجای آن بلا فاصله می‌روید تا اینکه (بیشتر طعم) عذاب را بچشد». خدا یا از شر غضب و خشم و قهر تو به تو پناه می‌جوئیم دوزخ نعره می‌کشد و شیون سر می‌دهد ﴿هَلْ مِنْ مَّزِيدٍ﴾ ﴿[ق: ۳۰]. «(گرسنه‌ام) دیگری هم هست». ﴿وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ﴾

[البقرة: ۲۴]. «آتشگیره آن انسان‌ها و سنگ‌ها هستند». خدایا از خشم و عذاب تو به رحمت تو پناه می‌بریم خدایا تاب شنیدن زفیر و شهیق دوزخ را نداریم، خدایا این گوشت و پوستی که در اینجا تحمل آتش یک سنگ کبریت را ندارد شعله‌های فروزان دوزخ چگونه داشته باشد، خدایا اگر تو رحم نکنی تو لطف و کرم نکنی اگر تو به رحمت و احسان خود از ما نگذری چه خواهیم کرد و به کجا خواهیم رفت فقط پناه گاه ما یکی است و آن رحمت توست دیگری پناهگاهی نداریم، علی ابن ابی طالب علیه السلام که ایمانش را با تقلید نیافته بود و اسلامش را از رساله‌ها نگرفته بود و با چیزی بنام مفاتیح جشن و ندبه آشنا نبود، بلکه دین و عقیده‌اش را از قرآن گرفته بود، می‌دانست که آخرت یعنی عذاب خدا، یعنی چه بنابراین از خدا می‌خواست که ترس و خوف خودش در قلب او بیندازد، نه شعار ترس و ترس ریایی بلکه «الْجِدِّ فِي خَشْيَتِكَ» خدایا از تو می‌خواهیم که ما را به راه راست خودت راهنمایی کنی و ایمانی از جنس ایمان پیامر صلی الله علیه و آله و صحابه جانباز و اهل بیت اطهارش عنایت فرمایی، خدایا ایمانی که ما را به ترس از تو وادارد رعب و خوف تو را در دل ما بگنجاند، خدایا از تو می‌خواهیم که خوف حقیقی و ترس واقع خودت را در دل ما جای دهی و ترس تمام مخلوقات را از دل ما بدرآوری. آمین.

«أَسْرَحَ إِلَيْكَ فِي مَيَادِينِ السَّابِقِينَ وَأُسْرِعَ إِلَيْكَ فِي الْبَارِزِينَ».

چه آرزویی دارد، این بنده وارسته الهی که خود را یک مؤمن عادی می‌شمارد چه آرزوی بزرگی و چه تمنای پرمعیاری، طبیعی است که هر مکتب از خودش پیروان متفاوتی دارد مکاتب انبیاء علیهم السلام نیز به همین صورت و در هر مکتبی نزدیک‌ترین و محبوب‌ترین و معتمدترین به آن مکتب و به سایه آن مکتب کسانی هستند که سرقافله باشند پیشتان باشند قبل از بقیه حاضر به فداکاری شده باشند، در مکتب اسلام و دین مبین اسلام و با آغاز دعوت رسول الله صلی الله علیه و آله نیز کسانی پیشتان بودند، جلوتر قافله بودند کسانی که از همان اولین لحظات آغاز دعوت تا آخرین رمق جان فشانی کردند، آماده جان دادن بودند، این افراد را قرآن سابقین نامیده، یا سابقین اولین که در گروه هستند اولین در میان مهاجرین و سابقین اولین در

میان انصار لذا در چندین جای قرآن کریم از این‌ها ستایش کرده و بهترین و پاک‌ترین نمونه‌های اسلام عملی و ثمره و نتیجه تلاش رسول بزرگوار ﷺ این‌ها بودند، مثلاً در سوره توبه آیه ۱۰۰ ملاحظه فرمائید ﴿وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ﴾ [التوبة: ۱۰۰]. «و پیشروان نخستین از مهاجران و انصار و کسانی که به نیکوکاری از آنان پیروی کردند، خداوند از آنان خشنود شد و [آنان نیز] از او خشنود شدند. و برایشان باغ‌هایی که فرودست آن جویباران روان است آماده ساخت که در آنجا همیشه جاودانه‌اند. این کامیابی بزرگ است». پاداش آن‌ها چیست خوشنودی خداوند از آنان و خوشنودی آنان از خداوند، و بهشت جاویدان، برآستی که این است سعادت بزرگ، علی خود یکی از این‌هاست، اما دیگران کجا هستند که علی ﷺ در دعا و مناجاتش از خداوند می‌خواهد در میدان آن‌ها و در زمره آن‌ها بشمار آید، اولین مصداق آیه کریمه کسانی هستند که از نظر تئورسین‌های اسلام ناب کافر و مرتدند و لعن و نفرین بر آنان جز لاینفک ایمانست و یکی از مسئولیت‌های بزرگی آقا امام این زمان است که در انقلاب رجعت آنان را از قبرهایشان بلند کند و شلاق بزند و حق علی مظلوم و سایر مظلومین اهل بیت! را از آنان بگیرد صلوات بفرستید، به به چه شاهکاری می‌کند اسلام ناب، و چه خوشبختند مسلمانان ناب، ما هم مانند بسیاری از انسان‌های دیگر سرگردانیم که چه کنیم اسلام ناب را بپذیریم یا اسلام خدا و قرآن و پیغمبر و علی را، انتخاب دشوار است اما باید انتخاب کرد یا اسلام ناب را پذیرفت و پیش از هزار آیه قرآن را شش هزار مرتبه به اهل بیت و امام زمان ربط داد و یا اینکه اسلام خدا و قرآن و پیغمبر و علی را باید پذیرفت و قبول کرد که مصداق اولی ﴿وَالسَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ﴾ ابوبکر و عمر و عثمان و علی و عائشه و حفصه و طلحه و زبیر و سعد بن عباد و سعد بن معاذ و غیره ﷺ هستند که در این صورت جواب مردم را دادن مشکل است، یک سرهنگ انگلیسی هنگام خدمت در پاکستان کنونی و هند سابق مرغی خریده و به آشپزش داده بود که برای نهارش بپزد،

آشپز هم که خیلی خودش را عیاری می‌دانست مرغ را کباب کرد و خورد و برای ناهار سرهنگ عدس پخت، ظهر که سرهنگ آمد و سرمیز غذا نشست تعجب کرد که ناهار مرغش به عدس تبدیل شده وقتی از آشپز پرسید گفت: متأسفانه مرغ را گربه خورد، سرهنگ هم و بلا فاصله گربه را از زیر میز گرفت و وزن کرد دید گربه یک کیلو است، گفت: بی‌شعور احمق گربه یک کیلویی اگر یک کیلو مرغ را می‌خورد باید دو کیلو می‌شد اگر این گربه است پس مرغ کجاست و اگر مرغ است گربه کجاست؟ داستان اسلام ناب هم چیزی شبیه همین است سر فرصت معلوم خواهد شد که اسلام ناب همین است که آقایان معرفی می‌کنند پس اسلام خدا و قرآن و پیغمبر و علی که در تضاد کامل با این قرار دارد چه بود اسمش چیست؟ و اگر اسلام ناب آن است پس این چیست؟ خدایا در هدایت را بگشا و این دل‌های سخت‌تر از سنگ ما را نرم کن و اسلام واقعی را اسلام خود را اسلام قرآن را اسلام پیامبر ﷺ را اسلام علی را در ما و در تمام جهان زنده و سربلند و پیروز بگردان و ما و همه امت اسلام را از شر خرافات و عقاید باطلی که چهره زیبای اسلام را مسخ کرده نجات بده. آمین.

«وَأَشْتَقُ إِلَى قُرْبِكَ فِي الْمُسْتَقَاتِينَ وَأَدْنُو مِنْكَ دُنُو الْمُخْلِصِينَ وَأَخَافُكَ مَخَافَةَ الْمُوقِنِينَ وَأَجْتَمِعُ فِي جِوَارِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ» این صفت مؤمن است صفت کسی است که پروردگارش را از خودش ناخشنود نکرده است، اشتیاق دلیل محبت و بنده با پروردگار است کسی می‌تواند مشتاق پروردگارش باشد که گذاشته‌اش را خراب نکرده باشد، تاریخش را سیاه نکرده باشد، دچار انحراف و کجروی و شکار بدعت گذاری نشده باشد چون مطمئن است که پرورنده‌اش صاف است نه اینکه معصوم باشد بلکه پرورنده‌اش را صاف نگه داشته باشد اگر احیانا اشتباهی همه از او سرزده فوراً توبه کرده است پس اشتیاق و محبت با خداوند نشانه اطمینان بنده است، نه اینکه نترسد اما آنقدر رابطه‌اش را خوب کرده است که با همه ترس که دارد امیدوار است پروردگارش را دوست دارد به او محبت می‌ورزد کسی که شب و روز با قبر و قبرستان و مرده سروکار داشته باشد کسی که همه وقت کنار قبر بنشیند و با مرده مناجات کند راز دلش را به مرده بگوید با مردگان راز و نیاز کند حاجتش را از امام

رضا بخواهد قفل و زنجیر به آستان معصومه و شاه عبدالعظیم ببندد، نذر و قربانی اش را برای این و آن انجام دهد و تعظیم و ترس و امید و محبتش با مردگان باشد، در هر مشکل یا علی، و یازهر، و یامهدی بگوید، چگونه می تواند مشتاق خدا باشد این بیچاره که فرصت ندارد که حتی نمازش را با یکسویی برای خدا بخواند، سر نماز هم عجله دارد که زودتر تمام کند و خودش را به بقیع رساند، و سفارشات را تقدیم کند و لیست تقاضاها را ارائه دهد، این علی است که مشتاق خداست و معبود و مسجودش خداست، گویا توحید و یکتاپرستی فقط بر علی لازم بوده است و زبان علی حال بعضی می گوید: ما را به علی و غیر علی چه در برابر این همه دلیل و حدیث و روایتی که داریم علی چه جواب دارد که خودش اگر ثواب و فضیلت لازم نداشته ما را چرا منع می کند علی هم اگر امروز زنده می بود حتما پس از شنیدن این همه روضه و توشه و دعا خوانی با این صداهای قشنگ و زیبا حتما قانع می شد و می پذیرفت ولی ما از علی علیه السلام انتظار نداریم که جلو نواصب و دشمنان اهل بیت ما را کف کند امروز این دعاها دسته جمعی کنار بقیع نیاز و ضرورت ماست ورنه دنیا از کجا بفهمد که ما هم هستیم ورنه مردم را چگونه نگهداریم که از وهابیت متأثر نشوند همین جلسه ها و مداحی ها است که مردم را وفادار نگهداشته است، و گرنه تا حالا وهابیت کار خودش را کرده بود. دوستی می گفت: اگر من برای اسلام ناب فرهنگی بنویسم مداحی را ذمّامی ترجمه خواهم کرد و مداحی فقط اسم است که معنایش می شود مدح سرایی ولی آیا واقعا این مدح سرایی است که انجام می گیرد یا ذمّامی (بیان ذم و بدی) می گفت: به نظر من ذمّامی است چرا چونکه در واقع داریم سر اهل بیت کلاه می گذاریم مدح است که انسان حرف طرف مرا گوش کند ما از یکسو دعای کمیل را با این همه بوق و آواز می خوانیم و از زبان علی به همه اعلان می کنیم که توسل فقط به خداوند و اسماء و صفات او باید جست؟ اما بلا فاصله پس از مراسم دعا به این و آن توسل می جوئیم از زبان علی اعلان می کنیم در هرگونه سخن و مصیبت فقط خدا را باید خواند اما بلا فاصله و شاید در همان جلسه غیر خدا را می خوانیم، از زبان علی اعلان می کنیم که من گنهگارم خدایا گناهانم را ببخش و مرا

بیامرز و شاید در همان جلسه از عصمت علی و اهل بیت سخن می‌گوئیم از زبان علی اعلان می‌کنیم که خدا یا مرا جزو سابقین بگردان مرا جزو صحابه پیغمبرت و در خط آنان قرار ده، و کمی بعد از جلسه دعای نفرین می‌خوانیم و بقول آقای فخر روحانی (معمم) که نذر کرده بود اگر در انتخابات دوره سوم از ترکمن صحرا برنده شود هفتاد هزار مرتبه به دو شیطان لعنت می‌فرستد که انشاء الله من ایمان کامل دارم که آقای روحانی اگر توبه نکند پاداش زحمات خود را در دنیا پیش از آخرت خواهد گرفت و إلا در آخرت که هیچ شک و شبیه ای وجود ندارد حتی اگر ایشان به آخرت ایمان هم نداشته باشد آخرتی وجود دارد و خداوند در حدیث قدسی می‌فرماید: «مَنْ عَادَ لِي وَلِيًّا فَقَدْ أَدْنَتْهُ بِالْحَرْبِ» کسی که با یکی از اولیای من دشمنی کند من با او اعلان جنگ می‌کنم، گر چه آقای روحانی در آخر جلسه پیشمان شده بود پیشمان از (اعترافش نه از کرده‌اش) اما ظاهراً نشانی توبه در چهره‌اش دیده نمی‌شد شبیه این چرندیات را آقای احمد مرعشی پسر آیه الله اسماعیل حسینی مرعشی اهوازی نسبت به ام المؤمنین عایشه و صدیقه رضی الله عنها گفت، (اگر راست گفته باشد دکتر بود و در لبنان خدمت می‌کرد در وزارت خارجه) ایشان که بقول خودش ولایتی بود و اصلاً کار اشتباهی نکرده بود که پیشمان شود ولی خود آیه الله که خیلی آدم فاضل بود با اینکه در دروغ پردازی و فن گمراه کردن بسیار استاد بود شعری را به عربی بر صفحه اول کتابش که به من هدیه کرد نوشت. و می‌گفت: منظورش دفاع از ام المؤمنین است خدا کند که چنین باشد، شبیه این هر چرندیات و دشمنی با اولیاء الله حدود دو سال پیش در حرم نبوی با چند تا جوانی و میانه مرد از کاروانی از اصفهان آشنا شدم، اول با صحبت با معلم شان شد که آن‌ها به نحوی به تفهیم کردند می‌خواهند جدا از روحانی معلم شان با من بنشینند البته معلم محترم در جلسه اول طوری شده بود که به هیچ ممکن بود دیگر رنگ مرا ببیند از آن مسیر هم عبور نمی‌کرد، خلاصه روز بعد با دوستان مذکور در همانجا نشستیم صحبت‌های زیادی شد بیشترشان کارهای رسمی و نظامی داشتند، از جمله سپاه و بیسج، از صحبت‌ها ظاهراً خیلی خوشحال بودند و استقبال کردند صحبت از وحدت پیش آمد گفتند: شما برای وحدت چه

کرده اید؟ گفتم: ما کار ضد وحدت نکرده‌ایم که مجبور باشیم با شعار وحدت جبرانش کنیم. گفت: ولی ما خیلی فعالیت می‌کنیم و در راستای وحدت پیش قدم هستیم. گفتم: این‌ها شوخی است وحدت حقیقی کار دشواری است این شعارها بقول معروف خاک در چشم حریف پاشیدن است، اگر براستی ادعای وحدت درست است شما می‌دانید که اخلاق قرآن و پیامبر ﷺ و خود ائمه اهل بیت علیهم السلام از لعنت و نفرین منع می‌کند اگر براستی وحدت طلبی معممین شما درست است من یک پیشنهاد می‌کنم اگر به این عملی شد باور می‌کنم که واقعا این‌ها وحدت می‌خواهند، هر گروه و فرقه و مذهبی از خودش مقدساتی دارد کاری ندارم که شما قبول دارید که بزور شمشیر عمر فاروق مسلمان شده اید یا خیر؟ اما ابوبکر و عمر هر دو علاوه از بقیه فضائل پدر زنان رسول الله ﷺ هستند یعنی به نوعی با خاندان رسول الله ﷺ مرتبط هستند، و از نظر ما اگر این دو نفر نبودند اسلام به سراسر جهان نمی‌رسید و در همان وهل اول شکار و طعمه دشمنان می‌شده پیشنهاد من این است که آقایان لعن و نفرین این دو شخصیت بزرگ اسلامی را ممنوع اعلام کنند، این یک گام عملی در راستای وحدت است، خود امیر المؤمنین علیه السلام نیز در نهج البلاغه از لعن و نفرین منع کرده است بقیه همه خاموش بودند و گویا شوکه شده بودند که چه جواب دهند چون واقعا برای بعضی این لعن و نفرین بویژه نسبت به این دو چهره نمونه اسلام ﷺ که قرآن گواهی می‌دهد که خدا از آنان راضی شده و آن‌ها از خدا راضی شده‌اند، لعن این‌ها برای بعضی ذکر و ورد و عبادت شمار می‌رود هر چه نگاه کردم کسی آمادگی نداشت که جواب بگوید جوانی (تقریباً ۲۰-۲۲ ساله‌ای) که کنار سمت راست من نشسته بود گفت: آقا از اصول و اعتقادات نمی‌توانیم بگذریم این لعن و نفرین جزو ایمان ماست! دستم را بر شانه‌اش زدم و گفتم آفرین بر جرأت و صداقت تو، این واقعا برای تو ایمان است و از نظر من تو با همین اعتقاد از حضار مردم و بسیاری دیگر که در چنین مواردی از نفاق و دو رنگی کار می‌گیرند بسیار بهتری حتی نزد خداوند مقام تو بالاتر است زیرا در باره منافقین خداوند متعال می‌فرماید: ﴿إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ﴾ [النساء: ۱۴۵]. بنا بر این حقیقت

همین است که تو می‌گویی، آنگاه گفتم عزیزان جواب روشن و صادقانه این جوان خود جواب وحدت طلبی آقایان است، پس وحدت و هفته وحدت صرفاً شعار است وقتی از اصول اعتقادی نمی‌شود صرف نظر کرد چرا از من انتظار دارید که از اصول اعتقادی خودم صرف نظر کنم، چرا از جامعه یک میلیارد و دویست میلیونی مسلمان جهان انتظار دارید که برای خوشنودی اقلیت ۵ درصدی تشیع از اعتقاداتش صرف نظر کند پس بیائیم با هم صادقانه عمل کنیم جامعه اهل سنت هیچ نیازی به اینگونه وحدت ندارد وحدتی که آقا رو بروی شما بخندد و از پشت خنجر بزند وحدتی که از شما سرسفره چرب پذیرایی کند اما به مقدسات شما توهین کند، وحدتی که از قلم و منبر و زبان شما در جهت خاموش کردن و فریفتن مسلمین کار بگیرد و جامعه اسلامی را نسبت پاک‌ترین انسان‌هایی که پس از انبیاء ﷺ تاریخ سراغ دارد مشکوک و بد ظن کند، وحدتی که به شما شادباش بگوید شرطیکه از عقیده و مبادی اعتقادی خود دست بشوئید، جامعه اهل سنت به اینگونه وحدت نیازی ندارد، اصلاً چرا آقایان نیاز پیدا کرده‌اند که هفته وحدت برگزار کنند؟ جوابش یک کتاب است، اما عرض ما این است که اهل سنت خواستار وحدت با همه هستند بشرطیکه از شرک و خرافات و توهین و لعن و نفرین توبه کنند در آن صورت نیازی به شعار وحدت نیست، وحدت خودش برقرار می‌شود دروغ است که می‌گوئید مسائل فقهی باعث اختلاف است حب اهل بیت باعث اختلاف است هرگز چنین نیست، دشمن اهل بیت را تعریف کنید و معرفی کنید تا ببینیم که دشمن اهل بیت کسیت؟ مذهب فقهی تان هرگز شمارا از امت اسلامی جدا نخواهد کرد، شیعیان زیدی هم مذهب فقهی جدا دارند، اهل بیت را هم دوست دارند علی را از ابوبکر و عمر بهتر هم می‌دانند ولی آیا آن‌ها با اهل سنت مشکلی دارند؟ پس رک و راست باشید و درست به مردم بگوئید که مشکل چیست؟ عوام بیچاره را مشغول کرده به اینکه اهل سنت بسم الله نمی‌گویند، و اینکه ما را متهم می‌کنند که در سلام می‌گوئیم «خان‌الأمین خان‌الأمین»، این‌ها شوخی است شما خوب می‌دانید که مشکل اینجا نیست مشکل دعا خواندن و نخواندن نیست سجده کردن به سنگ و مهر نیست مشکل چیز دیگری

است، جامعه اسلامی چرا از شما متنفر است پس بسم الله و مهر و دعا نیست و حب اهل بیت نیست بعضی اسبابش را می‌شمارم ۱- اعتقاد شما به تحریف قرآن ۲- تکفیر و لعن صحابه ۳- تکفیر هر کسی که مبدأ ولایت و امامت را قبول نداشته باشد ۴- سیاست ترور و وحشت علیه فعالان اهل سنت ۵- تبلیغ اعتقادات مذکور زیر چتر تقیه که خود نفاق و دو رنگی است ۶- نشر و پخش کتاب‌های نفاق انگیز و تفرقه افکن در جوامع اهل سنت، این‌ها مهم‌ترین اسبابی است که بر اساس آن اهل سنت از شما متنفرند، انگار شما از تحریف قرآن هیچ ارزشی ندارد چون برای شناخت هر ایده‌ای محقق سراغ افراد نمی‌رود سراغ کتابخانه می‌رود و تمام متون شما هر عصر تقریب وحدت و تمام علماء شما جز عده انگشت شماری نه تنها به تحریف قرآن اذعان و باور دارد که سرسختانه از آن دفاع می‌کنند، بنابراین راه نزدیکی به امت اسلامی این نیست که شما حقایق را انکار کنید بهتر است صاف و شفاف حقیقت را اعلان کنید که گذشتگان ما اعتقاد به تحریف قرآن داشته‌اند اما ما نداریم و هر کسی چنین اعتقادی داشته باشد کافر است این صداقت شما را بیشتر به امت اسلامی نزدیک می‌کند و فاصله‌ها را کم می‌کند، همین لعن و نفرین صحابه و پیامبر ﷺ این دیگر نه شما آن را کار خلافی می‌دانید که از آن انکار و تشیع بدون آن معنی دارد این را اگر از قاموس تشیع حذف کنید چیزی بنام تشیع باقی نمی‌ماند، نویسندگان معاصر شما خیلی بهتر و مفصل از گذشتگان در این باره نوشته‌اند، و تا زمانی که این عقیده وجود داشته باشد شما مشتری کم خواهید داشت چون اسلام را اگر از صحابه جدا کنید چیزی باقی نمی‌ماند و اصلاً فهم قرآن بدون وجود صحابه ناممکن است چون پیامبر ﷺ به تنهایی با یک دختر و دو داماد و دو نوه کم سن نمی‌توانسته اسلام را تبلیغ کند هر عاقلی هم اینرا می‌داند اینکه شما نمی‌تواند تحمل کنید تقصیر کسی نیست نیش عقرب نه از پی کین است که مقتضای طبیعتش این است، ما هم با اینکه برای شما دل می‌سوزانیم و موقعیت شما را درک می‌کنیم جز اینکه بگوئیم ﴿مُؤْتُوا بِعَيْظِكُمْ﴾ [آل عمران: ۱۱۹]. چیزی به ذهنمان نمی‌رسد از خداوند هدایت می‌طلیم و بس.

«وَأَجْتَمَعَ فِي جِوَارِكٍ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ» این یکی از آرزوهای امیر المؤمنین عليه السلام است که در

بهشت در جوار خداوند با مؤمنان باشد، پرسش این است که کدام مؤمنان و منظورش از مؤمنان کیست اگر اسلام ناب را داور قرار دهیم و از آن پرسیم که منظور از مؤمنین کیست ممکن است پاسخ این باشد که با شیعیانش اشکالی ندارد ما که بخیلی نداریم یعنی امیر المؤمنین علیه السلام از خداوند خواسته که در روز قیامت باشیعیانش در جوار او باشند، کدام شیعیان، در حیات ایشان که شیعه درستی نبود که ایشان چنین آرزویی بکنند چون شیعیان آن زمان طبق خطبه‌ها و نامه‌های نهج البلاغه همه مرتد و منافق بودند، همان‌هایی بودند که اهل بیت علیهم السلام بدترین عذاب و شکنجه و قتل و تعذیب جسمی روحی را از دست آن‌ها چشیدند، اگر شیعیان آخر الزمان مراد است بازهم پرسش ایجاد می‌شود که این‌ها این‌همه جلسه و مراسم گریه و عزا داری را در کجا برگزار خواهند کرد و علی چگونه این وضعیت را تحمل خواهد کرد؟ و این همه گنبد و بارگاه و آستان و قبر امام و امامزاده را چه خواهد کرد؟ اگر مؤمنین قبل از اسلام مرادند که بازهم علی علیه السلام غریب و تنها خواهد ماند حد اکثر چندتا فرد و فامیل همراهش خواهد بود پس این مؤمنان کیها هستند، اگر از اسلام ناب کمک نگیریم که ایشان تنها نیست چون اسلام خدا و قرآن و پیامبر و علی و صحابه و اهل بیت می‌گوید: هر کسی که به خدا و روز آخرت ایمان داشته باشد و نماز روزه و حج و زکات (نه خمس) اداء کند مؤمن است و جایش بهشت است حتی اگر به اساس دین اسلام ناب یعنی ولایت ایمان نداشته باشد حتی اگر جز پیامبران علیهم السلام برای کسی عصمت نشناسد حتی اگر به امام زمان هزار ساله ای ایمان نداشته باشد حتی اگر گستاخ و بی ادب باشد و به آستان و قبر و گنبد و درگاه و مزار سجده نکند و نذرانه ندهد و از آن‌ها کمک و شفا و فرزند نطلبد و به آن‌ها توسل نجوید بخدا سرزنند و مستقیم حاجتش را به خدا بگویند با این وجود در اسلام خالص قرآن مؤمن است، و با پیامبر صلی الله علیه و آله و ابوبکر و عمر و عثمان و علی و عائشه و حفصه و طلحه و زبیر و سایر صحابه و اهل بیت علیهم السلام در بهشت در جوار پروردگار مهربان است زیرا خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَٰئِكَ رَفِيقًا﴾ ﴿٦٦﴾

[النساء: ۶۹]. «و هر کس که از خداوند و رسول [او] فرمان برد، آنان در زمره کسانی خواهند بود که خداوند بر آنان انعام نموده است، از پیامبران و صدیقان و شهیدان و صالحان. و اینان نیک رفیقانی هستند». و در اسلام خدا و قرآن و محمد و علی و حسین جایی برای ولایت و امام زمان هزار ساله و لعن و نفرین به اولیاء الله و صحابه پیامبر و گنبد و قبر و دلال بازی وجود ندارد و نه حتی زنجیر زنی و قمه زنی و بوق و آجیر و محرم و عاشورا. و از این قبیل فن و نوت‌ها خبری هست، اسلام آسان و بی‌غش و بی‌آلایش و بی‌شائبه اسلام همه برابری و عدالت، اسلام یکرنگی و صداقت، اسلام بدون خمس یا چپاول اسلامی، اسلام بدون صیغه یا زنا‌ی اسلامی، اسلام بدون تقیه یا دروغ اسلامی، اسلام بدون نوحه یا هیزنیزم اسلامی، اسلام بدون زنجیر و قمه یا بردگی متمدن، اسلام بدون کلک بازی و حقه بازی و کلاه‌گذاری و کاله برداری، اسلام عملی، نه اسلام شعار، اسلام اخلاص نه اسلام ریا، اسلام ثابت و سالم نه اسلام متحرک و گوش و دم شده، اسلام معنویت نه اسلام سیاسی، اسلام سیاست نبوی نه اسلام سیاست مصالح، اسلام قرآن، نه اسلام فلسفه، اسلام پیامبر نه اسلام این و آن، پس در این اسلام دعای علی علیه السلام دعای بسیار محتواء بجایی است طبق این اسلام علی با همه کسانی که با آن‌ها در کنار رسول صلی الله علیه و آله جهاد کرده دعوت کرده در راه نشر این اسلام جان داده و خود را فدا کرده ما برای فردی حکم به بهشت یا دوزخ نمی‌توانیم بکنیم اما انشاءالله امیدواریم که علی با همه آن صدویست و چند هزار صحابه ای که در حجة الوداع با رسول خدا صلی الله علیه و آله حج کردند در بهشت در جوار پروردگارش باشند و از خداوند امیدواریم که همه کسانی که مخلصانه اسلام را پذیرفتند و در نقش قدم رسول الله صلی الله علیه و آله و صحابه جانباز و اهل بیت اطهارش علیهم السلام حرکت کردند و عینا آن اسلام را در خود پیاده کردند انشاءالله که با رسول الله صلی الله علیه و آله و صحابه یکجا در جوار رب کریمشان خواهند بود، این امید و آرزوی ماست اینکه پیروان اسلام ناب محمدی و پیروان مکتب اهل بیت در کدام طبقه بهشت جای خواهند داشت ما نمی‌توانیم پیش بینی کنیم، حاکم و داور اختیار دار خود خداوند است علم غیب هم تنها در کنترل خود اوست هر چه باشد معلوم خواهد شد «استعرف إذا انكشفت الغبار

أَخْلِيلِ تَحْتِكَ أُمَّ حَمَارًا» همین که گرد و غبار فرو نشیند معلوم خواهد شد که بر اسبی سواری یا بر الاغی، هیچکس جرأت نخواهد داشت که بر عدل خداوند اعتراض کند و نه حتی کج نگاه کند اما قبل از اینکه نتیجه ظاهر شود امیدواریم مؤاخذه نشویم اگر از باب استفسار پرسیم که خدایا تو که عادل آیا می خواهی مشرکین عرب را آتشگیره دوزخ بگردانی حتی کسانی که قبل از بعثت رسول الله ﷺ از دنیا رفته اند و با پیامبرت دشمنی هم نکرده اند، اما مشرکین قرن عصر اتم و انترنت و ژنتیک را که چه بسا شرکشان مهتر از شرک آنها است در بهشت برین جای دهی؟ آنها که در هنگام مصیبت به تو رجوع می کردند ﴿وَإِذَا غَشِيَهُمْ مَوَاجٌ كَالظُّلَلِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ فَمِنْهُمْ مُّقْتَصِدٌ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا كُلُّ خَتَّارٍ كَفُورٍ ﴿۳۲﴾﴾ [لقمان: ۳۲]. «و چون موجی سایه بان وار آنان را فرو گیرد خداوند را- در حالی که عبادت را برای او خالص گردانده اند- می خوانند. پس چون آنان را با رساندن به خشکی رهایی بخشد، آن گاه [برخی] از آنان میانه رو است. و هیچ کس جز غدار ناسپاس آیات ما را انکار نمی کند». اما اینها حتی در چنین حالتی به در این و آن می روند و شفا و فرزند و نجات و حل مشکلاتشان را از این و آن می خواهند، آنها کجا اینها کجا؟ خدایا آنها از جماد و سنگ و چوب و خرما بت می ساختند اینها از دوستان و بندگان تو بت می سازند چه تفاوتی بین اینها و آنهاست؟ همان رابطه ای که آنها با بتانشان داشتند اینها با قبور و ضریح و گنبد و بارگاه دارند، همان خواسته هایی که آنها از سنگ و چوب داشتند اینها از قبر و ضریح دارند تفاوت چیست؟ خدایا همانقدر که آنها از تو فاصله داشتند اینها بیشتر فاصله دارند آنها چه گناه بیشتری داشتند خدایا همان عباداتی که آنها برای خدایان کوچکی انجام می دادند اینها برای این و آن انجام می دهند آنها چه گناهی بیشتر دارند، آنها پیامبری نبود که کسی را بر او ترجیح دهند اما اینها نواسگان پیامبر را حتی از مقام پیامبران و فرشتگان بالاتر برده اند، آنوقت کتاب نبود که آنها تحریف کنند اینها کتاب تو را نیز تحریف کردند و معتقد به تحریف آن هستند در حالیکه تو حفاظت آن را خود ضمانت کرده ای ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ ﴿۹﴾﴾ [الحجر: ۹]. آنوقت

پیامبرها نبود که یارانی داشته باشند و آن‌ها تکفیرشان کنند اما این‌ها یاران درجه اول پیامبر را که دوستان نزدیک تو نیز هستند تکفیر می‌کنند خدایا حتی با همسران پیامبر دشمنی دارند و با وجود سند براءت از سوی تو آن‌ها را متهم می‌کنند، خدایا آن مشرکین چون گناه بزرگ‌تری داشتند که آتشگیره دوزخ باشند اما این‌ها در بهشت برین جای داشته باشند خدایا مآکه به قضا و قدر تو راضی هستیم و به عدل ایمان داریم آیا تو چنین خواهی کرد؟ آیا یک میلیارد و دویست میلیون بنده‌ای که در سراسر جهان تو را به یکتایی می‌پرستند فقط تو را سجده می‌کنند فقط از تو کمک می‌خواهند همگی را به دوزخ می‌سپاری و پنج در صد که (البته بیشتر شان بی‌گناه هیچ سروکاری به تو ندارند و یکسر قبرها و گنبدها و ضریحها خودشان مشغولند هستند) تاج بهشت قرار می‌دهی، خدایا ما اعتراضی نداریم اما مبارزه نمی‌کنیم که تو چنین کنی، خدایا ما خود را و همه وجود خود و مرگ و زندگی خود را و حج و نماز و عبادت خود را به تو می‌سپاریم برای تو زنده‌ایم و برای تو می‌میریم و نماز و عبادت ما از آن توست تو خود دانی هر چه می‌کنی اختیار داری ما را حفاظت فرما. ﴿قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ [الأنعام: ۱۶۲]. «بگو: بی‌گمان نماز و عبادتم و زندگانی‌ام و مرگم [همه] در راه خداوند، پروردگار جهانیان است.»

«اللَّهُمَّ وَمَنْ أَرَادَنِي بِسُوءٍ فَأَرِدْهُ وَمَنْ كَادَنِي فَكِدْهُ وَاجْعَلْنِي مِنْ أَحْسَنِ عِبِيدِكَ نَصِيبًا عِنْدَكَ وَأَقْرَبِهِمْ مَنزِلَةً مِنْكَ وَأَخْصِهِمْ زُلْفَةً لَدَيْكَ فَإِنَّهُ لَا يُنَالُ ذَلِكَ إِلَّا بِفَضْلِكَ وَجُدْ لِي بِجُودِكَ...» در این جملات امیر المؤمنین به امر بسیار مهم دیگری اشاره می‌کند انسان از آنجایی که عاجز و ناتوان آفریده شده بر اثر بسا اشتباه کاری‌ها خود و یا دیگران گاهی احساس ترس و خوف می‌کند این ترس و خوف گاهی ممکن از یک دشمن انسی باشد یا دشمنی جنی باشد یا از درنده و خزنده ای باشد، ولی بهر حال انسان چونکه آسیب پذیر است همواره نیاز به کمک و حفاظت دارد، یکی از نیازهای بسیار مهم انسان در زندگی اش امنیت است، خداوند برای اطمینان و امنیت دائم بندگان مؤمنش نسخه ذکر و یا خودش را معرفی فرموده: ﴿أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾ [الرعد: ۲۸] که فقط با یاد خدا دل‌ها آرام

می‌گیرد، چرا؟ زیرا که خداوند قدرت قاهر و مطلق است، اگر قدرت خدا با انسان باشد دیگر از چه می‌ترسد و چرا مطمئن نباشد، نمونه‌های زیادی داریم که خداوند این قدرتش را در حمایت از بندگان نیک و اولیای صادقش بکار بسته است، مثلاً موسی پیامبر علیه السلام هنگامی که با قوم معاند و لج باز یهود از دست فرعون فرار می‌کرد آن‌ها که سالیان متمادی ظلم و ستم فرعون را چشیده بودند گفتند به موسی: ﴿فَلَمَّا تَرَأَا الْجُمُعَانَ قَالَ أَصْحَابُ مُوسَى إِنَّا لَمُدْرِكُونَ ﴿٦١﴾﴾ [الشعراء: ۶۱]. «ما داریم دستگیر می‌شویم» فرمود: ﴿إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ ﴿٦٢﴾﴾ [الشعراء: ۶۲]. «پروردگار من با من است بدون شک راهی به من نشان خواهد داد».

این قدرت خداست و این ایمان یک بنده مؤمن به خداست که در مسیر دعوت حق جز سلاح منطق و استدلال چیزی در اختیار ندارد اما با این وجود از هیچ قدرتی حتی از ستمگری چون فرعون نمی‌ترسد، و دیدیم که خداوند بر خلاف تصورات بشری راه نشان داد آب دریا متوقف شد و دوازده راه خشک باز شد که موسی علیه السلام با بنی اسرائیل عبور کردند و در همین راهها فرعون و فرعونیان را بدام انداخت و هلاک کرد. در داستان ابراهیم خلیل علیه السلام می‌بینیم که نمرود برای شکست دادن نیروی منطق و استدلال یک موحد و حق پرست با کمک امپراطوریش آتش بزرگی آماده می‌کند و او را بوسیله منجنیق (چیزی شبیه خمپاره افکنهای امروزی) به داخل آتش پرت می‌کند اما آنکه آتش را آفریده توانایی سوزاندن به او بخشیده فرمود: ﴿يَنَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ ﴿٦٩﴾﴾ [الأنبياء: ۶۹]. «ای آتش سرد و وسیله سلامتی برای ابراهیم باش». هر پیامبر چونکه مأمور تبلیغ رسالت الهی است قدرت خدا کاملاً با اوست، اما فقط در حالات استثنایی به شکل معجزه ظاهر می‌شود اما این بندگان صادق به قدری مطمئن هستند و به قدرت خدا ایمان دارند که ذره‌ای خوف و هراس به خود راه نمی‌دهند. در داستان هجرت رسول بزرگوارمان صلی الله علیه و آله دیدم که خداوند چگونه از پیامبرش حفاظت فرمود هنگامی فرمود که، مشرکان صد نفر از صد قبیله مختلف عرب خانه حضرتش صلی الله علیه و آله را محاصره کردند، ایشان در داخل بود ظاهراً عقل بشری نمی‌تواند بفهمد که یک انسان دست خالی چگونه می‌تواند از میان صد شمشیر برهنه ای که فقط به قصد کشتن ایشان

هجموم آورده‌اند جان سالم بدر برد، اما حفاظت دست ذات است که مالک همه آسمان‌ها و زمین است و لحظه‌ای غافل نیست ﴿لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ﴾ [البقرة: ۲۵۵]. دستور رسید از جلو چشمان همه بیا بگذر و منزل را رها کن ﴿وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ﴾ [یس: ۹]. «و پیشاروی آنان سدّی و پشت سرشان [نیز] سدّی قرار داده‌ایم. آن گاه [چشمان] آنان را فرو پوشانده‌ایم، پس آنان [هیچ چیز] نتوانند دید». رسول بزرگوار علی مرتضی را به جای خودشان خواباند و یک و تنها از جلو چشمان همه گذشتند و هیچکس نتوانست در بیداری و با چشمان باز ایشان را ببیند زیرا ذاتی که به چشم توانایی دیدن داده در این لحظات قدرت دیدن از آن‌ها سلب می‌کند، در داخل غار ثور وقتی که با تنها یار جان و رفیق و همنواشان نشسته بودند مشرکین با کمک ماهران ردیاب به دم غار رسیدند صدیق فداکار که از خودش فراموش کرده بود و در فکر این بود که مبادا مشرکین به رسول الله ﷺ گزند برسانند آثار این نگرانی را حضرت احساس کردند و فرمودند: ﴿لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا﴾ [التوبة: ۴۰]. «ترس که خداوند با ماست». ترس بشر طبیعی است حتی اگر پیامبر باشد چنانکه در داستان موسی عليه السلام هنگامی که به قدرت خداوند عصای دستش در میدان به اژدها تبدیل شد موسی عليه السلام را ترس فراگرفت خداوند فرمود ﴿خُذْهَا وَلَا تَخَفْ سَنُعِيدُهَا سِيرَتَهَا الْأُولَى﴾ [طه: ۲۱]. «بگیر و ترس ما (این چوب دست تو را) به حالت اصلی باز خواهیم گرداند»، در حالیکه ترس ابوبکر صدیق در اینجا برای خودش نبود بلکه برای رسول الله ﷺ بود بدلیل اینکه وقتی ایشان همه سوراخهای داخل غار را بست و یک سوراخ باز ماند با پای خود آن را بست تا اینکه پیامبر گرامی ﷺ بتواند راحت بخوابد وقتی هم که مار پای ابوبکر صدیق را زد پایش را تکان نداد که خواب یار نازنینش خراب نشود چون سر مبارک پیامبر ﷺ بر روی ران ابوبکر رضي الله عنه گذاشته بود حضرت ﷺ باقطره اشکی که از شدت درد از چشم ابوبکر بر رخسار مبارک رسول نازنین چکید بیدار شد وقتی جریان را پرسیدند با لعاب مبارکش اثر مارگزیدگی پای ابوبکر مالیدند که به حکم خدا دردش تسکین یافت. این سخنان از بافیه‌های دروغگویان ماهری چون زراره نیست

این‌ها تاریخ است که حتی کافران هم نوشته‌اند، بهر حال مشرکین ناکام از دم غار برگشتند و با اینکه آنان از داخل غار پاهای مشرکین را می‌دیدند که کافی بود یک نفر سرش را پائین تر بگیرد و تا بتواند پیامبر و ابوبکر را ببیند و برای همیشه از درد سر نجات یابد، اما مگر این توانایی را داشتند ذاتی که انسان آفریده و به او قدرت فکر کردن بخشیده در این لحظات حساس گویا بر فکر و عقل همه آن‌ها مهر بطلان گذاشته شده که با اینکه مؤکدا می‌دانند که مرد پا تا دم غار رسیده پس کجا رفته به زمین رفته کجا رفته است؟ فقط با یک تخم کبوتر و یک تار عنکبوت خداوند آن‌ها را گیج کرد و نتوانستند دشمن خدا یانشان را از یک متری پش پایشان به چنگ آورند پس حفاظت دست خداست، اوست که حفاظت می‌کند و نجات می‌دهد، لذا علی از خدا کمک می‌گیرد و عاجزانه باگردنی کج و چشمانی اشک آلود از او می‌خواهد که او را از شر و گزند هر کید و مکاری حفاظت کند دست به دامن پیامبر نمی‌برد، دامن امام زمان را نمی‌گیرد، پیش قبر پیامبر زانو نمی‌زد، و زنجیر و قفل نمی‌بندد، به نام پاک پیامبر ﷺ نذر و قربان نمی‌کند از حضرت زهرا که معصوم! است و هر قدرتی دارد کمک نمی‌گیرد، از دو معصوم دیگر که همراه ایشان است (امام حسن و امام حسین) کمک نمی‌گیرد، ابراهیم خلیل و حضرت نوح و حتی از جبرئیل و میکائیل که در اختیار او! هستند کمک نمی‌گیرد، از قبر پیامبر ﷺ خورده نمی‌گیرد از بقیع خورده نمی‌گیرد و کنار بقیع شیون نمی‌کشد. ای عاشقان و پیروان علی شما را به خدای علی قسم بیائید از علی پیروی کنیم، شما را به خدا بیائید از علی و اهل بیت پیروی کنیم، بیائید ایمان و عقیده مان را از آن موحدان بزرگ و خدا پرستان نمونه بگیریم، بیائید انسان‌های مظلوم و مسلمانان مخلص را که بنام خدا و پیامبر و قرآن و اهلیت جان می‌دهند از بندگی بندگان رها کنیم و به بندگی خدای بزرگ وابسته کنیم، بیائید به جای شعارهای مشرکانه (یا علی و یا مهدی ادرکنی و یا زهرا) شعارهای توحیدی علی را زنده کنیم بیائید دعایی کمیل را از شعار و ناله‌های بی‌معنی و اثر بدرآوریم و در زندگی عملی پیاده کنیم، بیائید علی وار هر مشکل و مصیبتمان را به خدای علی باز گو کنیم، شما را به خدا سوگند شما را به محبت اهلیت اگر در این محبت صادق

بیائید از علی تقلید کنیم، مثل علی مسلمان باشیم مثل علی دعا کنیم به جای اینکه دعای علی شاعری و خوش خوانی کنیم بیائیم دعا علی (یعنی همین دعا کمیل) را به مردم توضیح دهیم از مردم بخواهیم که معنی آن را دقت کنند، و هر کاری علی کرده ما هم همان را بکنیم، هر جوری که علی مشکلاتش را حل کرده ما هم همانطور مشکلاتمان را حل کنیم، از هر جای که علی حل مشکلاتش را می‌خواسته ما هم از همانجا بخوانیم، اگر واقعا عاشق و پیرو و مقلد علی هستیم و إلا عقل مردم همیشه کور نمی‌ماند، مردم همیشه در خواب نخواهند ماند بالآخره روزی بیدار خواهند شد و آنروز که ببینند به نام علی از دین و عقیده و مذهب علی دور داشته شده‌اند حداقل کاری که خواهند کرد این است و با چنگ و دندان عقیده علی را محکم خواهند گرفت. به امید آنکه خداوند به همه ما توفیق پیروی صادقانه از حق که همان مذهب پیامبر و صحابه و اهل بیت است عنایت فرماید. آمین.

«وَأَجْعَلَنِي مِنْ أَحْسَنِ عِبِيدِكَ نَصِيْبًا عِنْدَكَ وَأَقْرَبَهُمْ مَنَزِلَةً مِنْكَ وَأَخْصَهُمْ زُلْفَةً لَدَيْكَ فَإِنَّهُ لَا يُنَالُ ذَلِكَ إِلَّا بِفَضْلِكَ» امیر المؤمنین در اینجا خواسته دیگری دارد، از خداوند می‌خواهد که به فضل و کرم خودش او را از بهترین بندگان خودش قرار دهد، کسانی که بسیار به او نزدیکند و در نزد او قرب خاصی برخوردار می‌گردند، این خواسته جز به احسان تو حاصل نمی‌گردد، جز آخر این دعا شبیه حدیث صحیح پیامبر ﷺ است که فرمودند: «لَا يَنْجُو أَحَدُكُمْ بِعَمَلِهِ» هیچکس از شما با عملش نجات نمی‌یابد، صحابه رضی الله عنهم پرسیدند: «وَلَا أَنْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ» حتی شما ای رسول خدا، فرمودند: حتی من «إِلَّا أَنْ يَتَّعَمَدَنِي اللَّهُ بِرَحْمَتِهِ» مگر اینکه خداوند با رحمت خودش مرا حفاظت کند، بنابراین بنده هر چند که کامل باشد نمی‌تواند با عملش به جایی برسد، در این زمینه قبلاً توضیح داده شده برمی‌گردیم به قسمت اول این بنده از دعا یعنی حصول بهترین نزدیک‌ترین و خصوصی‌ترین مقام بندگی که امیرالمؤمنین از خداوند خواسته است، بنده مسلمان هر چه با عبادت بیشتر به خداوند نزدیک شود بیشتر احساس نیاز می‌کند، و بیشتر خودش را محتاج می‌بیند و بیشتر آرزو می‌کند که هر چه ممکن است به خداوند نزدیک‌تر باشد، طبعاً نزدیکی فیزیکی مراد نیست نزدیکی مقام و

منزلت مراد است که در نزد خدا محبوب‌تر باشد، خداوند بیشتر او را دوست داشته باشد، بیشتر او را مورد لطف و عنایات معنوی خودش قرار دهد دیگر چه کم دارد، (خداوند از مثال پاک است اما جهت تو ضیح عرض می‌کنم) که وقتی کسی در این دنیای اسباب بازی با رئیس جمهور یا پادشاه یا رهبر کشوری دوست می‌شود چه احساسی به او دست می‌دهد؟ دوستی از آنطرف نه از طرف خودش که ارزشی ندارد اینکه خود فلان رهبر بگوید: فلانی دوست من است و هر چه دارم در اختیار اوست، پس وقتی خداوند کسی را دوست خودش بخواند چه عزت و شرف و سعادت بالتر از این وجود دارد که نتواند بدست آورد.

اما این مطلب باید خاطر نشان کرد که خداوند (نعوذ بالله) به هیچ کس خویشاوندی و رو در واسی ندارد، میلیاردها انسانی و جن و فرشته ای که آفریده همه را با قدرت خودش و با امر و تنفیذ ﴿كُنْ فَيَكُونُ﴾ [البقرة: ۱۱۷]. خودش آفریده است در نزد او هیچ کس بر کسی دیگری برتری ندارد جز به تقوی تنها بنابراین راه دوست شدن با خداوند حصول تقوی است البته پس از ایمان، ﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ [الذین ءَامَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ] [یونس: ۶۲-۶۳]. «بدان که دوستان خدا، نه بیمی بر آنان است و نه آنان اندوهگین شوند. آنان که ایمان آورده‌اند و پروا می‌کردند». فقط یک استثنا وجود دارد که خداوند بعضی بندگان را به برای مأموریت می‌فرستد به آنها یک سری امتیازاتی می‌دهد مثل (معجزه و عصمت در تبلیغ رسالت) ولی حتی این مأموران که اصطلاحاً رسول پیامبر نامیده می‌شوند چنانکه گذشت هیچ یک از لوازم بندگی مستثنی نیستند بلکه آنها نمونه‌های ایمان و تقوی هستند تا که آنها را ببینند و از آنها تقلید کنند ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾ [الأحزاب: ۲۱]. الگو و نمونه خوب و کامل برای شما رسول خدا ﷺ است، لذا رسول خدا ﷺ حتی دانه خرمایی را اگر در باغی یا جایی می‌دیدند نمی‌خورند مبادا صدقه باشد، آنقدر عبادت می‌کردند که پاهای مبارک شان ورم می‌کرد، وقتی ام المؤمنین عائشه صدیقه رضی الله عنها پرسیدند مگر به این است که خداوند گناهان گذشته و آینده شما را بخشیده است ﴿لِيَعْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ﴾ [الفتح: ۲]. فرمودند:

«أَفَلَا أَكُونَ عَبْدًا شَكُورًا» آیا بنده شکر گذار خدا نباشم، بنابراین امیر المؤمنین علی علیه السلام و یا اینکه سایر صحابه و اهل بیت این امر را بخوبی می دانستند که ولایت و قرب خداوند جز با تلاش و کوشش و زحمت و عبادت حاصل نمی شود اما اینکه امیر المؤمنین فرمودند: «لَا يُنَالُ ذَلِكَ إِلَّا بِفَضْلِكَ» یعنی اینکه عبادت ما قیمت این خواسته های ما نمی تواند باشد راهش همین است فقط از طریق کامل ترین مقام و درجه ایمان و بالاترین حد بندگی و عبادت جز این هیچ راهی ندارد، آنهم نه عبادت از پیش بلکه طبق دستور الهی، لذا صحابه از دقیق ترین حرکات رسول گرامی صلی الله علیه و آله پیروی می کردند حتی بعضی صحابه جایی که از شتر پیاده شدند و نیاز بشری داشتند که مثلاً وضو بشکنند آنجا پیاده می شدند و حتی اگر نیاز هم نمی داشتند طوری که رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته بودند می نشستند این کمال اتباع سنت در آن فرهیخته گان بود، زیرا پیروی از رسول خدا صلی الله علیه و آله پس از ایمان یگانه شرط برای حصول تقوا است ﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ﴾ [آل عمران: ۳۱]. «ای پیامبر بگو که: (واقعاً) خدا را دوست دارید پس از من پیروی کنید تا اینکه خداوند شما را دوست داشته باشد و گناهانتان را ببامرزد». بنابراین محال و ناممکن است بتواند دوست ولی خدا باشد بدون آنکه از پیامبر پیروی کند اصلاً نمی تواند مسلمان باشد چه جایی که ولی خدا باشد ﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ [النساء: ۶۵]. «سو گند به پروردگارت، [در حقیقت] ایمان نیاورند مگر آنکه در اختلافی که بین آنان در گرفت، تو را داور کنند. آن گاه از آنچه حکم کردی در خود هیچ دلتنگی نیابند و کاملاً گردن نهند». عجیب اینجا است که می بیند احیانا کسانی زیر چتر تصوف و عرفان ادعای ولی بودن و کشف و کرامات می کنند که یک در صد زندگی شان شباهتی به رسول الله صلی الله علیه و آله ندارد و سراسر اعمالشان خلاف اسلام و قرآن و شریعت است، عجیب تر آنکه گاهی زیر همان چتر کسانی مدعی عرفان و تصوف و سرانجام مقام ولایت الهی می شوند که عمرشان را در جنگ و ستیز با اولیای صادق الهی گذارنده اند و چه بسا لعن و نفرین بر اولیای الهی را ذکر و ورد و ثواب می دانند، عجبا، ما از کشف! و

کرامات! آن‌ها انکار نمی‌کنیم ممکن است با کمک سحر و جادو کارهای فوق العاده‌ای هم از آن‌ها سرزند، اما اگر یک در صد مخالف سنت و پیامبر ﷺ عمل کند نا ممکن است که بویی از ولایت ببرد، البته ولایت خدا منظور است ولایت شیطان زود حاصل می‌شود. آقای تعریف می‌کرد که با یک جماعت چهار نفری از پزشکان پاکستانی برای تبلیغ اسلام به ژاپن رفتیم مدتی فعالیت کردیم باری به شهری وارد شدیم که مسجد نداشت هوتلهای آنجا هم به ماجا ندادند، یک کشیک بودی از ما خواست اگر ما می‌خواهیم می‌توانید که در معبد ما باشید سه شب در معبد سپری کردیم فعالیت خودمان را در بازار می‌کردیم و از معبد به عنوان خوابگاه استفاده می‌کردیم، روز چهارم کشیک آمد و گفت: من در مدت که شما مهمان ما بوده اید شما را دقیق مطالعه کرده‌ایم و اکنون تصمیم داریم مسلمان شوم، بلا فاصله گفت: فکر نکنید من از شما خیلی کارهای فوق العاده دیده‌ام که گرویده شده‌ام این کشش درونی من است بخاطر آنکه به شما ثابت کنم که من چکاره‌ام، می‌خواهیم یک تجربه ای به شما نشان دهم آنگاه ما را در صحن معبد جمع کرد و به یکی از افراد همراهش گفت: در فاصله بیست متری بایستد آنگاه باخاموشی چیزی خواند با انگشتش به او اشاره کرد طرف بی‌اختیار به زمین افتاد دو سه بار با دو سه نفر این تجربه را انجام داد، گفتیم: شما به آن‌ها هماهنگ می‌کنید گفت: از شما کسی بایستد من رفتم و ایستادم تا وقتی با خودش گویا داشت چیزی می‌خواند عادی بودم همینکه به طرف من اشاره کرد نفهمیدم چگونه بر زمین افتادم، آنگاه گفت: با این همه من احساس نقص می‌کنم و این نقص خودم را بیش شما می‌توانم کامل کنم آنگاه کلمه خواند و مسلمان شد، منظور اینکه اینگونه حرکات نشان ولی بودن نیست ولی هیچ اختیاری از خود ندارد که بتواند سویچ کند و کرامات صادر کند کرامات به اختیار کسی نیست و حتی کرامات نشان بالاترین درجه ولایت و ایمان و عمل نیست، ممکن از افراد ضعیفتری هم کرامات صادر شود اما کسانی مخالف سنت رسول خدا ﷺ عمل می‌کنند و به اصحاب پیامبر لعن و نفرین می‌کنند می‌توانند ولی خدا باشند هرگز ممکن نیست، پس امیر المؤمنین تمام کوشش و سعی خودش را به خرج می‌داد و ضمن ایمان و عمل و پیروی صد

در صد سنت رسول الله ﷺ دعا هم کرد که خداوند او را از بندگان نیکویش بگرداند و در نزد خودش مقام و منزلت او را بالا ببرد و این عین ولایت و دوستی خداست، اما اینکه آقای بیاید با شرک و توسل مشرکانه و راز و نیاز با مرده و قبر و ضریح داشته باشد و میلیون‌ها انسان دیگر را هم به شرک و گمراهی بکشاند و ادعای ولایت و دوستی خدا را کند باید به این عمل خندید و برای هدایت او از خداوند دعا کرد و به گفت:

تَعْصِي—الِإِلَهَ وَأَنْتَ تُظْهَرُ حِبَّهُ هَذَا مُحَالٌ فِي الْقِيَّاسِ بَدِيعُ
لَوْ كَانَ حُبُّكَ صَادِقًا لَأَطَعْتَهُ إِنَّ الْمَحَبَّ لِمَنْ أَحَبَّ مُطِيعُ

علی گفتن آسان است، از نام علی شعار درست کردن آسان است، دعای کمیل خواندن و نهج البلاغه خواندن آسان است، دم از محبت علی زدن آسان است، بنام علی بدعت تراشی آسان است، بنام علی صیغه کردن و خمس گرفتن آسان است، سیرت علی را چاپ کردن آسان است، بنام علی دائرة المعارف چاپ کردن آسان است، مولی علی گفتن آسان است، با هر نشستن و برخاستن و سلام و خدا حافظی یا علی گفتن آسان است، اما آیا پیروی از علی همینقدر آسان است؟ آیا علی و نبی را سرمشق زندگی قرار دادن به همین قدر آسان است؟ آیا مثل علی یکتا پرست بودن هم همینقدر آسان است؟ آیا مثل علی پیرو رسول الله ﷺ بودن هم آسان است؟ مثل علی دوست خدا شدن هم آسان است؟ مثل علی فقط به ایمان و عمل و تقوی پناه بردن هم آسان است؟ مثل علی گنبد و بارگاه و ضریح و مزار نساختن به این قبیل چیزها دل نبستن هم آسان است؟ آیا مثل علی پنج وقت نماز خواندن هم آسان است؟ مثل علی کامل و ضوء گرفتن هم آسان است؟ مثل علی با دوستان خدا دوستی کردن هم آسان است؟ مثل علی نام یاران رسول الله ﷺ را بر فرزندان خود گذاشتن هم آسان است؟ مثل علی با همه مسلمانان صاف بودن هم آسان است؟ مثل علی از هیچ مسلمانی کینه و حسد به دل نداشتن هم آسان است؟ مثل علی از بدعت و خرافات بدور بودن هم آسان است؟ مثل علی کلنگ گرفتن و قبر خراب کردن هم آسان است؟ مثل علی زاهد بودن و با وجود در دنیا زیستن دنیا را نپرستیدن هم آسان است؟ مثل علی سهم یتیم و بیوه زن و بیچاره را

نخوردن هم آسان است؟ مثل علی فقط به دین خدا و سنت رسول الله ﷺ اکتفا کردن و از پیش خود دین نتراشیدن هم آسان است؟ مثل علی دین را وسیله حکومت نکردن هم آسان است؟ مثل علی در حکومت عدالت کردن هم آسان است؟ مثل علی یک لخت بودن و از نفاق و دو رویی کار نگرفتن هم آسان است؟ مثل علی ناموس مردم را به نام متعه و صیغه تاراج نکردن هم آسان است؟ مثل علی جیب مردم را به نام دین و زیر نام خمس خالی نکردن هم آسان است؟ مثل علی فقط زکات را به رسمیت شناختن هم آسان است؟ مثل علی در بندگان خدا غلو و افراط نکردن هم آسان است؟ مثل علی از افسانه‌هایی به نام عصمت و ولایت بیگانه بودن هم آسان است؟ مثل علی بر علیه دشمنان دین جنگیدن هم آسان است؟ مثل دشمنان حقیقی اهل بیت را شناسایی کردن و دروغ‌هایشان را از دین جدا کردن هم آسان است؟ مثل علی خط خود را از خط سبائیان و گرگان در لباس میش جدا کردن هم آسان است؟ با همه مقدس مآب شان، نام و تاریخ و روایات آنان را از کتاب‌ها بیرون آوردن هم آسان است؟ کاش امروز علی زنده می‌بود و می‌دید که به نام او و فرزندانش چه‌ها می‌شود؟ آنگاه معلوم می‌شد که دوستان و محبان و پیروان و عاشقان اهل بیت و خاندان طهارت و با عصمت کیست و دشمنان واقعی آن پاکان کیست؟ خدایا اگر این سنت تو می‌بود حتما دعا می‌کردیم که آن‌ها را زنده کن اما سنت و عادت تو چنین نیست لذا از تو می‌خواهیم که ما را به حقیقت دین و قرآن و اسلام و با حقیقت مکتب رسول الله ﷺ و صحابه جانباز و اهل بیت اطهارش آشنا کنی و توفیق پیروی صادقانه عنایت فرمایی، خدایا از ته دل با قلبی آکنده از درد و رنج و اخلاص از تو می‌خواهیم که همه دشمنان اسلام و قرآن بویژه دشمنان حقیقی اهل بیت را هدایت کنی اگر قابل هدایت نیستند نابود و رسوایشان کنی و شرشان را از سر امت محمد ﷺ دور گردانی، خدایا تو را به ذات خودت سوگند تو را به اسماء و صفات سوگند تو را به عرش و کرسی‌ات سوگند که دشمنان اهل بیت را رسوا کنی، کسانی که از آن‌ها قابل هدایتند هدایت کنی و کسانی که شایستگی هدایت و دوستی تو را ندارند خدایا نمونه‌هایی از قدرت را خودت به ما و جهانیان نشان بده تا درس عبرتی برای

دیگران باشد، خدایا اگر صحابه پیامبرت دوستان تو بوده‌اند خدایا اگر تو از آن‌ها آخر راضی بوده‌ای و راضی هستی و دشمنان آنان را اگر قابل هدایت نیستند خدایا رسوا و ذلیل بگردان، خدایا آشکارا به ما نشان بده همچنانکه با دعای ابوسعید خدری رضی الله عنه برای هلاکت دشمن طلحه و زبیر و عثمان و علی عذابت را به شکل شتری فرستادی، همچنانکه عذابت را در این عصر به دشمن ابوهیره رضی الله عنه ابوریه زندیق در حین مرگش نشان دادی که یکسر ناله و فریادی زد آخ ابوهیره می‌گفت، اگر ابوبکر و عمر و عثمان و علی و حسن و حسین و عایشه و حفصه و طلحه و زبیر و خالد و سایر آل را و صحابی پیامبر را دوست داری خدایا نمونه‌های آشکاری از این عذاب را به ما و جهانیان نشان بده، خدایا حلم و برد و باری تو بسیار است ولی ما بندگان ناتوان تو عاجزیم و تحمل زخم زبان‌های ابوریه‌ها جزائری‌ها و مجلسی‌ها و عسکری‌ها تیجانی‌ها را نداریم، چون این‌ها (صحابه و اهل بیت) یاران و خاندان پیامبرت هستند، خدایا اینگونه افراد به چنان عذاب و مصیبت و بیماری و سرطانی گرفتار کن که مردم بدانند که تو با او اعلان جنگ کرده‌ای و داری برای دوستان انتقام می‌گیری، خدایا تو را به قدرت و عظمت و کبریایی سوگند که این دعا را اجابت فرما و با خواندن و آمین هر مؤمنی تا روز قیامت هر بار نشانه‌ای از این دوستی را با اولیایت به ما و کم صبرانی همچون نشان بده، خدایا ما در این شک و شبیه نداریم که به مجرد مردن، آن‌ها عذاب و نتیجه جنگ تو را با خودشان احساس می‌کنند اما قدرت تو کم نیست و چه می‌شود اگر در دنیا هم شراره به آن‌ها برسد، چه می‌شود اگر در دنیا هم مانند ابوریه در آتش کینه ابوهیره و ابوبکر و عمر و عثمان و علی و حسن و حسین و طلحه و زبیر و خالد و عائشه و حفصه بسوزد، خدایا کسانی که نا دانسته و از روی جهالت و نادانی دارند با دوستان و اولیایت و صحابه و اهل بیت پیامبرت دشمنی می‌کنند هر چه زودتر آن‌ها را به صراط مستقیم خودت برگردان و دل‌هایشان را از هر گونه کینه و حسد و بغض و عداوت نسبت به خودت و پیامبرت و دوستانت پاک گردان، خدایا بسیارند کسانی که طوطی وار کلماتی را می‌شنوند و تکرار می‌کنند اما تقصیر ندارند بی‌خبرند نا آگاه‌اند خدایا دل اینگونه افراد را هر چه زودتر به نور

هدایت و رحمت خودت منور بگردان و آن‌ها را از مکر و دسیسه شیطان‌های انسی و جنی نجات بده و حقیقت دین و حلاوت ایمان و حلاوت دوستی خود و پیامبر و صحابه و اهل بیتش را به آن‌ها بچشان، خدایا ما همچنانکه امیر المؤمنین فرمود: «لَا نَمْلِكُ إِلَّا الدُّعَاءَ» جز دعا چیز دیگری از دستمان بر نمی‌آید هدایت است خدایا این تنها وسیله مستضعفین را بکار گرفتیم تا اگر حکمت تو تقاضا کند این خواسته ما را جامه عمل پوشانی، خدایا تو را سپاس که به ما توفیق درد دل و مناجات با خود عنایت فرمودی ورنه ما بسیار عاجز و نا توانیم و هیچ پناگهی جز رحمت تو نداریم پس خدایا اول و آخر تو را سپاس می‌گوئیم.

«وَجِدْ لِي بِجُودِكَ وَأَعْطِفْ عَلَيَّ بِمَجْدِكَ وَاحْفَظْنِي بِرَحْمَتِكَ وَاجْعَلْ لِسَانِي بِذِكْرِكَ لَهْجًا وَقَلْبِي بِحُبِّكَ مُتَيَّمًا» امیر المؤمنین همچنان به فقر و نیاز مندی خودش به پروردگارش اعتراف می‌کند و از بارگاه او جود و لطف و کرمش را می‌خواهد، و از او می‌خواهد که به بزرگواری خودش با او معامله کند و او را با رحمت خودش حفظ کند و زبانش را همواره به یاد خودش ترو تازه بدارد و قلب او را به محبت خودش شاد و آباد داشته باشد، طبیعی است که بنده مؤمن همیشه به این چیزها نیازمند است هیچ بنده‌ای در لطف و رحمت پروردگارش بی‌نیاز نیست، هیچ بنده مؤمنی لذت و کیف زندگی را جز با ذکر و محبت پروردگارش نمی‌تواند بچشد پس از خداوند می‌خواهیم که ما را نیز از این نعمت‌ها محروم نگرداند و زبان و قلب ما همیشه با ذکر و محبت خودش شاد و آباد داشته باشد. در این زمینه قبلاً به اندازه کافی توضیح داده‌ایم.

«وَمَنْ عَلَيَّ بِحُسْنِ إِجَابَتِكَ وَأَقْلَبْنِي عَثْرَتِي وَاعْفِرْ زَلَّتِي فَإِنَّكَ قَضَيْتَ عَلَيَّ عِبَادَتِكَ بِعِبَادَتِكَ وَأَمَرْتَهُمْ بِدُعَائِكَ وَضَمِنْتَ لَهُمُ الْإِجَابَةَ» در اینجا سخن از دعا و اجابت است و بار دیگر اعتراف گناه و لغزش یعنی نفی عصمت تخیلی، امیر المؤمنین از خداوند فقط اجابت دعایش را نمی‌طلبد بلکه حسن اجابت دعا را می‌طلبد که نشانه کمال اجابت است، با عجله نمی‌خواهد بهتر را می‌خواهد جلو تر می‌فرماید: پروردگارا! لغزش و گنه مرا بیامرز که تو خود بندگانت را به بندگی و عبادت امر فرمودی و آن‌ها را به دعا امر کردی و اجابت را

خود ضمانت کردی، سبحان الله بنده وقتی با پروردگار دوست می‌شود او را به شدت دوست می‌دارد و لذت این دوستی را در قلبش احساس می‌کند، لهجه سخن گفتنش با او عوض می‌شود و گویا با پروردگارش ناز می‌کند، حق دارد ناز کند چون مؤمن ناز بردار دیگری غیر از معبودش ندارد، مؤمن که نمی‌تواند با مرده مناجات کند کنار قبر بنشیند و سفره دل باز کند، با این قبر یا آن گنبد با آن ضریح و یا این امام و آن امام زاده راز دل کند مؤمن راز دلش مشخص است جایش مشخص است جهتش مشخص است کیفیتش مشخص است، مؤمن فقط با خدا و معبود و پروردگارش راز دل می‌کند به چند طریق می‌تواند مؤمن با پروردگارش مناجات و درد دل کند با دعا، با ذکر، با نماز، با تلاوت قرآن کریم، جایش یا مسجد است یا هر جای دیگری که میسر شود، نه قبرستان و مزار و کنار قبر و ضریح، نزدیک‌ترین حالت بنده به پروردگارش حالت سجده است، کلماتی که بنده مناجات می‌کند یا قرآن است یا ذکر، صحیح با دعاهای مأثور و ثابت و حقیقتاً ثابت است نه مثنی خرافات که معلوم نیست توسط چه کسی نوشته شده است، دعا مانند دعای کمیل که حتی اگر الفاظش از خود امیرالمؤمنین هم نباشد حد اقل با عقیده و منهج وی مخالف نباشد در تمام این دعا نام و نشان از غیر الله نیست، در تمام دعا نه یا رسول الله گفته شده نه یا زهراء، نه یا مهدی و امام زمان، و نه یا علی و مولا علی، فقط توسل به اسماء و صفات خداست پس خداوند از بندگانش خواسته که دعا کنند و ضمانت اجابت هم کرده بشرطیکه شروط آن فراهم باشد (چنانکه در مقدمه توضیح دادیم) پس دعا را می‌توان ابتداء به دو نوع تقسیم کرد، مأثور و غیر مأثور، دعاهای مأثور آنست که یا در قرآن کریم آمده باشد و یا از پیامبر ﷺ ثابت شده باشد، اگر دعاهایی از ائمه و دیگری علماء هم ثابت باشد که مخالف قرآن و سنت نباشد اشکالی ندارد، بنابراین قبل از اینکه هر دعایی را بررسی کنیم و به سندش اهمیت دهیم محتوای آن مهم است، اگر دعایی محتوایش غلط باشد و در آن شرک و بدعت و لعن و نفرین باشد حتی اگر سند داشته باشد ارزش ندارد چون یقیناً این سند ساختگی است، اما اگر محتوایش درست باشد حتی اگر سند هم نداشته باشد می‌توان از آن استفاده کرد، مثل

هر دعای غیر مأثوری که انسان می‌تواند از خودش بخواند، پس بنابر این انسان مؤمن باید همیشه دست به دعا باشد و هر خواسته خودش را با پروردگارش خودش در میان بگذارد، و مطمئن باشد که اجابت خواهد شد (در مقدمه توضیح دادیم).

﴿قَالَيْكَ يَا رَبِّ نَصَبْتُ وَجْهِي وَإِلَيْكَ يَا رَبِّ مَدَدْتُ يَدِي فِعِزَّتِكَ اسْتَجِبْ لِي دُعَائِي وَبَلِّغْنِي مُنَايَ وَلَا تَقْطَعْ مِنْ فَضْلِكَ رَجَائِي وَكَفِّنِي شَرَّ الْجَنِّ وَالْإِنْسِ مِنْ أَعْدَائِي يَا سَرِيعَ الرَّضَا اغْفِرْ لِمَنْ لَا يَمْلِكُ إِلَّا الدُّعَاءُ﴾.

لذت توحید و حلاوت ایمان خالصانه در این کلمات همچون نور می‌درخشد و همچون غنچه لبخند می‌زند و همچون گلاب از آن بوی عطر می‌تراود و این از ویژگی های یکتا پرستان است و این درخشش و زیبایی و نسیم عطرآگین توحید فقط به مشام کسانی می‌رسد که با توحید سروکار دارند و از شرک و مظاهر آن بشدت متنفرند، خود مردان و زنان موحد نیز چنین‌اند، چهره‌هایشان همچون نور می‌درخشد ﴿سَيَمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِّنْ أَثَرِ السُّجُودِ﴾ [الفتح: ۲۹]. آثار سجده در اینجا بنابر قول راجح و داغ سیاه شده پیشانی نیست بلکه نوری است چهره مؤمنان و موحدان می‌درخشد، بنابر این هر مؤمن و خوگر به توحید و یکتا پرستی عشق می‌ورزد و از دیدن چهره های نورانی موحدان شاد و خرسند می‌گردد کما اینکه هر مشرک و کافر از دیدن نور توحید و چهره زیبایی موحدان و خدا پرستان و یکتا پرستان به خشم می‌آید لذا کافران از دیدن پیامبر و صحابه جانباز و یکتا پرستش به خشم می‌آمدند ﴿لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ﴾ [الفتح: ۲۹]. تا اینکه خداوند وسیله ﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ﴾ [الفتح: ۲۹]. کافران را به خشم آورد زیرا که آنها نجسند ﴿إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ﴾ [التوبة: ۲۸]. و هر نجس و پلید در نقطه مقابل توحید و موحد قرار دارد و محال است که مشرک و نجس که خداوند او را پلید گفته از موحد خوشش بیاید، بد نیست یک نکته علمی را نیز خدمت شما به عرض برسانم که بسیار از علماء مفسران از همین آیه استنباط کرده‌اند ﴿لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ﴾ [الفتح: ۲۹]. که هر کس چه با خود محمد رسول الله ﷺ و چه با

﴿وَالَّذِينَ مَعَهُ﴾ که صحابه و یاران حضرت هستند دشمنی کند و از آن‌ها بد ببرد و از شنیدن نام و یاد آنان به خشم آید کافر است، و عرض این بود که امیر المؤمنین در این کلمات زیبا بیان می‌دارد که فقط به پروردگارش روی می‌آورد و دستش را فقط به سوی او دراز می‌کند اما مریدان و پیروان علی امروز به کجا روی می‌آورند و دستشان به کجا دراز می‌کنند باید خودشان بیندیشند و ببینند و اگر چون علی نبودند شجاعانه بر گردند و خود بگویند: ترسم نرسی به کعبه اعرابی - کین راهی که تو می‌روی به ترکستان است.

حالا این راه علی علیه السلام و این هم مذهبی و عقیده و دین علی شما خود تشخیص دهید که اسلام ناب و شریعت محمدی کدام است، اینکه انسان فقط به خدا روی و دستش را به سوی خدا دراز کند یا اینکه به گنبدها و بارگاه‌ها و مزارها و ضریح‌ها روی آورد و دستش را به ابا الفضل و قمر بنی هاشم و علی و ائمه بقیع دراز کند، آیا کسی هست که با منطوق و عقل و قرآن و سروکار داشته باشد و از آقایان پرسد که ابالفضل و قمر بنی هاشم و علی و ائمه بقیع هنگام مشکل و مصیبت به کجا روی آوردند دست به کجا دراز می‌کردند؟ اگر پیرو و مقلد علی هستید که علی می‌گوید: «فَالَيْكَ يَا رَبِّ نَصَبْتُ وَجْهِي» فقط بسوی تو رو در آوردم ای پروردگارم، «وَإِلَيْكَ يَا رَبِّ مَدَدْتُ يَدِي» و بسوی تو دستم را دراز کردم ای پروردگارم، اگر این کلمات به عربی است که ما نمی‌دانیم چیز دیگری است، به لسان عربی مبین است که معنایش مشخص است شما ترجمه هم کرده اید ترجمه خود شما راهم گذاشته‌ایم و از پیش خودمان ترجمه نکرده‌ایم حالا بیایید لطف کنید و راست بگوئید که پیرو علی کیست؟ از مکتب اهل بیت و مولا علی چه کسانی پیروی می‌کنند؟ کسانی که برخلاف علی روی به سوی قبر و گنبد و ضریح و امام و امام زاده مرده می‌آورند و دست به سوی کسانی دراز می‌کنند که حتی برای خودشان نفع و نقصانی را مالک نیستند در حیاتشان مالک نبودند حالا که هیچ این‌ها پیروی مکتب اهل بیت و مذهب مولی علی و اسلام ناب هستند یا کسانی که مانند علی فقط به خدا روی می‌آورند و دست به سوی خدا دراز می‌کنند ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ [الفاتحة: ۵]. خدایا هدایت از تو می‌خواهیم نور هدایت را در دل‌هایمان داخل

بگردان و پرده های ظلمت و ضلالت را از جلو بصارت و بصیرت ما بردار خدایا زنگار دل‌های مان را با نور معرفت صیقل بفرما و نور هدایت کتاب شفابخشت را بر تمام زوایای تیره و تار قلب‌های ظلمانی مان بتابان. آمین.

«فَبِعِزَّتِكَ اسْتَجِبْ لِي دُعَائِي وَبَلِّغْنِي مُتَائِي وَلَا تَقْطَعْ مِنْ فَضْلِكَ رَجَائِي وَاكْفِنِي سَهْرَ الْحِنِّ وَالْإِنْسِ مِنْ أَعْدَائِي يَا سَرِيعَ الرَّضَا اغْفِرْ لِمَنْ لَا يَمْلِكُ إِلَّا الدُّعَاءُ».

این است عرفان صادقانه که صاف و پاک و بی‌آلایش است زیرا تنها با محور تماس دارد که سرچشمه تمام خوبی‌ها و پاکی‌ها است، ریشه‌اش ایمان و تنه‌اش اعمال نیک مطابق با قرآن و سنت و شاخ و برگش کارهای خیر است و میوه‌اش بهشت برین و خوشنودی رب‌کریم است. عرفانی که از شرک و بدعت و خرافات بدور است، عرفانی که عارفش قرآن ورد می‌کند و با ذکر معبود دلش را شاد و مطمئن می‌گرداند، عرفانی که عارفش حل هر مشکلش را از معبود یکتا و یگانه می‌خواهد نه از بندگان عاجز و ناتوان، اعم از مرده و زنده، ولی و امام و پیامبر و جن و فرشته که همگان محتاج بارگاه ایزد متعالند، عارفی که خواستن و طلب کردن از غیر خدا را شرک می‌داند، عارفی که خواستن از خدا را کمال عزت و افتخار می‌داند، و عارفی که معبودش را به ذات و صفات او سوگند می‌دهد و از او می‌خواهد که دعایش را اجابت کند، و او را به آرزوهایش برساند و از او می‌خواهد که امیدش را قطع نگرداند، او را و از شر همه دشمنانش اعم از جن و انس حفاظت کند، چنین عارفی را از این مقام و منزلت بندگی و کمال بندگی بلند کردن و به جای معبود نشانیدن و او را مشکل‌کشا و حاجت‌روا و غیب‌دان معرفی کردن چقدر ستم بزرگی است، عارفی که عاجزانه می‌نالد به بارگاه کبریای معبودش عرض می‌کند: «اغْفِرْ لِمَنْ لَا يَمْلِكُ إِلَّا الدُّعَاءُ» ای معبود من بنده‌ای را که جز دعا چیزی در اختیار ندارد ببخش و بیامرز، از چنین بنده‌ای قسیم الجنة و النار و میزان اعمال ساختن چقدر خیانت و ظلم است، به تقوای این بنده عارف، چقدر توهین است، به عرفان و علم و معنویت، چقدر توهین است، به مقام والای آن صحابی بزرگوار پیامبر ﷺ و آن چراغ فروزان خاندان نبوت، چقدر جسارت و گستاخی و بی‌ادبی

است که بیائیم بنده‌ای که عرض می‌کند جز دعا مالک هیچ چیز نیست او را مالک بهشت و دوزخ قرار دهیم، مالک روز قیامت قرار دهیم و اسلامه و قرآناه، چقدر بدبخت و بی‌چاره‌ایم، که قدرت و صفات آن ذات با عظمت پروردگار ذات یکتا و یگانه پروردگار را به بندگان عاجزش نسبت دهیم واقعا که بجا فرموده و خوب شناخته ﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ﴾ [الأنعام: ۹۱]. تعظیم نکردند خدا را حق تعظیم کردن، نشناختند خدا را حق شناختن و نپرستیدند خدا را حق پرستیدن، و خنده دارتر و درد ناکنتر اینکه بیائیم برای این خیانتها و ستم‌ها نسبت به مقام شامخ و والای اهل بیت پیامبر ﷺ دست به تحریف قرآن بزنیم و زیر نام تفسیر قرآن با آیات قرآن بازی کنیم از آیات قرآن ثابت کنیم که این بندگان عاجز و ناتوان اما در عین حال بسیار گرامی و باشخصیت گویا در بسیاری از کارهای خدا شریکند «إِيَابُ الْخَلْقِ إِلَيْكُمْ وَحِسَابُهُمْ عَلَيْكُمْ» به چه آب و تابی هم بیان می‌کند این حدیث! عینا عکس آیه کریمه ﴿إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ ﴿٥٦﴾ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ ﴿٥٧﴾﴾ [الغاشية: ۲۵-۲۶] است آیه می‌فرماید: آنگاه بازگشت خلق به سوی ماست و سپس حسابشان نیز برماست. حدیث می‌فرماید: بازگشت خلق به سوی ائمه و آنگاه حساب آنان نیز برائمه است! به به! چه اسلام نابی، ما که اهل فتوی نیستیم تا حکم صادر کنیم که این نوع روایت که در نقطه مقابل قرآن قرار می‌گیرند چه پدید می‌آید، این را هر مسلمانی که در چنگ چنین روایت‌ها و غلو و افراط‌ها قرار دارد می‌تواند ببیند و بین قرآن و اینگونه روایات یکی را انتخاب کند، چون ناممکن است هم انسان به قرآن ایمان داشته باشد و هم به روایات متضاد باقرآن، اگر کسی قرآن را باور داشته باشد قرآن بازگشت انسان‌ها را بسوی خدا و حساب آنان را خدا می‌داند.